



٣٥٠  
١٧

SVI9



18-20

بسم الله الرحمن الرحيم

جلد دوم کتاب  
خیر احسان امیر قاجار  
اعلیٰ السلطنہ محمد حسن خان  
وزیر انظاریت و دارالخبرہ  
خاصہ یونیورسٹی

فی المثل  
فی سیر



٣٥٠  
١٧

519

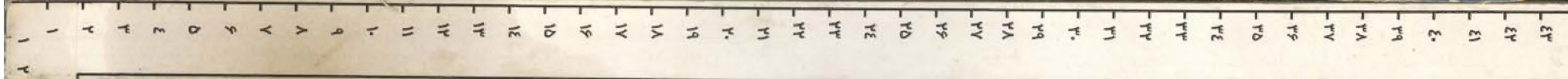


18-2

بسم الله الرحمن الرحيم

جلد دوم کتاب  
خیر بن امیر قاجار  
اعلیٰ السلطنہ محمد حسن خان  
وزیر اعلیٰ و دارالخبرہ  
خاصہ نوین و غیرہ

در امور العالیہ  
فی ہند





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
جلد اول کتاب خبرات حیات را تا ایفای طبع نموده یعنی از آن برای جناب  
عالی ادیب قاضی ارپ سید محمد ذنبه افتد که امت ایام افاضانه  
مؤلف کتاب مشاهیر النساء که در حقیقت اسرار خبرات حیات است  
فرستاده و اهدا کرد و این جناب مشایخ را الیه درخواست نمود که ترجمه  
حال خود را در امر قوم و ایصال داند تا در کتاب نامه دانشوران  
در ضمن تراجم احوال علمای عظام و بکار فضلاء درج شود آنجناب از  
مطالعه آن کتاب زاید الوصف اظهار انبساط کرده مراسله بفرمان  
عظمای مشیقل بر تشکر و امتنان و تجلی از ترجمه حال و مصنفات خود بنکارت  
نکاشند که عین انرا بقرنها با ترجمه فارسی در این مقام ثبت مینماید و  
بهترین تصدیق و توثیق این مجلد میبشمارد و سر این نامه را با فکر  
آن مجید و نقیض متوجع میدارد

صورت

صورت مکتوب جناب سید محمد ذنبه افتد که سید محمد  
حنور عالی مقامانه لرینه

دو لایه افندم کهنه لرینه  
نسب غیر مترقبه الهیه دن اوله رق و اصل دکن اعزاز و استیلا  
اولان التفات نامه عالی مقامانه لرینه (مشاهیر النساء) نام اثر کثرانه مک  
زیارت شیرین بیان فارسی به نقلیه نقصانک جبر و احکام مرتب  
علیاسی که عید کثر لرینه ابفای حق شکر ای مستحیل بر نعمت عطا در  
مبشر (خبرات حیات) نام اثر بجز افضلانه لرینه بر جلد و لیسندک  
احیان بیویش اولدی بی نقیضه مشعر و ترجمه حال خاکی اندام ایله  
اثار سائر احقرانه مک سرعت ارساله امر و ملغله حقا که عید بیعقد  
لرینه منوجب سار میبشمار اولمش و اهدا سنده غایت بیوریلان (خبرات  
حیات) الیه قرع عین اینهاجم اوله رق موضوع موضوع افشار  
فانمشدر

(مشاهیر النساء) مثله بر اثر ناچیز ذات اکل نهی برانه لرینی بر نقاد  
جانبی لیسند نظر نقد بر و امطانه النفعه صاحب اولان بیویش غایز  
ترتیبی به حک شی شرمسار لغتدن عبارت اولی لازم کلورایکن آندن زاید  
فرج و انبساط مرتب اولمشدر که به مؤثرک اثری موقع عالی اغیاره وار  
مقتد بیویش او مؤثر ایچون نه شرف متصور در به معهدا که او به بر  
کثرین اثر ذات فحمانه لرینی که (لوکان العلم معلف بالثر تا لاله رجال من  
فارسی) مدح جلیل مصادق بولان بقعه اهلندن بر دانی و ولمشدر  
لحاظه رغبت لرینه مظهر اولمش و صاحب استحقاقندن افزون ناطفانه  
سزاوار قیلمشدر

قولکثرک نامه دانشورانده مقتد اولمغنه لایق نام و نامه م یوفدر  
کندم عاجز و اثارم ناچیز در فضیلت و علو منقبت الحق ذات المعی

و انجیلانه



و انجیل نده در که چاکر لیه کبی مور مقدار بر نواتی خطاب غایب کرمانه  
لرینه سزا کور رک حق نامستی کثرانه مد و بوجه نلطیفات اجرا بیور  
مشکندر .

نجد امر و لثا سینه امثال اولی اوزر عرض ایده هم که سن چاکر انم  
حبیبه نک ترجمه خالده اشارت اولمش اولدینی و جمله قرق اوچر سید  
مقطر اسم اولان استانبوله ابتدا لیه دفتر خانه خافانده و بر اولی  
باب غایده جلد اول المضطر او طر سنده و دفا صکر مطبعه عامره و عذ  
کتابت ابله مستخدم اولوب الان مکنت ملکیه شاهانه علم اصول فقه  
و مکنت سلطانیه عربیک مخواد بیات در سنه و بر مکر مشغولم .  
و تب رسمیه ده متماز و اوچینی مسجد کثانته خائرم .

عقاید دن (المتفهم من الضلال) و دها اهل صلیب جفنده (نقطة الایس)  
و ادبیات دن (اطواق الذهب) و (ضیحة الاخوان) ترجمه لیه اثار  
مطبوعه عاجزانه مدن اسیه ده بونلرک مطبوعی قالمش اولدیفندن  
اثار اخیر کثرانه مدن مطبوع بولنا نلر معرفت حضور سامیلر لیه  
قلندرد . ایلرون ایکلیه علم صرفه دالرا اولان (المنفخ فی تعلیم لغة  
العرب) ابله آنک مختصر بولنان (المقضب من المنخب) نام اثر کدر  
و بر لیه علم نحوه دالرا (المقضب من مخولان العرب) اسمنده که اثر احقر  
ابله دیگر تر لیه تراجم احوال علما و ادبا لیه دالرا فصول جزء اولی منتشر  
اولان اکاب التراجم دن . و بر لیه دخی تلخیص المفاحده و شرحی مطول  
و مختصرده و خاشیه سیده موجود ابیات و شواهدک شرحی  
بولنان (القول الجید) در . و صولتک امر و اشعار ببله  
منت دار بیور ملر لیه توهمات سنایه داورانه لرینک بقا  
سیله بر ابر مستد قادر هر خالده ایدر فرمان حضرت علی الاکبر  
۷ جمادی الثانیته سنه

و شباط سنه ۱۳۰۱

# ترجمه و کلام

بمضور غایب و لیه النعیمی

جناب جلاله

النفات نام منجانه علی که از نعم غیر مترقبه بود بجز وصول آن  
مستبشر گریه اذ اینک کتاب مشاهیر النساء که از اثار عاجزانه  
این بنده است بزبان حلاوت تبیان فارسی نقل و کسر و نقص از اجبر  
و تحکیم فرموده اند شرحه مزینیه دریافت نمود و بیعت بزرگ نابل آمد  
که ادای شکر آن برای کثر بن بنده امر لیه محال است و چون نسخه از کتاب  
خیرات حسان که از اثار منتخبه افضله جناب غایب میباشد مرحمت و  
ایضا دالاشنه و مقدر فرموده بودند که ترجمه حال چاکر اثر خود را با آنچه  
نالیف کرده مجلا ارسال دارم این بنده بیقتدار نهایت مسترب و احطال  
نموده کتاب مستطاب خیرات حسان را فروغ دیده شادمانه قرار داده  
در موقع افطار نهاد کتاب مشاهیر النساء که محض نالیفی از بن بنده میباشد  
چون طرف توجه فاضلان شکره مثل حضرت علی که نقاد معانی است  
شده و بنظر اعتنا و امان در آن دیده اند نهایت مسرور گردیده ام  
چه شرحی از برای صاحبان اثار بزرگتر از بن بیت که مسطورات آنها  
طرف اعتنا و اعتبار صاحبان مقام عالی و دالاشمنان گردد اگر چه  
من بنده میبایست از بن اثر ناچیز خود در آن محضر شرمند باشم و لیه  
حضرت غایب که در حق اهل وطن ایشان لوکان العلم معلقا بالترنابا  
لنا لرجال من فارس نقیصه صریح است کتاب مشاهیر النساء را از بنده کواد  
بقبول و تحکیم خود اخضار داده و نگارنده آن را از یاده از حد  
استحقاق و مورد عنایت و ملاطفت فرموده اند

این بنده را نام و نامه بنیت که در خور درج کردن در کتاب نامه دانشوران  
باشد خود عاجز و اثارم ناچیز فضیلت و محامد بزرگ خاص شخص فاضلا

المنفخ



آنحضرت است که مثل ابن بکده بیقتدار به را شایسته خطاب کرده اند  
 غایب خود دیده اینهمه ملاطفت را در حق کتبین میگذرد و دانشمند اند لکن  
 محض امثال امیر حضرت تعالی عرض میکنم باین بنده چنانکه در ترجمه  
 حال جیبیکه اشاره شده بجهل و سته رسیده مسقط الرأس اسم اسالمبول  
 و در اوایل حال در دفتر خاتمه خلافتی و مدتی در باب غایب در اطاق  
 مضبوط مجلس والا و چند کس از آن در مطبوعه عامه برای نیکو کارش  
 مستخدم بودند اکنون در مکتب ملکیش شاهانه بتدبیر علم اصول  
 فقه و در مکتب سلطانی بتدبیر بخوار ادبیات عربی اشتغال دارم  
 و از امتیازات رسیده نشان درجه سیم میگردانم و ادراک هستم از آثار  
 طایفه این بنده که بطبع رسیده لکن از نسخهای آنها نمائند ترجمه ها  
 کتاب المنفذ من الضلال است دائر بقاءند و تحفه الارباب که در  
 رد اهل صلیب میباشد و اطواق الذهب و نصیحه الاخوان در  
 ادبیات

امام مؤلفات ابن بکده که نیز طبع شده و بحضور غایب ابفاد میشود  
 دو جلد آن المستخب فی تعلیم لغة العرب و مختصر آن که المقتضب  
 من المنتخب باشد در علم صرف است دیگر المقتضب فی نحو  
 لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التراجیم است در  
 شرح احوال ادبا و علما و فقط جزء اول آن منتشر گردیده  
 دیگر القول الجید است در شرح ابیات و شواهد تلخیص المفا  
 و دو شرح آن مطول و مختصر و حاشیه بهر سید شریف  
 مستدعی است و اصول آنها را مرقوم و ببقای تو حجتان سامیه  
 ممنونم فرمائید و در هر حال امر و فکر مان حکمت  
 و لای امر است

۷ جادی الشانیه سنه

۷ شباط سنه

# حکف الزائر

## زائر

شاعره بوده است اصنافه نایب و طبع دقیق و اشعار صاحب کتاب موسوم به آفتاب  
 عالم تاب و ارباب کفاده می شنوده در کتاب نشر عشق و شایع الاذکار و شمع  
 النجم و صفات استعداد و مهارت او نگاشته شده و شعر معروف در ذیل ازوست  
 خوردن خون دل از چشم ترا موخندم خون دل خورده ام و این هنر موخندم  
 کار من بدو بجز خون جگر خورن نیست طرفه کار به که بخون جگر موخندم  
 شیوه عاشقی و رسم نظر بازی را همه از مردم صاحب نظر موخندم

## زیراء

جاریه بوده و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام او را از افرموده و او از  
 آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

## زیراء

جاریه بوده است که بنی عدی او را از افرموده و از حضرت حدیث روایت نموده است

## زید الله ام جعفر

دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور است و پدرش جعفر کبر الشمار دارد و زبیده خو  
 زوجه هرون الرشید خلیفه عباسیه بوده و چندان خیرات و مبرات و بذل عطیات  
 نموده که بوصف زینا بد جاوا ابو جعفر منصور در میان خلیفه عباسیه و باقی شهر  
 بغداد است شوهر این عم او هرون بنجین خلیفه عباسیه و مجد در سوم دارشرفون  
 و علوم میباشد جشن عروسی زبیده و عروسی هرون در مدینه مأمون که شرح حال او پیش  
 نگاشته امداد جشنهاست که در اسلام بند رفت نظر آن گرفته شده در موقع این  
 عیش و شادمانی بنا او را به زربازیم و ظریف نغمه ملوا و از دینیم و نافرهای مثلا  
 از فرط طبلهای عود و غیره عطارفت و هذا با و تحفه بیضا نیز از هر طرف آمد

گویند در شب عروسی بهر هفت مرتبه بجوهر برای زبیده ترتیب داده بودند که جوهرها  
 حتراف و نقاد از قنوم ان اظهار عجز می نمودند و تحفه بیضا نیز از هر طرف آمد  
 بکشد بخون گشت و چون روز کار طومار خلافت هرون در بنش فوینت نزل و انحطاط  
 در رسید و محمد امین بن زبیده در جنگ ناعنا که عبد الله مأمون بر او پیکر خود



# خیرات حسنا

۸

مقهور و مغلول گردید و روزگار زبیده سیاشد و عاقل بنیاد و هانا که اسباب این دنیا  
روزی را خود روزی غمراه آورد و از روی لحاج خویش را باین بلا بیند و اگر  
ادیب با رع شهاب الدین عبد الله شیرازی در کتاب صاف الحضره گوید هر روز رشید  
روزی باملکه ملوک و عقیده دولت خویش زبیده بملاعت شطرنج دفع ملاط  
و قلیب جلای میکرد مرا هندو اشک اندک غالب بر مغلوب حکم نافذ و روان باشد  
و هر چه اقتراح رود اسفای لازم آن در دست اول هر روز غلبه کرد زبید را فرو  
تا پیراهن و کوبی که رقائم انسان طاری باشد غلبه کرده در مقام نظر هر روز رشید  
بایستد زبیده بخندد انکه استغفار کرد مفید بنامد بنام امتثال امر و عیب شریک  
بنمودن آن حال زبیده غالب آمد گفت ملتفت است که با فائز حبشه که کثر بن جواهر  
بود جمع شوی هر روز از حاجت خلقت و دمانه صورت و انقضا است شفاعت کرد  
ناد و معترض بن الناس از امر فقیر یا قوت ابدار چند انکه در حوصله آرزو کند  
بردارد زبیده گفت اگر تمامت خائن میبذول افند و در ملک اشراق دهد مقبول  
نخواهد بود بر مقتضی شریک در فتنه قیام و اجابت و دفع راحل غیر قابل هر چند هر  
در شفاعت بیشتر زبیده افصاح الحاح و ادراج الحاح که بوغر القلوب بنی الحرق  
صفت آرد زیادت کرد هر روز با فائز جمع شد بقصد الهی از فار و رؤی اصلا ب  
او قطر آله که بقضیل هم رابع مستعد آن بود که بتقیر نوع را مبدا و شخص دیگر کرد  
در مقترع شوق یافت و قوت ناسکه بخافض آن قیام غود و آناء ثم جملتنا  
الظنفة علفة فلفنا العلفه مضمة فلفنا المضمة علفا فلفنا العلفا فلفنا  
بوساطة تاثیرات اجرام علوی اثر بر اثر انشاء خلق دیگر رسانید و فیما یرک الله الحضر  
الخالفین هنکام میفات وضع کل و زمان نفایس فایز مامون میمون انفسا و فصبق  
عدم در رضاء و وجود آمد چون انحصار صنایع ببقاع قیمر رسید دلایل نجابت و  
فنایل شهادت از کائنات مسکات و ظاهر بود (و الجواد عین فرار)  
افسنان و جبال الشمر تدکبی لما بصرت بخیط الا بفضل الحق  
روزی شخصی بتیجی الجحش خلاف او زد و در دعوی باطل اصرار نمود او را در  
عذبات عذاب است به دیسایط سلطون تعزیر که کرد و چون تعذیب ضرر به تقدیم یافت

بصیاح

# خیرات حسنا

۹

بصیاح و عوید و ندبه طویل را امد مامون در رشتن برادران موضوعی حامل و موفقی  
نازل این داده بودند تیجی گفت فاصبر کاصبر اولو العزم من الرسل هر روز از سرعت ذکا  
و فطنت در ها و حینک او منجبت شد و شفقت ابوت در حرکت آمد گفت صد رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم از فال اولاد نا ابا که دنا بعد از آن بومایو ما بحجت شریف در  
حق او سریده پد برشت فاشا مامون در کل علوم بر افران فایق شد و با ادب و مرا اسم  
ملوکانه از فرستیت و میدان داری بر برادران غالب چون هر روز دعوت حق را  
اجابت کرد زبیده خواست که محمد امین پیش درمستد خلافت قائم مقام باشد اما از  
وارید و لا یكون الا ان ید میان برادران بکرات مخاربت رفت و در تاریخ دولتین  
کیفیت ان احوال شرح است چون محمد امین بقتل امد و دعاء خلافت او را امل آنکه با فائز  
من و افقائین نامی نامی امین نکشند زبیده فتنه سر چون با دختر از جگر خوشید  
بر کشید و گفت ما اقدار به هذا اليوم قیامی بالبحاج مع ایلی انمی  
خلاصه زبیده بعد از کشیدن امین طرف تقیدی و تحقیر ظاهر و الیمنین قائل  
امین کشت و عریضه بمامون نوشت که صورت ان از قرا در قبل است  
کل ذنب یا امیر المؤمنین و ان عظم صغیره جنب عفوک و کل ذلل و ان یل حقیر عند  
صغیر و ذلک الذی عودک الله فاذا لم تکن و تتم نعمتک و ادام ملک الخیر و دفع  
ملک الشر هذه نعمته الاله الی ترجو فی الحیوة لنواب الدهر فی المات بحیل الذکر  
فان رأیت ان رحم ضعیفی استکان فی قلعة حبلتی و ان فصل جوی و تحتی فاما جعلک الله  
ظالما و فیه و اغیافا فعل و ندک من لوکان حیثا لکان شفیع لیکن

و اشعار قبل از آنکه از شایع فکر خود زبیده است نیز در اخر عریضه نکاشت

لخیر انام قام من جبر عنصر	و افضل واق فوق اعواد منبر
و وارث علم الاولین و فخرهم	الی الملک المامون من ام جعفر
کثبت و عینک نشانه موعها	الیک بن عتی من جعفر بن محمد
اصیبت باذنی الناس من فائز	و من زال عن عینک فضل صبر
انی طاهر لا طهر الله طاهر	فا ظاهره فعله بطلهر
فا برزنی مشکوفه الوجه طاهر	واهنبلعوا الی و احرق ادوی

بعتز



# خبرات حسنا

۱۰

بعضی مائون ماند لقیث و مانا لک من ناقص الخلق اعوذ  
نذر امیر المؤمنین قرابنه فدینک من ذی قرینه منند کر  
فان کان ما ابدی لامر امره صبرت لامر من قدر و مقدر  
وان کان ما قد کان من تعذبا علی امیر المؤمنین فغیر

این عریضه بواسطه جاریه خالصه نام بمائون رسید و پیران خود اندر شدت بکریست  
و گفت من نایدهان عبادت را که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت شنیدن  
خبر قتل عثمان فرمود بگویم و الله العظیم که من چنین حکم نکرده و از بنکار خوشد نیستم  
بعد از آن مائون ظاهر را انقباض کرد و تسلیت نامه زبیده نوشت و اموال مغضوبه  
اورا امیر ساخت و ازین عریضه معلوم میشود که زبیده علاوه بر کالایات فسانه  
در ادبیات و انشاد اشعار مرتب علی داشته است

از بزرگواریمای زبیده اینکه روزی عریضه اورا خطاب نمود این دو شعر بگفت  
از بیکده ابنه جعفر طوبی لسانک المصاب  
نقطین من رجلیک ما نقطی لاک من الرقاب

کنا که در حدیث زبیده بود نه خواستند عریضه را از بیت کنند و خود مانع شد  
و گفت قصد این بپایه مدح بوده از عهده ادای آن بر نیامده شنیده است که گفته اند  
شمالک انک من بمن غیرک خواست است نظیر این مضمون را بنظم ارد قصور خیال اورا  
از دقیقه دیگر غافل نموده بعد از آن امر کرد جانیه را و بید هند و اورا بر لغزش که در شعر  
اتفاق افتاده و اوقت سازند نامنشر سازد

نابید انت که مائون پسر زبیده بوده چه این خلیفه پیران و زاست و هفون پیر  
محمد الهک این ابی جعفر المنصور میباشد و زبیده چنانکه پیشتر ذکر شد دختر جعفر بن  
ابو جعفر المنصور بود و ظاهر ذوالیمینین که زبیده از شکایت کرده ابو الطیب طائیف  
الحسین یکی از امراء معروف عباسیه بوده و در حقیقت فتح و غلبه او بر عساکر ابن  
مائون را بخلاف نایل نموده و در ازای اینجده است حکم را خراسان یافت و الاطام از  
نزد او و صلبد و میا شدند گویند که یکی از مختاریات بادست چه خبری به شخصی داده و  
اورا دینیه کرده لهذا معروف بر ذوالیمینین شده و در حق او گفته اند کلنا ید پاک

# خبرات حسنا

۱۱

مبین مبین تضریر و چون یک چشم داشته شاعر به گفته است  
یا ذا الیمینین و عین واحد نقصان عین و عین زانده  
ادیب فضل کامل محمد بنی افندک مؤلف کتاب مشاهیر الشهابین است شکوه جشن  
عروسیه زبیده شرح از جشن منرا و حتی که سلطان مراد خان برای پیر ابلردم باینه  
کفره خوشه گویند یکی از ولایم بزرگ که در اسلام داده شده و لیم عروسی ابلردم  
باینه خان است که در سال هفتصد و هشتاد و سه اتفاق افتاده و سلطان خاقون  
دختر قره مان او علی علیه بیک را در سلک ازدواج در آورده و جشن این شاکه را  
تا به بلکه مقدم بر جشن عروسیه بوزان و زبیده باید داشت در این سور کلیه ملوک  
اسلام و امرای اطراف عیون شدند و ایلچی هر یک با هداایای ملوکانه بیدار سلطان  
آمد و از امرای مشهور عثمان غازی و نورس بیک در بیوقع صد نفر غلام و صد نفر  
کنیز تقدیم کرد در دست ده نفر غلام و یک نفر در عقبه غلام اولی بود ند طبعهای طلال بود  
پرا ز غلام و در دست ده غلام و یک نفر در عقبه غلام اولی بود ند طبعهای طلال بود  
پرا ز غلام و هشتاد غلام دیگر هر شمعدا انهای نفره و مشربها و لکنها و ابر بقیها  
و سایر اوانی نفره در دست داشتند و بنا بر مسطورات تاریخ منجم باشد ایلچیهای  
سلطان از دیدن پیشکشی غایب و نورس بیک از هداایای خود شرمسته شدند و  
سلطان هداایای او نورس بیک را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر  
فرستاد و هداایای سلطان مصر را به او نورس بیک عطا فرمود و تقادیم سایر  
ملوک را با امر او غلام و صلح بیدل کرد

## زبیده خانم

از بنات خاقان غلام الشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از بطن ماه افروز خانم شیرازیه  
بوجود آمده از عفا بل غارفات و کواکب شاعران بشمار میاید قوا را شرف انجم والا  
عصدا الدوله سلطان احمد میرزا دام اقتباله شرح حال خود مشا و الیها و از قرار  
ذیل نکاشته اند

زبیده خانم زبیده عصر خویش و در سلک نشاء غارده منسلک و از مریدهای  
مرحوم حاج میرزا علی بنی همدانی است که وقعی از اورا و ادکار فراغت دارد



# خبرات حسنا

۱۲

در حسن خلق بد رجه که در مدت شصت سال توقف همدان با وجود هر قسم ریاست و نفاذ حکم احدی از وزیر بخیده علاوه بر نایب حرمین شریفین بیت کرتن بعینا غالیان عراق عرب ده کشته بشهد مقدس مشرف گشته و هر کز در اسفار تجلات ظاهر بی ناخود نداشته کثیرا بذل و بخشش میباید افتاد و خفا و بطوریکه هیچکس نداند قتل او میباید و سادات و ملائک را با یاس و تحقیر از عرق عجم از جود و کرم او در سفر و حضر بجهت رسیدن ده ساله را هر کز محرم نکرده است از منافع املاک و مقرری خود هر ساله مقدار و مبلغی برای مخارج شخصی خود موضوع میکند و باقی مخصوص انعام و اطعام اراذل و اشیان و در میانندگان و بیوایان و یتیمان و یتیمان و یتیمان از شبانه داری و ریاضت بدنی و ترک لذت فریاد گذار نکرده پیوسته در کار تن کینه نفس میجوید بعضی کلمات از حکایت چه کنند آنچه من خود مشاهده کرده ام ابراست که وقوف در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدسه هم سفر بودم و هوای نهایت گرم بود در منزل سیاهی و وفرا از زوار که میض بودند محتاج به پناه شدند فدی به بچه پیش ایشان آمدن بود شاهزاده خانم فرستاده برای رضای خواجه خواست فدی از آن فرستادم تا نیا ادم ایشان آمد و بچه خواست من پیغام دادم که هو اکرم است و برای خودمان لازم میباشد جواب دادند بچه برای همه اهالی ناخوش لازم فرستادند نکند فدی را بچه فراوان برای شما خواهد رسید آنچه بچه حاضر بود ادم اما هیچ کمان نمیکردم که با این زودی بتوان بچه تحصیل نمود صبح ها از شب تا بوقت اوله روز میرزا حکم سبزواری با استقبال آمده و بچه زیادی همراه آورده بود اتوفان صفقا ضعیف شاهزاده خانم نهایت متعجب شدم و دانستم که خبرات حسان نیز بکر آمدند احسان صاحب مقامات میباشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدسه رفتم نیتا کوه ایشان را بدیدم یک کیه نیتا کوهی خوب بر نیاز فرستادم سه روز بعد دست لکبه نیتا کوه محرم اصفا الدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصرة الملک در دستخا قرآنی و بفرستاده بیکه خانم نایل شد و حسین خان حسان الملک که از امر الهی بزرگ دولت علیه ایران و صاحب منصب امیر تومان و حکمران کرمانشاه است از ایشان بوجود آمدن لا تقرب بیا هشتاد سال از عمر آن عقیله گذشت و اسباب عزت و احترامی که برای

# خبرات حسنا

۱۳

اوفرالهم بوده کثیرا و نظیر آن روی نموده آنحضرت اوابت که در ناخوشیها بطبیعت جمع میکنند آنچه را از سر شدن خود شبیکه معول میدارد یا باستان که کار میکند ارد از این خبریه او کار و انرا ثبت مدد و وضع مخصوص برای افشار و در قرآن تاج آباد که متعلق است باحقاد مرحوم حاجی ملا رضا و همدان روح الله روضه این کار و انرا ابشر کنند سر شدن مرحوم حاجی میرزا علی بنقی و بیکه ایشان بشا کز و قریه هزار تومان خرج آن شده تبریکه در نزد بکر و ان که در و در عظیم از آنجا روانست ساخته و نواب شرف والا احتشام الدوله سلطان اوین میرزا که او از ساختن این پل در همدان حکومت داشتند در مخارج این پل شرکت کرده اند بقعه و صحن امامزاده یحیی و اقد در همدان را حسان الملک بجوایشان غایت کرده و مبلغی مصرف شده است چون مرحوم حاجی میرزا علی بنقی طیب الله مضجعه می شد زبیده خانم در همدان در بقعه بابا ظاهر معروف مدفون شده هر سال زبیده خانم مبلغی بکسوف و شش ماه از بقعه و خرج قاری و متول و غیره میرساند و در و داند از قرقره لا لهین ملکه خود را وقف کرده که حاصل آن را در کربلای معلی صرف نموده و در و داند و شش ماه کند قتل زبیده خانم همان است و اشعار مسطور در ذیل نموده ایشان را لای و در داری منظومه آن طبع روان

گشت خوشن و کوشن لای چون غاشق دیوانه شو  
کره صیقل و خواهی خود بیکانه شوی بیکانه شو  
در عشق او که صادق با بدی و نوزی خویشین  
در شعله عشقش دلا پروانه شو پروانه شو  
اندو دل هر غار نه زین می بود میخانه ها

خواهی لام غار شوی پیخانه شوی پیخانه شو

و لای

در شب هجران که از من همچو شمع	روز وصلت سفر از من همچو شمع
در روز اسفاده ام اندک شوق	تابیانی جان بیازم همچو شمع
از غمت با اقس هجران همه	که برونم که بسانم همچو شمع



خیرات حیات

۱۴

ولها

خواهم از سائمه و شوشا تا غایب لطف غلام  
گرچه نتوانشک لنگان پانهم در کوی و

ولها

دوده بمن ایستاد از آن محی و سه پنهان  
خواهم که در پرستش خود نیز روم از یاد  
از عشق و رخ جانان کشد از حجاب حیا  
نگارنده که بد زبیده خانم در این اواخر (در حدود نارنج تالیف این کتاب) در گذشت  
و نام نیک و آثار خیریه او بماند و روانش شاد و یا اولیا و نیکان محشور و ساد

زبیده اسلامبولی

بنابر سطور آن تاریخ مرادی این زن دختر اسعد افند که بنام سید شریفه  
و از نسل مشهوره اسلامبولی است و علوم فقه و لغت و ادبیات مهابه داشته  
شعر و سحر و ترانه را بخوبی میسر کرده و صاحب مضامین بکر بوده و سلاطین و وزرا  
او را خرم نموده و از دهم هجری را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعه کتب میگذراند  
و اشعار خود را مدام در کمره چون پدرش اسعد افند و برادرش شیخ الاسلام  
شهریاف افند نیز شعر میگویند و اندوه او را بدین جوان خود ملحق کرده یعنی در یک  
مجله قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را رسم کرده در استکباب اشعار این  
پدر و پسر و دختر اول گفته اسعد افند و بعدا بیانات شهریاف افند و در آخر  
دعایان زبیده را میگویند مشا و الیهما و ادروین افند فقیه الاشراف  
که از صد و ده آن عصر بوده بزرگ گرفته است و پسرش که فطنت مختصراش  
نیز از مشاهیر شعر اشتهر کرده میشود این زن در ماه ذیقعد سال هزار و صد و  
و چهار هجری وفات نموده و در قبرستان ایوبی مدفون شده است  
این بود شرحی که صاحب تاریخ مرادی در حق زبیده اسلامبولی نوشته اند  
بعقبه او پسر فاضل مجتهد هندی افند مصنف کتاب مشاهیر النساء فاضلها و بیست  
نه پسر زبیده و کو به ترتیبی هم که در استنساخ دوا و سطور ذکر شد خلاف

مشهور

خیرات حیات

۱۵

زبیده اغای جلایر

از زوجات سلطان محمد بن میرای باقر بوده و فرزند از سببا از وجود آمد است

ذرفاء بدت عک

زبیده بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشت و لشکر با این حضرت  
امیرالمؤمنین علیه السلام را بجنگ با معاویه تخریب میبوده در باب بیستم  
کتاب مستطرف که از عفو و گذشت سخن مینماید حکایت از حلم مغایره ذکر کرده  
ضمنا گوید ذرفاء بدت عکد جنگ صفین اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام را  
بقتل از غیب میگرد و میگویند آنجا التاسن المصباح لایضی فی التشرع ان  
الکواکب لایضی مع القمر و ان البغل لایبق الفرس و لایقطع الحدید الا بالحدید  
الامن استرشدنا و ارشدناه و من سالتنا اخبرناه ان الحق کان یطلب ضالته فاضلها  
فصبر یا معشر المهاجرین و الانصار فکانکم فکالکم بکم و قد التأم شمل الشنات  
و ظهرت كلمة العدل و غلب الحق باطله فانه لایستوی الحق و المبطل افن کان و  
مکن کان فاسقا لایستون فالترال التزال و الصبر الصبر لا و ان خضابا للثاء  
الحاء و خضابا للرجال الذماء و الصبر خیر الامور فافند انما الحریب غیر نا کسین  
فهند ایوم له ما بعد

یعنی ای مردم چراغ در نور افتاد و بشنیده و سنا و کان را در نداشت ماه  
فرغی نباشد و استر بر اسب پیشی نگیرد و آهن جز باهن بریده نشود بدانید  
و اکاه نابید که هر که طلب رفقا و اذنا نمود او را بر راه رشاد رسانندیم  
هر کس چیزی از ما پرسید بخواه بپرسد و بپرسد براندیم همانا حق گفته خود را میخیزد  
پیدا کرد ای مهاجرین و انصار صبر کنید و پایداری کنید که بیایید که خلاف  
و اتفاق از میان شما برداشته و اتفاق حاصل است کلمه عدل ظاهر کرد بد  
و حق بر باطل غلب کرده و کسی که انچه حق است با آنکه جوئی باطل است نیکو  
نبست ایان کسیکه مؤمن بوده مثل کسی است که فسق گذرانیده البته برابر  
نخواهد بود پس پنهان امانده کار زار باشد و بگویند و ثبات بورزید

و بدانید

مشهور است



# خبر اتحنا

۱۶

و بدانید که خضای نان با حناست خضای مرغ از باد ماء و صبر غافیه  
 بهترین کارها بچنگ شنا بیدیم اندک روی بگردانید که اسر و در افرای  
 از دنیا است و این نهاد را جز آنی در پی  
 گویند این را مین نیز مغنیة محبوبه است نه زرقاء نام و در تر بین الاسواف  
 نالیف حکیم را و انتظار که داستان عجیب از و ذکر شده است و در فاء جد  
 مروان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجه ابو العاص بن امیه شود فواد  
 سپیده و زانیات را بخت خود را راه میداده همسنگ زانیه ناز بختام او  
 بی آمده برای اعلام بطلبین علی نالی خانه نصب میکرد بنا بر این او را  
 زرقاء صاحب ایات هم میگفته اند و محض تحقیق حکم و مروان آنها را  
 بنور فاء مینا میداد

## زمره خاقان

مادر الناصر لدین الله خلیفه عباسی بوده و وطن غالب آنکه در کوه همدان  
 در کوه و رضویه بعضی ابنه بکرم او ساخت شده و آثار آن هنوز باقی  
 باشد و شیخ الناصر لدین الله این خیال را نایک میداند و تاریخ بن  
 قوافی می کند

## زمره

دختر ابرق محدثه منیر و زوجه مولانا اشیر الدین و مادر نصار است که شرح  
 حال او بناید اشیر الدین از مشاهیر مائه هفتم هجری بوده است و زوجه او  
 زمره بنو علی و محدثین معتبر و نایب اشاع حدیث کرده و بمقام رسید  
 که طلبه ابن قن شهر بفا روی نلق اخبار و نقل روایات میجووده اند  
 ابر محدث ابن قویه و در میاط و ابن صواف و ابن التفیط و محبوبه عبد القادر  
 الصغری زینب که شرح حال آن بناید وایت حدیث کرده بعد  
 از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزده ماه ربیع الاخر سال افسوس  
 در گذشت در مصر مدفون شد و دختر او نصار هم در همان مقبره کمر او  
 دفن شده بجا کرفت است

زمره

# خبر اتحنا

۱۷

## زمره

بکرم آء و ویکد بد فون از فونان عصر سعادت زمان بعثت خواجگه کایشان  
 و جادیه رؤیتها الاصل بوده این داد و بخت تملک یک از پسران عبد الدار  
 از کفار بنی مخزوم بهزیت بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 ایمان آورده بشراف اسلام مشرف گشت چون مالک او از اسلام او آگاه  
 شد حاضر در دربار داد او نمود و از آنجا که او قبول نمیکرد پیوسته او را  
 معتذب می داشت خلیفه اول ابو بکر از حال او با خبر گردید و بر اجزید  
 و از اد کرد ابن اشیر گوید بعد از آنکه زیت قبول اسلام نمود چنان او کور  
 شد مشرک گفتند چون زیت را لات و عترت بنی رجبش را بن دزد گرفت  
 گردیده است او در جواب گفت لات و عترت از حال پرستندگان خود  
 پیغرنند قضای اسمای مرا با بن زیت نشانیده و خالق من میخوانند و بار چشما  
 مرا اینا بدهد و صبح روز دیگر نایدیده نماینا از جواب برخاست کفر  
 قریش گفتند اینهم از سر کفار صلی الله علیه و آله است انهی  
 مولا ناجلا لدین محمد زوی سقی الله ثراه در مشوی اشارت بجا لات  
 زیت کرده است

## زمره

محدثه مشهوره ام الحیاء الانباریه است که در حرف همره ترجمه حال او  
 نکاشته شد

## زمره بیکه اغا

مادر میرزا سلطان فیله کورکایه و الی سمرقند بوده ابن زن محمد خاشی  
 عاشق شده و بدینجهت سبایه فرام آورد که پسر سلطان علی که ضعف  
 عقل داشت شهر سمرقند را بجدال و نزاع محمد خاشی سبایه تسلیم کرد  
 امثال شیخان و صلی ابن زن را طالع فشد بهانه بدست آورد و میرزا  
 سلطان فیله را بکشت و جمعی از اغا سمرقند از حبیل خواجگه قطب الدین  
 یحیی و غیره را بنیر هلاک نمود و سمرقند را بدون موصلت باز هم بیکه اغا

مالک



# خیرات حسنا

۱۸

مالک شد

## زیبای

شاعر مود که است معاصر نامولانا جامی اورا بهمارت و استقامت موده اند  
این بیت ازوست

قامت شیوه رفتا بچو بنیاد کند سوزانده خود سازد و ازاد کند

## زیبای لکنا

بنت عالمگیر بادشاهند و سناز است مادرش دختر شاه فوارخان صفوی  
بوده تولدش در سال هزار و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده از علوم عربی  
و فارسی بهریم بکمال یافته و کلام الله مجید را حفظ کرده خطوط نستعلیق و  
شکسته و نسخ را خوب بنویشته همواره بترقیه خال اهل فضل و کمال هست  
میگاشد جمعی کثیر از علما و شعرا و از باب قلم از منتهی و خوشنویس و کاتب  
در ظل توجه و عنایتش اسوده میر بسته اند و از آنجا که در قدرت دلی و  
توقیر اهل علم و فضل مبایغنه داشتند رسایل و کتب جلیبا بنام او نالیف کرده  
مشار الیهاد در سال هزار و صد و سیزده هجری بر حکمت ایزد به پیوسته  
ادخل جنت را بز یادت یکصد تاریخ وفات او گفته اند گویند از فرط  
مناعت قبول هر کسی احدی ننموده تمام عمر به شوهر و تنها بسر برد و دیوانه  
بپرداخت این چند شعر از آن دیوان و از نتایج افکار او است

خیز و کمر بند بر کن ترکیم مسکت را  
از نه جام جویده سانه می پرست را  
بهر شهادت بخا یک نکه از تو بر بود  
گر غصه یک چه میکنی غمزه تیز دست را  
تاب مده بطر آن بر کول مؤججه مرن  
بدعت نازده مننه غاده شکست را

## و لها ایضا

علاج تشنگیم که شود از آتش عشق بود بر آب بر یک قطره رود نیل مرا

کلمات

# خیرات حسنا

۱۹

کجاست کجده عشقه که از دبار خود  
کشد بر و ن بیک ایما هنر ارمیل مرا

## زین الدار

این زن را فاطمه بنی کعبه گفته اند و از قرار یکدیگر نفحات الانس مکتوب است  
مشار الیهاد از ای دین و مقام ولایت و معاصر حبیب بغداد که کعبه الله علیه  
بوده و در خدمت مجید و ابو عمره بشخصه ملازمت سپینموده است

## زین الدار

دختر المود علی بن محمد و متناه بهر وجه موده بنا بر فضل و کمال و مهارت او  
در علم فقه و ادب از بن الدار یغنی زینت خانه لقب داده اند این شعر است  
که صلاح الدین صفی در کتاب خود که موسوم به عنوان النصر و خلاصه تراجم  
اعیان آن عصر میباشد در حرف زاده نگاشته و گوید ترجمه خال زین الدار  
در حرف زاده و ابیاد اما چون در حرف مزبور از شریح دیده شد بهین  
قدر قناعت رفت

## زین العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسن بن عبد الله التلمی الدمشقی و  
حکایت این مشهوره که او را بنت الجور الی میگویند اند از کتب حدیث کاتب  
موسوم به الاربعین السبعینات از مؤلفات عبد المنعم الفزازی و از نزد  
تاج الدین القزطی خوانده بعد از آن همان کتابت این چند بار تدریس نموده است  
و از مشایخ علم حدیث از عز الدین عبد الغنی بن عثمان الازدی سیلی اخذ نموده  
کرده و از حافظ سفاوی و ابوطالب بن صابر و ابراهیم الحنوی و اصحاب  
ابن عساکر و غیره اجازت گرفته است محفوظات او زیاد بوده در سال  
شصد و بیست و هشت هجری متولد شده و کمال الدین العاد الاستر  
که از اعیان آن زمان بوده او را زین گفته در سنه شصد و پنجاه و هشت  
هجری شوهرش درگذشته و او بعد از آن قبول شوی موده بمکه معظمه  
زاده ها الله تعالی شرفا مشرق شده مدتی در اینجا جایز موده و شیخ رباط

الحرمین



## خبرات مختصا

۲۰

الحکمین کردید که در اوایل سال هفتصد و چهار صد و دو زندگانی گذرانست

### حضرت زینب

دو تین دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پوشیده نباشد که چون  
سنت مبارک حضرت خبر الانام علیه صلوات الله الملك العالم بر بیست و پنج  
رسید به اشاره عم خود ابوطالب علیه از خدیجه بنت خویلد بطور مضار که  
گرفتند غایب شام شدند و خدیجه سلام الله علیها غایب میسر نام ملازم  
سید انام نمود و بروایت یکی از خویشان خود را که موسوم به خنجر بن حکیم  
بود بمزافتن آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوی استعرا را که از خدیجه کبری  
گرفتند در بصر شام به نام وسود تمام بفرمودند و بمکه معظمه مع  
فرمودند و در روز و در حضرت بکه خدیجه با جماعه در غره نشسته بود  
دید جمعی از شام می آید و در مرغ بال گذرد و پر در پر کرده بر سر یک نشانی  
افکنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارک  
سید کاینات می نمایند و در وقت میسر به خدمت خدیجه آمده کر امتنا  
که در راه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده بود بگفت و از خدیجه  
امتعه و اموال معلوم شد که نفی کثیر از آن سفر حاصل شد بنا بر این فدا  
محبت خاتم الانبیاء در دل خدیجه جا گرفت و به از و اوج آنحضرت سابق  
گردید و زنی از خویشان خود را بر آن داشت که این بطالع ابو جحی بخبر  
رسالت پناه آید و پس از آنکه مال فی الضمیر خدیجه کبری با آنحضرت  
اظهار شد و از این بطر نیز ملاست مکیل ظاهر گردید خدیجه عرم و پر عم  
خود عمر و در روز بن نوفل را بجهت انعقاد مجلس نکاح بخواست و حضرت  
مقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اتمام خویش حرم و ابوطالب بخانه خدیجه  
تشریف بردند و ابوطالب و روز بن نوفل هر یک خطبه بلیغ خواندند  
و خدیجه کبری را در کجالت خیر لوری در آوردند و مهر خدیجه را اکثر  
بیت ساد و شتر جوان نوشته اند و در آیات دیگر نیز هست بهر صورت  
میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری الفتن و محبت مفرط

واقع

## خبرات مختصا

۲۱

واقع شد و چهار دیگر که قاسم و طیب ظاهر عبد الله نامیده شدند و  
چهار دختر که رقیه و زینب و ام کلثوم و حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند  
حضرت پیغمبر را از آن بطن مظهر حاصل آمد و آنحضرت را دیگر فرزندان  
نبوده و بنیامده است جز ابراهیم که از مادر قطیه وجود یافته و بعضی اولاد  
ذکر آنحضرت داشته نصر گفته قاسم و عبد الله و ابراهیم و طیب ظاهر را  
لقد عبد الله داشته اند در هر حال زینب خنجر و هم رسول اکرم است و  
مادر او خدیجه کبری میباشند و بقول دختر اول است در سال بی ام از غا  
القبیل که بخیال بعد از مزاجت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خدیجه  
کبری باشد متولد شد و چون بلوغ رسید او را با پدر خاله اش ابوالقاسم  
بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بر عکس شاف در سلك از و اوج  
کشیدند و ابوالقاسم در جنگ بدر را سپر شد زینب قلاده را که خدیجه  
سلام الله علیها با و داده بود بجهت فدای شوهر خود از تنک عبیده فرستاد  
چون چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن افتاد رفت فرموده معا و زید  
و ابوالقاسم نیز رهائی یافت اما با و فرمودند چون بمکه رسید باید زینب  
به مدینه فرستید چه اسلام و کفر اسباب تفریق شما شده است ابوالقاسم قبول  
کرده و بوعده وفا نمود و بعد از چندی که سلام در دل ابوالقاسم نمودار  
گردید عبیده آمد و مسلمان شد بروایت حضرت رسالت ایمان نکاح  
اول باز زینب ابوی دادند و برخی بر این اند که محمد بد عقد فرمودند  
در هر صورت زینب را از ابوالقاسم سر آمد علی نام و در خنجره مستثاف  
به امانه علی هنوز بالغ نشده بود که راه عالم دیگر پیچید و امام را حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام پس از آنکه سیده نساء بموجب صفت صدقه  
کبری در حباله نکاح در آوردند و زینب رسالت هشتم هجرت از بیعت  
سیرای جاد آن رفت و سوده بنت زمعه و ام سیکه و ام ایمن و ام عطیه  
انصار به او را غمیل دادند و حضرت خیر البشر لکنه خود را شعرا و  
ساخته بدست مبارک وی را بختا کسب کردند

حضرت زینب



## خیرات حسنا

### حضرت زینب

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و از بطن مطهر سیده دنیا حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بوجود آمده و زینب کبری مشهور شده جلالت قدر و عظمت و تیره و رفعت شأن و مقام و کمال عقل و دانش و علو منزلت و قوت جنان و طلاق نشان و فصاحت بیان و سایر محامد و صفات حضرت زینب اکبری سلام الله علیها را دوست دشمن معترف میباشند و بطون خطبه فدائیه تواتر اخیر داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین و اندام بیکر تعیین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلام قدم بر سرش عالم نهاده لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم میشود که حضرت زینب کبری فرزند بیت که بعد از جناب سید الشهدا علیه متولد گشته و اول دختر امیر المؤمنین علیه السلام است پدر بزرگوارش و اباکم زاده او عبد الله بن جعفر طیار قرظی فرمودند و چهار پسر که علی و عون الاکبر و محمد و عیسا نام داشتند و یک دختر که مکاره نام کلثوم بود از آن بطن ظاهر وجود آمد در سفر عراق و واقعه کربلا زینب کبری با و بود حضرت سید الشهدا علیه الاف التحية و الثناء همراه بود و هجده آنحضرت ابن خواهر از یاد که از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شهادت سید جوانا هشتاد و یک ساله و از شام تا مدینه طیبه پسران اهل بیت سید الشهدا علیه السلام از زینب کبری سپید و متواضعان گفتند که از زمان عالم بقدر این زن سنج و مصیبت ندید و در حق و محنت نکشید علاوه بر برادران و برادرزادگان دو پسر نیز از در وقوعه بوم الطف شربت شهادت نوشیدند یک عیون که بدست عبد الله طایفه کشته شد و یکم که محمد که غامر بن هشل و اموال ساخت در هر حال و هر جا از این کرامت و کوه حرم یغیر حضرت زینب صبر کرد و زکاماته کرد لایزال برضا بقضاء خدا و تسلیم امر او باشد بر زبان نیارود و عبارات و خطب زینب کبری را محدثین و مؤلفین زینب اودان خود خست و آنها که در دعا و خطابه و حقایق بر اعنت و بیان نظر و معنی دارند

## خیرات حسن

### ۲۳

زاید الوصف شود و تجدد نموده اند و از جمله عبارات واقع آن محدث علیا خطبه مختصر است که در وصول کوفه بعد از واقعه کربلا بیان فرموده و این در وقت بود که اهل کوفه اظهار ندانست از کار و زشت خود میکردند و تاسف میخوردند بشهر خنجر سبک کوبیدن بدین فوق زینب دختر امیر المؤمنین علیه نظر کردم بخدا قسم که هیچ زن با شرم و حیاء ندیدم که بدن فصاحت سخن سراید و تکلم نماید کویا زبان امیر المؤمنین علی علیه السلام در دهان داشت بر دم اشاره کرد و گفت کوش دهید و بی بی پدیده میگویم هر خاموش شدند و سراپا کوش آنکه فرمود

الحمد لله والصلوة على ابي محمد وآله الطيبين الاخيار انا بعد يا اهل الكوفة ويا اهل الخلد والغدا تكونون فلا رقاة لثمة ولا هدايات لثمة انما مثلكم كمثل الية ففضت غزاهم من بعد قومه انكا ثاخذون ايمانكم دخلا بكم الا واهل فيكم الا الصلف والطف وملك الاماء وغنى الاعداء كمر على دشمن او كفنه (كفيتهم) على المحوذة الاساء ما قتلتكم انفسكم ان سخط الله عليكم وفي العذاب انتم خالدون ان تكونون وتنجبون ابي والله فابكو اكثرا وارضوا قليلا فقلت ذهبت بعارها وشارها وولن مرضوها بغسل بعد ما ابدا واني ترصون قتل سليل خاتم الانبياء وسيد شباب اهل الجنة وما اذخبركم ومفرج نازلكم ومناجحتكم وصدرة ستمكم الا ساء ما نزلون بعدا لكم وسمعا فقلت غابا لثمة وقلت لا ايك وخرت الصفرة وبوتم بغضب من الله وضربت عليكم الذلة والمسكنة ويا اهل الكوفة ايتكم رسول الله فرمته واية كريمة ابرزتم واتي دم لم سفكم واية حرة لم انصكم لقتل جئتم بها صلوا عتفاء عتفاء سواء فقاء (و) بعض الروايات اخرها (شوما) كطالغ الارض وملا الشاء افجيت ان فخرت الشاء دما ولعدا ابدا لخرة اخرى وانتم لا تشرون فلا يكفكم اهل فاته لا يحفزهم البدار ولا يخاف فوك الشاروان ركم ليا الحما

يعني شنای خداي را و درود بر پيغمبر محمود و اهل بيت ظاهرين و ائمه



# خيرات حسن

۲۴

برگزیدگانند و بعد از مردم کوفه ای اهل غدیر مکرر میگردیدند  
چشم شما ناپسند و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زن مانید که رسته  
خود را نیک بید و ناپسند و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زن مانید که رسته  
ایمان خود گیرستید و بکفر اصرار خود باز گشتید ای مادر سگ که خدا خود  
مکر و خیانت در نظر دارد در شما نیست مگر عیب باطل و الا این بعیب قتل  
جوابی و غارتی اعدا و ناپسند مکر یکا که در سر بلیه و پلید باشد ما ضرر  
نیایی که اگر این قریه کرده باشند بدوشه برای اخراج خود فرستادند  
خشم خدا برای شما میثاق و در عذاب محله خواهد بود ای مادر سگ که خدا خود  
میکنید ای والله بسیار بگرد و کم بخندید عیب غارتی را برای خود  
گذازید و این سنگ را هرگز نمیخواهید دور کرد و هیچ اب اثر نخواهید  
شد و چگونه توانید شد و با چه ناله خواهد کرد کشتن جگر کوشه  
خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت که ملاذم برگزیدگان شما و روشن  
کننده حقیقه شما بود در هر حادثه با و پناه میبردید و سنت شما را اجاره  
مپاختن دین و شریعت خود را از شما میخواستید بدانکه هر مرتکبی که بدید  
از محبت خدا دور مانید سعی شما بیفایده ماند و مجتهدان دنیا و آخرت  
دوچار شدند و مستوجب عذاب الهی گردیدید ذلت و سکنت را برانمود  
خریدید و ای بر شما امر مردم کوفه چه جگر کوشه از حضرت رسالت پاره باز  
کردید و چه پردیگانه از سخنان او را از پرده بیرون آوردید و چه خود را  
از فرزندان برگزیده او برچینید و چه هزل حرفها گفت با و نمودید کار  
تحمایت قبیح و شنیع کردید که رسوایی و زشتی آن زمین و آسمان را فزاید  
ایا تعجب کردید که آسمان خون بارید البته عذاب آخرت شما را رسوا نماید  
و کی بیاورد شما نیاید رفو و محلت با این پلای شما را سبکوار نکند چه خداوند  
عالم در عقاب غاصب مبادرت نمینماید و از کشتن وقت انتقام نمیرسد  
و پروردگار شما مترقب گاه کار از است  
و خطبه دیگر حضرت زینب کبری علیه السلام که در شام در مجلسی ببلال بن رباح فرمود

و صورت

# خيرات حسن

۲۵

و صورت آن بر چند روایت مختلفه رسیده است و ما بر روایت ابن طاووس  
علیه السلام اعتماد کرده خطابه آنحضرت را بطولها ایراد میکنیم و برایت  
آن روایت  
الحمد لله رب العالمین و صلوات الله علی سوله و اله اجمعین صدق الله تعالی  
ثم کان عاقبة الذین اساقا السوی انکذبوا باایات الله و كانوا یهتدون  
اظننت یا بنی بدیث اخذت علینا اقطار الارض و افاق السماء فاصبحنا نسا  
کاننا قلة الا ان الله انشا علی الله هو انا و بک علیه کرامته و ان ذلک لعظم خطیک  
عنده ففحشک بانفک و نظرت فی عطفک جذلان مسرور احین و ایت الذین  
لک مستوکسرة و الامور متعده و معین صفاتک ملکک و سلطانتک محلا محلا  
النیت قول الله تعالی و لا تخفین الذین یخفون انما علیهم خیر لافهم انما  
نظمت لهم لیزادوا و انما و طم عذاب مهین امین العدل یا ابن الصلفاء فخبیرک  
حوائزک و اماناتک و سوفک بنات رسول الله سبنا یا قد هتکت سورته و  
ابدیت وجوه من تعدوا بهن الاعداء من بلد الی بلد و یستتر فیهن اهل المثل  
و المناقل و یصفی وجوه من القری البعید و الدیة و الشریف و لیکن معهن  
من بظلمهن و لیهن و لامن ظلمهن حی و کیف یوتی مراقب من لفظه و کما دالاک  
و نیت لجر بدماء الشهداء و کیف یستطیع بعضنا اهل البیت من نظر الینا  
بالشفق الشان و الاحمر الاضغان ثم تقول غیر سائمه و لا مستعظم و اهلو  
و استهلوا فرجا ثم قالوا یا نیر بد لا قتل منعی اعلا فتا یا الی عبدا لله علیه  
سید شباب اهل الجنة شکنها بخبرک و کیف لا نقول ذلک و قد نکال الغرض  
و استأصک الشاف بار اقلک دماء ذریه محمد صلی الله علیه و اله و نجوم الارض  
من الی عبدا الملک تنفطشیا خلک زعیت انک تنادهم فلنردن و شیکاموهم  
و لنؤذن انک شلت و بکت و لم یکن قلبنا فلت و ضلت ما ضلت اللهم خذ  
بمحضنا و انقم من ظالمنا و احلل عضنک بمن سفک دما و قتل حائنا فوالله ما  
فریت الا جلدک و لا جزرت الا لحمک و لنردن علی رسول الله ص ما تحکم من سبک  
دماء ذریته و انقمک من حرمة ذریه و لمحنته حیث یجمع الله شملهم و یلم شتمهم

و ناخذ



۲۵

حاصل ترجمه آنکه بعد از تجد و صلوة حق تعالی بصدد خیرم ادا کرده و عاقبت  
 حال بدکاران بد بود از اینکه آیات الهی را انکذب کردند و استهزاء نمودند  
 ای پدید همانا راه اطراف من را بر ما بگشای و طرق اکافا اسمائنا را مسدود  
 کردی تا آنکه بودیم اهل البیت و اصل اسمان دار الحرب را ندانیدیم  
 ازین حال گمان میبرد که خلاصان از خدا خوانیم و قوعنیز و ابن ماجی که از  
 تو بر ما گذشت از بهر یک منزلت و مهربان شان تو نزد خدا میسخران بود و  
 از بر تو بر ما در هیچ بیعی نالاگیر و بیستم تکبیر را اطراف و بستر بیعی و دلشاد  
 باش که دنیا را برای خود وسیع کرده و کارها را منقطع نموده و ملای سلطانیت  
 ما تو را صانع شده است نه نایب و در هیچند بسیار ام ایام فراموش کردی که حکم  
 در قرآن خبر داده و فرموده است زینهار گان مبر اینکه ما کفار و اهل ملکیم

خبریات

pv

با نفاذ شعر این آرزو می کند و به شنایاری ای عبد الله سید جانان اهل  
 بهشت می رسد از دو با چوبی که سینه خود دندانه های مبارک او را کاوش می نماید  
 ای زبید جان شاد می نیکی و این سخنان نکوئی و حال آنکه بکشتن آل محمد صلی الله  
 علیه و آله و سنارکان زمین از بنی عبدالمطلب از برتر خود پوستانه کردی  
 و کشته بر پیر و از بنی بر آوردی بزرگان در کشته خود را همه دعوت  
 و او از غنائی پیغمبر که خود عنقریب با آنها ملحق شود و آرزو کنی که کاش  
 در دنیا مرده گشته و مرز با نیکی نمی گفتم آنچه گفتم و نمی گفتم آنچه گفتم  
 بار الها حق ما بدندان و از ستم کار ما تو خود انعام بکن و بر آنکه خونهای ما  
 بر ریختن و طامیان ما را بکشتن غضب خود را نازل کن بخدا ای زبید که هرگز  
 بخود گریه ندیدم مگر بوسه خویش را و بریده مگر گوشه خود را بر  
 رسول الله و از خواهی شد در صورتیکه خون ذریه او را ریخته و سپرده

ناموس



خیرات حسن

۲۸

ناموس او را در عترت و پاره همتان او در پند در آنجا که پشای ایشان را حضرت داد که جمع فرماید و پراکندگی آنها را ایامان مبتدا سازد و حقان از ستکاران باز شناند و زنهار که کان نبره کشتگان راه خدا صدمه اند بلکه زنده و زرد پروردگار خود سپاس شدند و هر کوفه نعمت منعم اند و نورانی است از تعلق بد او و پیغمبر بد شهن و جبرئیل بد پشیمان و عنبر به عطار و برنج سفیان که تورا اولایت عهده داد و این بساط برای قیامت داشت و تورا اسطط بر قاهر سلطان کرد حال خود خواهد دید و نیز ای خودخواه در سبید برود به خواهد دید بد که جای کدام یک از شما بد تر و اعوان که ضعیف تر است و اگر چه حوادث و شداید روزگار مرا بکمال و مخاطره تو بد است باز تورا بسیار حقیر می شمارم و سر زشتها و شمانهای تو را بزرگ میدارم و درین که دیده ها که باز است و سپهرها سوزان و بی تعجب است که لشکر بخان بدست کسان شیطان کشته شوند این خون ما از دستهای دشمنان و بران میباشد و دهانها ایستاد از گوشت مادر سیلان و بران حسد ها پاک کرکان در آیند و کفنان بگذرند اگر از ما امر و زنجیر می رسد فردا بفراموشی و دافعه آنکه که پیش نیاید جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت بدین کار خود بستم منسوب نکرد و شکایت باهشود و باز گشت و التماس درگاه او است ای پد از کید فرم کذا و ممکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی بخدا قسم که ذکر ما را از صفحه جهان محو نموانی کرد و شرف و کجی و مزیت نبوت را ننوانی بر آید و تنگ این ماجری و غار این داستان را از خود ننوانی شست و ای تو بنیت مکرر است و رفتن کای تو بنا شد بخوابی و ماند و خنثی تو نشو اهد و جز بر پشای در آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدای بر ستکاران ناد حکم خدا بر آنکه او را از ابعاد و بنکینه سرانجام داد و آخر ما را بیهوده و دعت انشام بخشید و از پروردگار مسئلت می نمایم که ثواب شهیدان را کامل کند و اجر ایشان را از یاد سازد

و در تقدیر

خیرات حسن

۲۹

و در تقدیر و تهنیت احوال ما با نامان دکان بر سر احسان بوده باشد و او را جلای بخشند و مهر ناز است و در جمیع احسانا او یکله بنیکو کاف است آنانی مؤلف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقه لسان و درجه قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست و من و ای من السیف اثره فقد رای اکثره

و در کتبت حضرت زینب مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لیسان الملک صاحب نسخ التواریخ را بحکم الجواد قد یکو ز لئی افتاده چه میفرماید کتبت حضرت زینب بنت علی ز لئی طالب سلام الله علیه ام الحسن است و حال آنکه ام الحسن خود دختر پدر یکم از بنات مکررات حضرت بوده چنانکه جمعی کثیر از مورخین و نشانین و محدثین تصریح کرده اند و از آنجا عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام بغداد اولاد امیر المومنین علیه السلام مینویسد و مله و ام الحسن دو دختر پدر حضرت بودند از ام سعید بنت عرقه بن مسعود ثقفی و دیگر کال الدین محمد بن طلحه و دیگر میگوید دختران حضرت امیر المومنین علیه السلام زینب الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و مکررات بودند

امثال مرتبه منور حضرت زینب با صبح روایات و دیگر از قرای شام و اینده آن مضجع مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متذقیین اهل خبر و بنیاب میگویند سال حجاء در مدینه الرسول اتفاق افتاد عبد الله بن جعفر نایب بخت شام روانه شدند تا بعد از انقضاء زمان محصره را جنت نمایند در ایام توقف در مدینه و فرمود که اکنون من از زینب سلام الله علیها انجا که مرا از شهرها استقامت منحرف گردید و با تضرع در گذشت و هماغه بخاک رفت

و لے صاحب خیرات الاخوان که کای است مشیل برغت و بین مقبره منوره آن بزرگوار و مقبره حضرت سبکته و قاطعه بنده الحسین علیه السلام و جمعی دیگر از اهل البیت صلوات الله علیهم که هماغه را مراقد ایشان در جباهای دیگر است

همینا



## خیرات حسنا

سم

هر را در مصر میداند و در این باب ضرورت بنا و بلاغت عرفانی نمیشد  
میگوید چنانکه در اخبار سیئه زینب شقیقه الامام الحکیم میگوید  
قال القطب الثمینی فی منہ و طبقاته و کتابة الانوار القدسیة اخبرني  
سيد علي الخوآصر ان السيدة زينب المدفونة بقنطرة السباع ابنته  
الامام علي واهلها في هذا المكان بلا شك

و در منزل او جت حضرت زینب بعبد الله بن جعفر بعد از آنکه بمنز او جت  
ام کلثوم خواهر و بی باع من الخطاب تصریح میخاید میگوید ثم  
بعد موت عمر بن زوجه اعون بن جعفر و بعد موت عون تزوجه محمد  
اخوه و بعد موت محمد تزوجه اخوه عبد الله بن جعفر و بعد موتها تزوجه  
اخنها زینب و این سخن برخلاف مشهور ما بین الامامیه است

محدث ما هم فاضله ناصر شيخ مؤمن الشيعة في در کتب نور الانصار  
في مناقب آل البيت المختار فصل في خصوص ترجمه حضرت زینب علیها الصلو  
و السلام منعقد ساخته در آن فصل میگوید

زینب سلام الله علیها را پس عرش عبد الله بن جعفر الطیار ذی الجناحین  
برای طالب بزرگرفت و از آن دو بزرگوار فرزندان باین اسماء بود  
امد ( علی عون الاکبر عباس محمد ام کلثوم ) نژاد او از  
همین اولاد او تاکنون بکثرت موجودند و نسلی حضرت زینب و عبد الله  
جعفر افقها عنوان کرده در کده مسئله مطرح انظار و مسرج افکار  
قرار داده اند بدین سیاق

مسئله

۱ یا سئال زینب رضوان الله علیهم در آل نبی صلی الله علیه و اله  
داخل و تمیث صلی الله علیه و اله ایشان را شامل است یا نه

جواب

بله بدلیل اجماع بر اینکه مراد از آل رسول صلی الله علیه و اله مؤمنون  
از بی مطلق ما شام است

سئله

## خیرات حسنا

مسئله

ایا ایشان از ذریت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و اله معدودند یا نه  
جواب

بله چه اولاد بنات ایشان در جمیع ذراریه و اولاد وی بشماره ایداکر  
کبر برای اولاد خود وصیت کرده باشند البته اولاد دختران وی نیز ممکن  
خواهند بود و نصیب خواهند گرفت

مسئله

ایا جائز است که ایشان خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و اله منتسبند  
مثلا ذات الحی و حبی که بهر شرفی از نژاد آن دو مثلا در خطاب با رسول الله  
جا بر است

جواب

این خاصه حسنین علیهما السلام و سئال آن دو بزرگوار است بدلیل آن  
مسئله

ایا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواندند یا نه

جواب

بله و بی بر اصطلاح قدیم و در این قرن لقب شریف مخصوص حبی و حبی  
است لا غیر

مسئله

ایا صدقه بر ایشان حرام است

جواب

بله چه صدقه واجب ( زکو ) بر عموم المؤمنین است و کفینم که عموم آل  
جعفر و ذریت ایشان را شامل دارد

مسئله

ایا خسر یا ایشان میرسد

جواب

بله



## خبر اتحنا

۳۲

بلچه داخل ذوی القربی میباشند و از سهم این نصف البتہ با ایشان دادن صحیح است

### مسئله

ایا ایشان از وقف بركة الحش حق دارند

### جواب

بلچه واقف بر اولاد حسن و حسین تخصیص نداده است

### مسئله

ایا جایز است ایشان خود را بشعار سادات که عبارت است از علامه خضر اعلم سازند

### جواب

این شعار سبز را در شرح اصیل نیست که در کتاب ارد است که ایشان را نیست این نشان را داشتند باشند و نه در سنت هانا دو نوک سادات را از غیر سادات بخانه امتیاز نهادند بیک علامت خضر اء بود و در ویم غامه خضر اء اما علامت خضر اء و شعار خضر عبارت از پانچ سبز بود که نشان بر طرف سنار فرار میدادند و مردم بآن نشان ایشان را می شناختند و اصل علامه غامه سفید بود و این شعار نخست در مصر بامر ملک اشرف شعبان بن حسین از طبقه اترال ایجاد گردید و این در سال هفتصد و هشتاد و شش بود و اما علامه خضر اء و سنار سبز را سید محمد شریف توتی پاشای مصر در سنه اربع بعد الالف ایجاد کرد و اشرف را مقرب داشت که در پیش روی مرکب کنند هر یک را یک سنار و سنار بوده باشد و اینکه از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است که سیاه شعار بنی عباس بود و در شعار همد و کبود شعار نصاری و سبز مختلفه و در ناب این شعار بی اشعار گفته اند از آنجمله است قول جابون عبدا لله اند لیس اعلم صاحب شرح الفقه مشهور بنام (الاعلی البصر) که میگوید

جعلوا

## خبر اتحنا

۳۳

جعلوا لا بناء الرسول علامة

ان العلامة شان من لم یبهر

فور النبوة فی وسم و یوهم

بغیر الشریف عن الطراز الاخر

و شیخ شمس الدین محمد بن ابراهیم دمشقی گفته است

اطراف تیجان انست من سندس

خضر باعلام علی الاشراف

والاشراف السلطان خضر اء بها

شرفا لیعرفهم من الاطراف

پس چون در بینا باز نشست و کتاب اصیل نداریم که تخصیص با تعیم را بر آن اصل

بناک داریم نلتیق جعفر را نیز از مجوزات میثما بیم

### مسئله

ایا بنی عبد الله بن جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها در وصیت الاشراف داخل میباشند و مسئله دیگر اینکه ایما ایشان در وقف علی الاشراف داخل هستند

### جواب و مسئله

اگر ملام موجب یا واقف نصیب بر شمول و دخول ایشان و عدم آن هر یک بطریق آن عمل کنیم و چنانچه کلام مطلق است و قریب به صریح بر احدی اکثر نیست تابع اصطلاح وقت و عرف عام زمانه و وقت و وصیت خواهیم بود مثلاً در این زمان چون زبان مصر و عرف مردم قطر مصر شریف بحج و حیدر اقصا یافته و این عرف و اصطلاح از عهد دولت فاطمین بر این مملکت ظاهر گردیده و کفر غیر بنی الحسین را راهم سابقا موافق عرف صدر اسلام شریف میخوانند پس بنیوتون در آن دو عنوان داخل نخواهند بود و از وقت مطلق این اعصار و وصیت مطلقه این قرون دزد یا مصر و هر جا که در این اصطلاح موافق مصر است حق نخواهند یافت آنهمی کلام الشیخی ترجمه

و اشعار



# خيرات حسنا

۳۴

واشعاره که در ذیل مکتوب میشود و بنام دختر عقیل بنی طالتشها دار  
صاحب طبقات شعر بنی از لسان مبارک حضرت زینب بنت علی روایت کرده  
و از آن حضرت دانسته

ما ذا تقولون ان قال التبی لکم  
ما ذا فعلتم وانتم الغر الاکم  
بعثتم و باهلکم بعد فرقتکم  
منهم اسارنی ومنهم خضبو ایدم  
ما کان هذا جزایکم اذ ضیف لکم  
ان تخلفو فی بیوتکم ذوی رحی

صاحب نور الاضواء میگوید در کمال الجاحظ بنی کماله البیان والتبیین عن  
ابی اسحق عن خزيمة الاسدي قال دخلنا الكوفة سنة احدى وستين فصادف  
مصرف علي بن الحسين عليهما السلام لدرية من كربلاء الى ابن زياد بالكوفة ورايت في  
الكوفة يومئذ ما يندب من متهمات الجور ومع علي بن الحسين وهو يقول بيت  
ضبل قد نزل من شدة المرض يا اهل الكوفة انكم تكون علينا في قتلنا غيركم و  
رايت زینب بنت علی فلم ادر الله خفها انظر منها كائنات نزع عن لسان  
امير المؤمنين قاضيات على الناس ان اسكوا فاسكنوا لانفسهم من ذلك الاجر  
فقات الحی الله تعالی الخ نکانه کو بدانگاه خطبه کوفیه مذکوره فی السابق  
روایت کرده است و مقصود ما از اشیا است بیکلام در این مقام آن است که  
استناد خطبه مشهوره آن مخدیره که در باب بکا فی مثل بیان و تبیین جاحظ  
که از مشهورات مصنفات متکلم جلیل الشان فی مثل شیخ ابو عثمان جاحظ  
داده باشیم

بالجمله جلال شأن وعظمت منزلت و علو مقام و رفعت قدر و حضرت زینب  
بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها و علی ابیها و انها مسلمة صلیت و از زبان  
فاطمه و حج ساطعه این سخن نرسیده که ای امام علیه السلام میباید که در حق آن  
زود گواری فرموده که کانت غائبة غیر محکمه

و از شیخ

# خيرات حسنا

۳۵

و از شیخ عبد الرحمن جهور میگوید منقول است که گفته در رسال یکمزار و یکصد  
هفتاد که در شدید برای من مصریدید کردید منوچه مقام حضرت سیده زینب  
بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها شد و این قصیده را توسط اشعار که در حق  
تعالی مبارک است آن بزرگوار از ان بلیغ سخن مستخلص ساخت

## القصیدة

ال ظله لکم علینا الولاء	لا سواکم یما لکم الاء	مدحکم فی الکتاب امینا
انبیاء عند ملة سحاء	حکم واجب علی کل شخص	حدثنا بضمه الانباء
اقبلت استطیع اندام	لعلکم وانتم البلاء	کیف مدحی فی بلیا مرقه
محنت عن ملو غة القضاء	مدحکم آثار بد بلیغ	وقعت عند حلة الشعر
شرف مصرنا بکم ال ظله	فنیثا لنا وحق الهناء	منکم بضعة الامام علی
سیف من من بالاهنداء	خیر الله افضل الرسل	من لکم يوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عظیم	وحماها من السقام شفا	کعبه الفاصد بن کثرنا
وهی فیما الیة العظام	وهی بدیلة الضو وشمس	دو کشف البضعة الزهرا
وهی خری وعلی ابی واما	ودجانی و نعم ذاک الریاء	قد انقض الخلو عند حماها
فنیثی بلیها الصراء	لیس الاک و صلیتی لیت	حدثت عند نصر الاعداء
	من کراماتها النبواضاء	
	ابن منها السها و البراء	
من اناها و صدق صدقا	من عیقل ضا و غل الغضا	جلت الخطب صرا و جلته
فانجی عنه عسر و العناء	لا یضاهی ال التوی و کیف	لا یوتی کما لهم ادباء
شرف من القوس ساء	حیثما اشر فوافهم شرفا	وعلمهم جلالة و فخار
ووقار و هیبة و ضیاء	قودوا لکون بعد کانا	اذا ضاءت ذراهم القراء

کل مدح مقصر بجلالهم  
کل فرد من هدیه لآله  
لهم الفضل من الفاتح  
من سواهم یكون فیه استواء  
ان کل لیسوا الذین ذلیل  
ولتطویرهم بذک الشفاء  
فاحفظوه فانکم امناء  
عن ایکم و روا التفاه جذا  
حدثنا بضمه الانباء

است

حلا  
انظروا ان یرون  
کون و از غایب  
بهرین نفس  
حلا الهم عند  
دور کردیم



## خیرات حسن

۳۶

ان بالخارج لم یزل یوصی خیرا  
لن اختار الصیاح ولحج عتد  
بیتکم مکتبا لبحر بل و حیا  
من الایحیکم و کان اسیرا  
یا کریم الوری اغیثوا زبلا  
فتحا ان وصفکم فی الشریا  
فوتسلهم لکل صعب  
وصلوه علی التبیة وال  
ما حاتم بروضة قد نعت  
او عبید الرحمن انما مکما  
سئل معناه لیکن فی خطاء  
طب قلیه و مقبلتی و جلالة  
فیه تغذو الملائکة  
لدواعیر العنة الشفاء  
اجفنة الخطوب الادواء  
ایدکم بخومها والتماء  
حیث جاء اتبعوا فم شفاء  
وکذاک الصلابة الاشبا  
او علی الذریع لفتح لورفا  
ال طله لکم علینا الولا

### زینب بنت علی سلمه

و بیته حضرت رسول صلی الله علیه و اله و از صحاباتی است که فقه نیز  
میدانست چون اسم اصلی او بزه بوده و حرف ناء ذکر آن گذاشته است

### زینب بنت احمد

او را ام محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد الفاضل هستند  
بوده ابن زن از نساء محدثه بشمار می آید و بزهد و قدس شهروراست  
عصر خود با فراء حدیث منقرد و از جمع فرهادی و غیره اخذ علم حدیث نموده  
و بعد همدار مصر و شام و مدینه منوره و قدس شریف ندر پس میگرد  
همیشه با پیرو خود شیخ محمد همراه بوده و هر جا او میفرستاد با و می  
همراه می نمود در سال شصت و چهل و پنج هجری متولد شده و  
در هفتصد و بیست و دو ارتحال کرده است

### زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسه بوده بنا  
برین زینب بنت احمد بنیز از اهالی قدس و محدثه بوده و زینب بنت کمال  
اشتهار داشته از محمد بن الهادی محدث و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم

و خطیب

## خیرات حسن

۳۷

و خطیب مرزا و عبد الحمید بن عبد الهادی و عبد الرحمن بن ابی الفاسم البکدا  
اخذوا شماع حدیث کرده و از ابراهیم بن الخیر و سایر محدثین بغداد اجازه  
گرفتند است صلاح الدین صفی در عنوان النضر ترجمه طالع اشار البهارا  
نکاشته گوید اخادیت را علی وجه الاسناد در رس میبکفت و تقریر میکرد  
و مملکه او بود بعد از آن میگوید در سال هفتصد و بیست و نه هجری در  
شام بمنام اجازه داد مولانا ابراهیم بن محمد بن ابراهیم ابی الفاسم البکدا  
المالک صاحب عزاب القرآن که از اجله علمای و نحوات است نیز در شام از زینب  
اخذ حدیث کرده است عن زینب بنتنا و از خود سال و از معتمد بن محمد بن زید  
و در روز نهم ماه جمادی الاول سال هفتصد و چهل و پنج هجری وفات نموده  
است

### زینب بنت اسمعیل

معتمد امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که شرح حال او پیشتر گفته شد  
ابن زن نیز محدثه است مشهوره معروف به مسند الشام و از محدث مشهور  
ابن عبد الدائم و سایرین اخذ حدیث نموده بیست و نه سال از خود سال و از معتمد  
محدثین شمرده میشود در محرم هفتصد و پنجاه و بقول در و اخر ذی الحجه  
هفتصد و چهل و نه هجری در گذشت است

### زینب بنت جحش

از زوجات طاهرات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله میباشد که  
و نسب او را از اینقرار نوشته اند زینب بنت جحش ابن رباب بن عیسر بن  
صبره بن مرفه بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه الاسدی مشاهیر البهارا  
عمه زاده حضرت نبویه یعنی خنصر امیر بنت عبد المطلب است که در حجره خاله  
او پیشتر نکاشته شد زینب هنر و ذوق و با سخاوت و کرامت بوده و دایما کار میکرد  
و از حاصل زحمت و کسب خود بفقرا ینداز می نمود و در حدیث شریف میگوید  
که میفرماید اگر من کسب حق را بکثرت کار و تصدق داد و زینب  
اشاره شده است ابن حدیث را حضرت رسول اکرم بر زوجات طاهرات خود

خطاب



# خیرات حسن

۳۸

خطاب فرموده و خبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما انکس زودتر  
 بمن ملحق میشود که دست و پا و پهلوانی و همانطور که فرموده بودند شد  
 و منیاسرات محب الدین مسطور است که مشارالیهما فقط ده حدیث روایت  
 کرده است

## زینب بنت الحارث

دختر حارث از یهودیان زخیر و زوجه سلام بن مشکم بوده و همان زنی است  
 که بقصد سیوم کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله کو سفید را بریان نموده و  
 بزهر آلوده ساخت و بطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آن بزرگوار با  
 بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لغه که از آن تناول فرمودند باطل گشتند  
 دست بکشید که این کو سفید بن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست  
 کشیدند و زینب بنت الحارث را حاضر کرده سبب این خیانت را جویا  
 شدند گفت برای آنکه میدانستم تو اگر بخون و پیغمبر حقیقت امر بر تو  
 مکتوف نخواهد شد و اسپید بپوش خواهد رسید و اگر العیاذ بالله دروغ  
 میگوئی از دست تو خلاص خواهم شد اینک نبوت تو بدیده شو و رسید  
 حقیقت تو را فهمیدم و بقایمان او دردم و این جنسارت اسباب هلاکت من  
 چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم و را  
 عفو فرمودند اما از آنجا که بشر پس بر این معرور از صحابه از آن کو سفید  
 زهر را از لغه بلع کرده و فوراً در کتشفه بود و زهر او با دغاء بخاشاکند  
 و قضای احکم قتل زینب صادر گردید و مقبول شد اما حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله دفع مضررتهم را بجا است بین کفین فرمودند و بعضی  
 میگویند که اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار مانده گاه گاه از پنه  
 می نمود بلکه گویند همان سبب ارتحال حضرت شده و با آنکه شهبک از دنیا  
 رفتند و این حدیث نبوی که ما زانک انکس خیر تعادله فالان و از نطق  
 انکس در این باب روایت شده ابن اشیر و کامل گویند حضرت رسول صلی  
 الله علیه و آله آن لغه را اجابت داده اما فرمودند

معاذ الله  
 بتشدید دل و جمع عمل  
 که بکوه شده ما را است  
 که در انحراف حرکت  
 کند

زینب

# خیرات حسن

۳۹

## زینب بنت حذر

نوحیه شرح فاضله مشهور است که از بکار نا بعین بوده از نساء عقیقه  
 پیغمبر میباشند و شوهر او شرح ابیات ذیل از درجی او گفته است  
 اذ اذینب و اهلها اهلها حدیث و اکرم زوارها  
 و ان هوذا هم ذنهم و ان لم اجده و سوی دارها  
 فسلی من سالت زینب و حری من اشعلک نارها  
 و ما ذلک اری لاهلها و لم اتبع ساعة غارها  
 بنا انک بدخول زنا پیغمبر در میان اعراب مشهور و رضی بامثال است  
 شرح در این اشعار از ظاهر و خفا و خشنودی از زینب تبیه نموده و در  
 چند شعر بکرا و در الجین خلق و جمال ستوده و آن اشعار اینست  
 رایت دجا لا یضرون لنا هم فثقت بینه يوم اخرت بیا  
 اضربها من غمضت بکانت به فما العدل فتنه ضرب من لبر فیا  
 فزینب شکر و النساء کواکب اذ اطلعت منق منهن کواکب  
 فثنا زینب الحلی ان هی حلیت کان یفیهما المثل خالط الحلی  
 در می طرف مسطور است که در شب امادی شرح زینب و جبر او بوی گفت  
 سنان است که داماد در شب ماد به دور گفت نماز کن رضا ی خدا بخواند  
 و از درگاه پروردگار خبر و جبر خود را مسکنت نماید و از بشر او استعاده  
 کند پس از آن شرح زینب هر دو نماز کند آردند بعد از نماز زینب خطبه  
 بلیغه اشاد کرد که حاصل معنی آن این است

(من دخره بیکانه ام خوی و عالت تو را تمیذانم آنچه را که از آن خیر و در منون  
 میشود من بفمان نا بجای ام و از هر چه تو را بداید با زما تا از آن اجتنای کنم  
 بنا آنکه من بود در میان قوم تو برای تو زینب پیدا شود و در میان طایفه من  
 برای من شوهری اما حکم نقد بر این خواصک را صورت داده و بنا آنکه ما  
 از طبیعت هم پیغمبر بودیم تو مرا مالک شدی چون که چنین شده یا لطف  
 که من و مرا به نیکویی نگاهداری یا احسان فرموده و ما کن و امر خداوند را

بجای



## خيرات حسن

ع

بنیادی این بود مکتوبات ضمیر من و از حق جل و علا امرش خود و تورا  
مکتوبات من  
الحق این زن اظهار در این اهلیت نموده و مکتوبات او من این و در حق  
مکتوبات است

## زینب بنت السعد

دختر محی الدین ابونافع محمد بن عبد الله السعدی از شهر است این زن از  
نسب مشهوره و از اشیاخ امام سیوطی است و مشارالیه ذکر او در کتاب  
المعجم نموده و گفته است زینب بنت السعد در سال هشتصد و هفده هجری  
متولد شده و از محمد بن از شرفین الکوبک و رقیه بنت الفاربه اجازه  
گرفته است

## زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن سحر الاسعدی را اصلاً شامی است بعدها  
در مصر سکنی گرفته و محدثه بوده است مشهوره که در اسناد حدیث یعنی در  
اشیاء و شئنه اسناد احادیث حضرت صاحب شریعت مهارت فائز داشته  
در اعیان صفه المسندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب  
مختصر بسند و شمس الدین احمد بن عبد الواحد بخاری و ابن الصبّا استماع  
کرده در نزد محدثه مشهوره بر کرده در سر خوانده و از بسینا به از علما اجازه  
گرفته است صفیه کو به اسناد ماذیه نیز در مختصر زینب بنت سلیمان  
استماع حدیث نموده و مشارالیه در اوقات خود سال داشته و در هفتصد  
و پنجاه هجری وفات کرده است

## زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و همزه منصور عباسی و زن محترمه بوده است  
و قبلی پسر شامی نام وفات کرده خلیفه بنی هاشم در غار آن پسر حاضر نشد  
برادر خود صالح را نیایه فرستاد و عند خواست زینب متعیر شده بنوده  
خود گفت بر خیز و بر پدرت نماز بگذار صاحب تاریخ کامل مکتوبه و الیه

بنت

## خيرات حسن

ع

فیصل الزینبونی من القیاسیین

## زینب بنت السعد

معروف بر بنیام المویذات و او را زینب الشمریه و حقه نیز گفته اند بعلم و  
فضل مشهور و از علما به بزرگ اجازه گرفته و بحضور آنها نایل گردیده و از انجمله است  
ابو محمد اسمعیل بن ابوالقاسم بن ابوبکر المثنی و ابوالقاسم و ابوالقاسم زاهر  
و برادر او ابوبکر وحید بن ظاهر ابوالمظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن  
الفشیری و ابوالفتح عبد الوهاب بن شاه الشاذلی و از حفاظ کذا کابر  
علما حدیث و اعظم محدثین میباشد عبد الغافر بن اسمعیل بن عبد الغافر  
القاسمی که همانا صاحب کتاب مشهور بسینا قناریج بنیابور است و جابر الله  
علامه ابوالقاسم محمود بن عمر الزنجیری و جمع دیگر نیز بر زینب بنت الشمریه  
اجازه داده اند و گفته شده در سال پانصد و بیست و چهار هجری در  
بنیابور در سنه شصت و پانزده یعنی در وفات یک سالگی در همانجا  
بر حیات پرده پیوست

## زینب بنت الشوهر

معروف بر بنیام الخیر و دختر ابراهیم بن عبد الله الشوهری از اشیاخ امام سیوطی  
و محدثه مشهوره است ابوالحسن بن ابوالجهد بدرس مشارالیه حاضر میشد  
و جزء اعظم صحیح بخاری را نزد او خوانده و پیرامام شوخی و هیتی و عراقی  
ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی و هیتی خوانده  
شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و نه در گذشت است

## زینب بنت الشوبک

مکانه نام حبیبه دختر احمد بن محمد بن مؤید الشوبکی نیز از اشیاخ امام سیوطی  
شد و شنبه دوازدهم ماه جمادی الاخری سال هفتصد و نود و هفت در  
مکه متوفی زادها الله شرفاً متولد شده و در پنج سالگی بدر البرهان ابن  
الصمد بنی حاضر گردیده سنن ابن ماجه و کتاب سیه را که در حق اسلاف  
نیت اگر مصلی الله علیه و اله وسلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرآن

و شماع



خیرات حسن

۴۲

واستماع کرده است این جلد را امام سیوطی در کتاب الخیرات المعجم کرده است  
اشیاخ خود را لیست نموده ذکر می نماید

زینب بنت الطاهر

از فضیله قشربیکله از د دختر طاهر و خواهر ابوالکثیر بن ابی القیس  
از شعرای عصر اموی و بنیانی و خوی شعر مشهور است و حسن نظم او را  
همین کافیه است که ابیات میگوید و در برابر او در خود برید  
گفته مثل ابونمام شاعر می تواند در برابر او انعام نکاشته است

اری الاثر من بطن العقیق مجاور  
فنی قد فداک من لامضائل  
اذا انزل الاضیاف کان عذورا  
مضرب و در شاه در بر منقاضه  
وقد کان یروی الشریع بکفه  
وسیلغ اقصی حرم الحی نائله  
کریم اذا الاقیته ملیدهما  
واما توکے اشعرا اسرافله  
اذا القوم اموا بیده هو غاد  
لاحسن مناظروا فهو فاعله  
ترقی جازریه برعدان وفاره  
علها عدا مکمل الهیثم وضاعله  
مجران یتکایخیرها عظم جاز  
بصیرا اجمال بقدرها شاعله

در کامل ابن اثیر بجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته و جو شعر قول  
و پیغم از بن ابیات چیزی نکاشته و این دو شعر را نیز بر تو بن الطاهر  
برادر زینب بنت الطاهر زینب داده است

این خلکان دو بیت میگوید و در برابر این زینب نسبت میدهد

اشتم اذا ما جئت للعزف طالبا  
حیا کما یحبو علیه انا مله  
ولو لم یکن فی کفه غیر فکته  
لجاء بها فلیتق الله سائله

لکن بعضی از زیاده الامحکم دانسته و شعر و تم آن در دیوان ابونمام

نیز

خیرات حسن

۴۳

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدث بوده است مشهوره از اعیان زمان صفیه  
علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الله اتم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم  
گرفته و خود بعد ها بدو خبر میگوید و سید صالح الدین صفیه و محدث عبد الله  
بن محبت از او اجازه گرفته اند در سال هفتصد و بیست و هجری در کتب شده است  
وقدامه که یک از عده کما او و مکناه با هم عبد الله است صاحب علم و ورع و  
دختر شیخ شمس الدین ابوالفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بود  
است

زینب بنت العاد

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الساسع محدث است که در انباء ابن حجر ذکر او  
شده انید دروغا از خود ست الخطباء که ذکر او بیاید اخذ علم و استماع پیدا  
کرده در سن هشاد سال که در ماه صفر هفتصد و هشتاد و پنج هجری  
وفات نموده است

زینب بنت عمر

این کندی بر سید بن علی در علم و دانش و عرصه خود منفرد بوده از فرای یک  
در اعیان صفیه میگوید و است مشار الیها و خبر ناصر الدین قرطبی است که در  
او احواله ششم هجری فلقه بعلیک را خوار است و نگاهدار به صبهوده  
زینب بنت عمر و اجماع مرتب علم و علو الشیخه اند در محدث عمره به حال  
و فراغ یال گذرانده و صدقه ها داده غریب خانه ساخته و موقوفه بر آن  
مقرر داشته و در علم فقه و حدیث مهارتش مشهور است از مؤید طوسی  
و ابوالروح الهروی و زینب الشقریه که در جمیع احوال او گذشت و از ابن الصغار  
و ابوالنفاء العکبری شاعر دیوان مشعری و عبد العظیم بن عبد اللطیف  
واحد بن ظفر بن هبیر و جمعی دیگر از مشاهیر اسناد ان اجازه گرفته و در بعلیک  
و شام تعلیم علم حدیث برداخته از محدثین ابوالحسین الیونینی و اولاد او

او



## خیرات حسن

ع م

اروا بنی الفتح و پسران او و معمر بن ابی النضر و ابی بکر الرجب  
و ابن المهندس را در استماع حدیث کرده اند صفحہ کو بدست آمد ما ذہبی  
شریف را از اول تا ابتدا ای کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر خوانده و چند کتاب  
از کتب اخلاص و غیره را بر او قرائت نموده در سال شصت و نود و نهم مشارالہا  
دو قلعه بعلبک در گذشتہ است

## زینب بنت العقیل

از صحابہ بنات مشہورہ و خواہر زینب بن عوام است کہ از جملة صحابہ حضرت  
خیر المصلین و از عشر مبشرہ بودہ مشارالہا شعر اخویہ میسرودہ چون در  
وقعہ جل کشیدند بحکم و برادرش زینب کشته شدند ابیات ذیل را  
کہ در اسد الغابہ مسطور است در سر شاعران گفتہ

اعینہ جودا بالدموع فاسرعنا

علی جعل طلق الید بر حکیم

زینب و عبد اللہ ندعو لحادث و ذی خلۃ مشا و حکم بتم  
قتلہم و ادعی البتہ و صہرہ و صاحبہ فاکسبوا بحجیم  
و قدمدے قتل ابن عثمان قبلہ و طاعت علیہ عبرت لبعوم  
و ایقن ان الدین اصبح مدبرا فاذا اتصل بکدہ و قنوم

و کیف تیا ام کیف بالذین بعدنا

اصیبنا بن ادوی و ابن ام حکیم

## زینب بنت الفاضل

دختر فاضلہ زینب الدین البیطالی و مادر قاضی صدر الدین المناوی و محدث  
معتبر بودہ و در سن شصت و نود و شش در گذشتہ و در تشیع  
جنانہ او خلفی کثیر جمع آمدہ و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

## زینب بنت محمد

سنت محمد بن عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن العصیدہ محدثہ بودہ است  
شامیہ و در انباء ابن حجر و دیگر متوفیات سال هفتصد و نود و نهم ذکر او

شده است

## خیرات حسن

ع م

شده است ابن حجر کو بد ثقات شام گفتہ اند زینب بنت محمد زباده  
از یکصد و دہ سال عمر کردہ و بعضی از رفقای ما از اجازہ گرفتن  
بمن ہم چند دفعہ اجازہ داده است

## زینب بنت الملک

دختر سلطان برقو است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر و دیگر  
متوفیات سال هشتصد و بیست شش ہجری ذکر او شدہ بحسب  
مشہور افاق بودہ بعد از فوت پدرش سلطان برقو ملک مؤبد و را  
ترویج کردہ بنابر ابن حجر سلطان وزن سلطان و خواہر و سلطان  
بودہ بر برادران خود ریاست و تسلط داشتہ و بعد از ایشان  
در گذشتہ است

## زینب بنت یحییٰ

ابن الشیخ عز الدین عبد العزیز ابن عبد السلام است کہ بصلاح و نجابت  
اشہار دارد و در استناد حدیث دارای ملکہ و مہارت میباشد  
ابن محدثہ مشہورہ در دروسہای عثمان بن علی کہ با بن خلیل القرافی معروف  
بودہ و در دروسہای عمر بن ابی نصر بن حوہ و ابی اہیم بن خلیل کہ از شاہیر  
محدثین آن عصر بودہ اند حاضر شدہ و بعد از ان خود تقدیر میگردانست  
در عنوان النصیر صلاح الدین الصفد کہ حاوی تراجم اعیان عصر او است  
میگوید مؤلفان کتاب در سال هفتصد و بیست و نهم ہجری از زینب  
بنت یحییٰ اجازہ گرفتن و نیز کو بد محدثہ مشارالہا در سنہ هفتصد و  
پہم و پنجم وفات نمود

## زینب بنت یوسف

خواہر فاضلہ ابن خجاج بن یوسف و ذویہ مغیرہ بن شعبہ و محبوبہ دلربا  
بودہ شاعر غیرہ کہ با و عشق و مہر داشتہ اشعار زیبا در ای و ساختہ  
کو پسند روزی شہر او مغیرہ وقت صباح دید و بنی ندانہای خود را پاک  
میکند گفت اگر این پاک کردن دندان بواسطہ خوردن غذای صبح است

و غیرہ



# خیرات مختار

۴۶

در صبح که واکه بخت غدا می شام است معنی در هر حال تو بکار من نمی آید نور  
طلا فدا دم زینب گفت چند رادم بدنا همواری هستی من خورده کما مسواکر  
کرد میان دندانهایم مانده است بیرون می آورم و بدینجست دندانها  
خود را پاک میکنم (انتهی)  
در این حکایات این حکایت را بماند در حجاج فیک داده و در حرف قاء  
بیا بد انشاء الله

## زینب خانم

از ادبیه کمال عثمانی و از جوان زمان سلطان محمد خان شاعر  
شیرین سخن بوده و بنام سلطان عثمان را که در بواله ترنیه آده است در  
مقطعات را این خدای کرده اند لطیفی قسطونه زینب را گفته است  
از دیار قسطونه و در خریکه از هنرستان بوده عاشق چلیپه در زندگانه  
او را از اهل اواسیه و در خریکه از قضاة نوشته در هر حال در سخن سرای  
و طبع شعر کالات از بعضی مرغان گوی سبقت داده و با مهری که او  
نیز شاعر بوده و شرح حال او بیا بد مظاهر است داشته این غزل از شایع  
افکار است

کفایت نظایر که بر کوک مستور است      بوغایم غنا چه قدر در سرتور است  
دیرن لبو که جوهر کنو و خوش کوثر      عنبر صلیح که جوهر و حجامت است  
خطایران با تو صبا به دید که نین      وار ملک خطایله چینی سخن است  
ابحیات او و بحق قضا ای کوکل      بیا بیا که کسر خضر الله سر کد است  
زینب قومیله زینب دنیا یزین      مرغانه واد ساد او و بر تله نجات  
این بیت دلپذیر و در برن ثانی خرابات (در جلد دوم کتاب خرابات)  
بشارت الیه ها تسکین داده شده است

سنگ حسنک به عشقم سنگ جورک به صبر  
افندم و سببم آنار تو کمتر به نهایت در

زینب زوجه یوسف

زوجه

# خیرات مختار

۴۷

زوجه امیرالمسلمین یوسف بن ناشفین الکوتی است که با وجود زیبایی  
و دلاری نهایت عقیقه و دارای درایت و دانش بوده است و از در آنها  
او اینکه روزی تفرست برضیه بشوهر او یوسف بن ناشفین خوشند  
یکه قدر کمالات خواست که سرمایه تجارت کند دیگر در خواست نمود که  
او را در دیوان مستخدم سازد سخی زینب و بچه یوسف از خواسته  
بود یوسف بن ناشفین حاجت آن دو را بر آورد و این باب را بنا بر عقوب  
انعامی که در مجلس او بود احضار نمود و از و پرسید که چه قورای آن است  
که چنین خواهی از من نمایی انگاه او را نزد زینب فرستاد زینب در روز  
او را در خیمه نگاه داشت هر سه روز یک جور طعام بر ای او فرستاد روز  
چهارم او را خواسته گفت درین روزها چه خوردی گفت یک جور غذا خوردم  
شار الیه ها گفت زنها هم به یکجور هیستند و یک نمرد دارند بعد از آن  
لباس و عطیه با و بدل کرده روانه نمود

## زینب المرید

از ادبیه های ندر است اشعار بسیار خوب نظم آورده از جمله این اشعار  
او را صاحب نفع الطیب گفته است

یا ایها الزکاء لقا مطیبه      عرج انبتک عن بعض الکاد  
ما عالج الناس من وجع قطنهم      الا و جکهم قورایه و جدا  
حکیمه رضاه وانی به مشرب      و زده اخوالایام اجتهد

## زینب الواصله

مادر حکیم واصله است که زینب بنت عبد الرحمن بن الحارث ابن هشام القرشی  
باشد زینب ام حکیم دخترش هر دو اجل نشاء قریش بوده و از حیثیت حسب  
و کسبه خاسته شرف و کمال ملقب بواصله شده و در حرف هنر در ضمیر  
ام حکیم ذکر زینب الواصله شده است

## زینب الهلالیه

مکانه بام المساکین بوده و در خوف الفکر او شده از زوجات مطهرات

حضرت



## خیرات حیات

۴۱

حضرت خیر المجرودان میباشد و چون ملاطفه فواید العاده نبیند باین  
داشته او را ام المصائب گفته اند و هلاکتی نیست از ایشان بماند و طایفه  
یاسه ماه در سراسر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده بعد از آن  
بسر ای آخرت انتقال نموده است

وزینک اسم بیست و پنج نفر صحابه بوده و اسم یک نفر طایفه بنی اود که در بعضی  
اشعار ذکر کرده و مخصوصاً در جمله و ازدهم آغاز در ترجمه حال محمد بن  
کاسه مذکور است و زینک بنت ابی البرکات هار بنت البغدادی است  
که پیشتر ذکر شد و ام الهک زینک محدثه است مصریه که از تخی الدین بن  
فهد اجازه گرفته

و در مثل زینب سوره مقصود زینک بنت عبد الله بن عکرم از عبد الله بن  
الحنفی است که بید مجوزی بوده و بعضی جواری مغیره داشته این زهبنه  
المدهی او را در اشعار خود یاد کرده است

وزینک اسم معشوقه ضمیمه نام شاعر بنی است که ام بکر زینک بنت صفوان  
غلامی الکافیه باشد و در آغاز و ترنمین الاسوانی ذکر او شده و زینک  
اسم محبوبه ضرار السعید است و ضرار ابن زینک در وصف او گفت

واقی و تمیله بن زینک کالذی

طلب من اخا اصر صده مشربا

وفاء ولا کصداء از امثال شهوره عرب است و زینک خانم مصریه دختر  
سرحوم محمد علی پاشای مصریه از زنهای مالدار با احسان بوده و از فقر  
هر ناجیه و غایت نموده است

و از کتاب حدیقه الجوامع چنین استنباط میشود که زوجه مرحوم ادبیر  
بدلیسی هم زینب نام داشته و محمد زینک خاقون در محله حضرت ابوب  
در کوشک ادبیر و اسلاف مبول از ابیته او است و خود بن در آنها  
مدفون است

## زینب خاقون

دختر

## خیرات حیات

۴۲

دختر ابر حجاز است و در انباء ابن حجر در جری و فیات سال هشتصد  
هجری ستره هجری ذکر او شده مصنف مشارالیه گوید زین خاقون اولین  
خبر زن از است و در شهر حجاز سال هشتصد و دو متولد شده خواندن و  
نوشتن یاد گرفت و نزد شیخ زین الدین عراقی و شیخ نور الدین اسحاق  
حدیث کرد و از محمد بن شام بنی بنشارا و ابیها اجازه داد و اندر خطابه  
حامله بود بنا خوش طاعون در گذشت

## زینب

دختر احمد بن عبد الخالق ابن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن بولس الموصلی  
که در انباء ابن حجر در جری و فیات سال هشتصد و هفتاد و نه هجری ذکر  
او شده مشارالیه محدثه است موصیله و از محدث مشهور عبدی المظفر ابن  
الشری سابقین اخذ حدیث نموده و در نامه شعبان سال صد و نود و یک  
کشته شد

## زبور

شاعره بوده است شیرین گفتار اصلش از طایفه شاملو و فوطش در  
قلعه و علی شکرد و سیاق غزل و هجاء طبع خوشه داشته شعر بسیاری گفته  
اما از پی تمیز اهل وطن او از میان رفته است این دو سله شعر  
ازوست

دور باد از تن سهره کارا بشد ادی نشد

کور به چشمی که لذت بهین دیداری نشد

چمن از غمازه اهد که با صد پیچ و تاب

رشته تزویر گشت و ناز و تازی نشد

درد یار و دوستی بهتقدیری زیور بین

پیر شد زینب التنا او را خبر بداری نشد

## ساره بنت الربیع

(ساره بنت شد بدو آء بمعنی زن سرور آورده است) ساره بنت الربیع

عربیه



## خبرات حسنا

۵۰

عربی الاصل و دختر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسن بن محمد بن محمود الزنجی است که نوازه شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشاوا الیها متحدت بوده که بدو رس جلد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قدوسی قرأت کرده در هشتصد و شصت و نه وفات نموده از اشیاخ امام سیوطی میباشد

### سازده بنت عبد الرحمن

این احدی بر عبد الملك ابن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبیل بن غیر المقتدی می است که مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد مشاوا الیها متحدت مشهوره قدیمی است و از ابراهیم بن خلیل اشعاعی حدیث کرده و هم از وروایت نموده و اسناد صالح الدین صفی و علم الدین البرزالی نزد مشاوا الیها درس خوانده در سال هفتصد و شانزده هجری درگذشته است

### سازده بنت شیخ تقی الدین السبکی

بیز محدثه بوده است مشهوره که از بعضی معارفین اخذ علم و استفادۀ نموده است

### سبیحه

بضم سین و فتح باء بر وزن حنین اسم مده فخر از صحابیات یک سبیحه الاسلیمه دیگر سبیحه القبطیه سبیحه القریشیه نیز سبیحه اسم زنی بوده است عراقیه از اهل بصره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکر که حسن و جمال بکمال داشتند و عمر بن ربیعہ ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکران عرافیه	لشقی سبیحه اطربها
من الی بکره الاکبرین	خصت و کفا صفتها
ومن جهات زرت اهل العراق	واسطت اهل وارضتها
امون اذا شططت ارضاها	واحيا اذا لافيتها
فاقم لوان ما ی بها	وکت الطیب لبا و بها

گویند

## خبرات حسنا

۵۱

گویند عمر بن ربیعہ ابن اشعارا بمقتضی مشهوره جلیله مؤخره بود بنا بر این نهایت مشهور شد اما ابو بکر که ابن سبیحه منسوب باوست برادر اخای پادشاه ابیه میباشد و در حق ایشان گفته اند که آن زیاد و نافع و ابا بکره عتیکمن اعجب العجب الخ و ابو بکره از فضلا فی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب بخارث بن کله ثقیفی حکیم عرب منسوب بوده است و در روز فتح طائف بر نافرمانی که بعضی بکره میگویند سوار شده آمد و تسلیم شد و ایچان آورد بدینجهت با بکره مکتی کردید و بقول درجهین محاصره شد در بکره و ولایه که بر فراز باره طائف بود زده خود را از آنجا بیرون برد و در انداخت فلذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ابو بکره کنیه داد بهر حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را از افرمودند و از نوای التی معدود کردید و ابو بکره از آنها که بود که در کرباب بصره بن شعبه بن زبیه شهادت داد و در عهد خلافت عمر مجتهدان نادیب شد الغرض اولاد و لشعرا و در بصره صاحب مال و جاه و از طبقه اشراف و اهل علم و صلاح بوده اند

### ست الارب

(ست بمعنی خانم میباشد) این لفظ بکبر کن و تشدید تاء ظاهر الحقیقت سیده باشد و در عربی بجای خانم استعمال میشود و بعضی ست را بمعنی شتر گفته اند یعنی مالک شش غلام و کنیز و این کایه اسنانم از مول زبیه جامع ست را کایه از جهات ست دانست و ست که میگویند مقصودشان بکنی مالک جهات ست و هماء الدین زهیر گوید

بروچی من استیها بستی	فمنظره النضاه بعین مفت
برون باقی فدا فلت لحنا	وکیف واتی زهیر و قتی
ولکن غاده ملک جحنا	فلا لحن اذا ما قلت ستی

در هر حال ست لادب دختر مظفر بن البرز و از مشاهیر محدثات است

### ست الامناء

معروف بام عز الدین محدثه مشهوره و دختر شیخ صد الدین اسعد بن عثمان بن

اسعد بن



## خبرات خصال

۵۲

اسعد بن النخاسی باشد صلاح الدین صفیه ذکر احوال اعیان عصر خود  
در کتاب بعنوان النضر از اسناد خود علم الدین البرزالی نقل کرده گویند  
ستالامت از جد خود روایت حدیث نموده و گویند اسناد من علم الدین  
نزد او استماع حدیث کرده وفات مشارالیه در اوایل ربيع الاول سال  
هفصد و هجری در صیبه مصر اتفاق افتاده است

## ستالاهل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اهالی بعلبک و زنی صالحه و خفی مذهب  
بوده و در اسناد حدیث مهارت داشتند محدثه مشارالیه از شیخ بها الدین  
عبد الرحمن المقدسی که محدثی معتبر بوده نقل روایت کرده و از حیثیت  
مسموعات حدیثی در عصر خود منقول بوده شیخ علم الدین اسناد صلاح  
الدین صفیه در مقام در علم فقه و حدیث مبالغه در نزد او خوانده و  
بدرستی از خالات او اطلاع داشته اند او در حق مشارالیه که بدست اهل  
اهل صلاح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و با قناعت بود  
اعتنائی بجای نداشت و در نزد هم محترم سال هفصد و شصت  
هجری وفات کرد پدرش نیز از کبار صلحا بود

ستالاهل بنو لقبی بنی فهد بوده که از اشباح امام سبطی  
و ترجمه خال او گذشت

## ستحلق

دده ملک ناصر محمد بن فلاور است که از اعیان پادشاهان مصر بوده  
و جامع الش حدیث کرد و خط مقبره می کند و اسناد از آثار او میباشد و  
از فراز کهنه مقبره می اول خطبه که در جامع مذکور خوانده شده در روز جمعه  
بیستم جادی آخری سال هفصد و سی و هفت هجری بوده است

## ستالشام

محدثه ایست مشهوره از اعیان عصر صلاح الدین صفیه و از تنوان او آخر  
مائه ششم هجری و چون صفیه نام داشت ترجمه خال او در حرف صنادید

النساء الله

## خبرات خصال

۵۳

النساء الله تعالى

## ستالشام

از نساء مشهوره سلسله سلطان صلاح الدین بوسف بن ابوبخار  
سلطان ملک ناصر صلاح الدین بوسف است نفس برادر خود ملک اعظم  
نورالاشاء را از زن از اسکندریه بشام نقل کرده و در مکده شهر خود مذکور  
ساخته و قاتل در سال شصت و شانزده هجری اتفاق افتاده است

## ستالعرب

دختر سید الدین علی بن الشیخ رضی الدین عبد الرحمن بن محمد بن عبد الحیا  
المقتدی است از ارباب فضل و صلاح و از آنجا که از اعیان عصر صفیه  
بوده مشارالیه در عنوان النضر روایت میکند ستالعرب بدرست  
ابن عمر که کتابی است از اجزاء شریف حدیث بحضور محدث علی بن عبد الدائم  
حاضر شده و از او اخذ حدیث کرده و بعد خود نزد پدر نموده اسناد عالم الدین  
نزد او استماع حدیث میکند مشارالیه با بنی هم اجازه داده و فارغ اجازت  
من سال هفصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفصد و  
هی و چهار اتفاق افتاده است

## ستالعلماء

از تنوان او اخر مائه ششم هجری موصی طلاق لسان و لطف بیان و عظم  
شامیه بوده و چون وعظرات انما یث معلل و خوبی نموده به بلبل شهر  
شده و او را شیخ خانقاه درب المهریه واقع در شام نموده بودند و روز  
سپزدهم ماه رجب سال هفصد و دوازده و اعیان خوارا بیک اجابت  
کفت در شایع جنازه او طایفه تنوان از خام عظیمی کرده بودند

## ستالفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل اسناد اعیان عصر صفیه و از محدثان  
جلیله الشان بشمار آمده است که هر کس از اخوان اسناد استماع حدیث  
کرده لکن از جعفر الطبرانی و احمد بن المعز الحارثی و عبد الرحمن بن سلیمان

و عبد



## خیرات خنا

۵۴

و عبد اللطیف بن العقیلی اجازات غالبه در یافت نموده (اجازات غالبه  
اجازات قلیل الوسایط را میگوید که جلا فای معتمد بن محمد بن حاضری  
میگرد) مشارا الیها خود نیز معتز و صاحب اسناد بوده و احادیث  
عن ظهر القلب بصاحب شریف میرسانیده و زیاده از نو ده سال عمر کرده  
و در فقه و حدیث و رواینها نموده نزد او بن ابن ماجه و سایر کتب احادیث  
را در سر خوانده اند در سنن خود و در سالیکه در سال هفتصد و بیست  
شش هجری او قتل نموده است

## ستقریش

ام البناء فاطمه بنت همدان از شیخ امام سیوطی است و دختر فاطمه بنی  
محمد بن محمد بن همدان و خواهر ابراهیم بن همدان و تقی بن همدان و  
در فوق مشارا الیها از مشاهیر محدثان میباشد و در هفدهم ماه ذیقعد  
سال اربعست هجری چهارم متولد شده در سال اول در ده سالگی در کوفه  
و جمال بن ظهیر بختم سنن دار فطی و در سال چهارم بحج رسد ام الحسن  
بن ابی الخیر که خاله پدر مشارا الیها بود بتدریس معجم و جمع و در سال پنجم  
بدر سر بنی احمد بن علی الفارسی و نور الدین بن سلام بتدریس ربع اول  
سنن کبیر و بهیچ حاضر گردیده از مشایخ محدثین جمال الکتاب و جمال البلیغ  
و کمال بن خریز و در التمامینی غیر هم مشارا الیها اجازت داده اند  
(پوشیده نباشد که در ایام قدیم چون اعتسای زیاده به علم حدیث بود  
اطفال کوچک را بجامع مدرسه معتز حاضر میباشند و چون آن  
اطفال اهل علم میشدند آن محدثین را اساتید خود شمرده و شاگردی آنها  
اسباب و فضاخر خود قرار میدادند و میگفتند من از فلان مدته فلان و فلان  
میشناسم و بحج رس فلان محدث حاضر شده ام و مباهات میکردند)

## ستالقضاء

که ام محمد بنی او را میگویند محدثه است مشهوره و دختر فاطمه بنی محمد بن  
القاضی ناج الدین احمد الشیرازی میباشد و در سنه و سی و یک خود که

از انجمله است

## خیرات خنا

۵۵

از انجمله است که میرزا بن عبد الوهاب کاتب شریف احادیث خوانده و هشت  
جوزه از کتب الزهاد و العباد ابن ازهر بلخی از جمله کتابهای مزبوره است  
چون سنن القضاء از اعیان عصر صالح الدین صفی بوده مشارا الیه در  
حق او میگویند سنن القضاء او را شیخ محمد الدین الرودراوی و بعد  
بیک بن الخریز و پس از آن بیک نفر دیگر شوهر کرده سنتش نزدیک بود  
رسیده در هجدهم ماه ذیقعد سال هفتصد و دو و از ده هجری  
وفات کرده است

## ستکلیله

زوجه امیر سکهف الدین البری و دختر عبد الله الشاربه است و باطل کلبه  
از خانقاههای مصر را او در سال ششصد و نود و چهار هجری بنا نموده

## ستمسکه

جاریه ملک ناصر محمد بن فلاوون بوده و جامع التمسکه که در خطاطی  
میسطور است از ابنیه خیریه او است مقبره که در اول روزی که در جمادی  
تاما جمع خوانده شد و در جمعه دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و  
چهل و یک هجری بود

## ستالملك

خواهر خانم بامر الله فاطمه از ملوک مصر و زنی باند پر و کجاست بوده و در  
فقدان برادرش در باب اصلاح امور حکم الهی مصر تمام نموده که در کتب  
تواریخ شرح ان مضبوط است

## ستالوزراء

ام عبد الله دختر فاطمه شمس الدین عمر بن العلامه شیخ الحنابل و جبر الدین  
اسعد بن ابی البرکات الشوخی الذی شقیه الحنبلیه میباشد مشارا الیها حنیله  
منده و محدثه است شاه فواد و جبر الدین حنیله و صحیح بخاری را با  
مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیری سماعا اخذ نموده است نزد پدر  
خود بنی و در جبر (کتاب) حدیث خوانده از قرائن صالح الدین صفی

مسند



## خیرات حسنا

۵۶

مسند عصر خود بوده یعنی در امر مهم اسناد حدیث هر روز امت مسلم میباشند  
و قریه او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کبیر الدین  
الکبیر از او اخذ حدیث کردند و ولادت او در سال شصت و بیست و چهار  
هجری و وفاتش در هفتصد و هفتاد و اربع شده و از آنجا که ستر از خود  
نیجا و ز کرده او را بر منسل است الفقهاء مسند و معتبره گفته اند بخاری شریف  
بکرات در درس گفته و در فقه و فقه چهار شهر کرده که چهارم آنها فقه الدین  
عبد الرحمن الشیرازی است اسناد صحت دهنده مسند امام شافعی از  
او خوانده و محدث بن الحنفی قاضی فخر الدین المصطفی و شیخ صلاح الدین  
العادی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضی مردمان معتبر دیگر  
از او اخذ علم نموده اند ستار لوزراء ستر دهنده است

## ستار لوزراء

ام محمد خضر شیخ عدل و پیر نایب الدین ابی الفضل یحیی بن محمد الدین ابو القاسم  
محمد بن شمس الدین ابو القاسم احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزه بن علی بن هبة الله بن  
الجوبی القلیبی است که در علم حدیث از اساتید بنی هاشم ابی بد از شیخ علم الدین  
التخاوی و حافظ ضیاء الدین المقدسی و عز الدین بن عساکر التشاربی و عینیق  
السلامی و قاضی الدین الفریجی و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال یحیی العز  
احمد بن ادیس و الصیفی عن البرذعی الرشدی بن میله و جمع دیگر اجازه دارد  
مدتی ندید حدیث کرده است بعلوه از اعمال خیریه حج گذارده و غلام از  
ساختن و در اتمام لازم خیرات بوده در اخر عمر سودا بر او غلبه نموده تقریباً  
یکسال زن او را مشورت شده روز پنجشنبه چهارم ماه شوال سال  
هفتصد و پانزده در گذشت است تولد او در سنه شصت و سی و نه  
بوده است

## ستاره خاقان

دو جبهه امیر تنگیز مشهور از سلاطین فلان و تبریز مصر بوده امیر تنگیز در دنیا  
ملک نامور در شام بنای سلطنت اشعه و خود سرانده بعضی حکام و کجای بگذر  
و انرا آنجا

## خیرات حسنا

۵۷

و از آنجا که ستاره خاقان زنی از اهل بحر و صلاح بوده او را از دنیا کارها  
ناشایست منع میفرموده مشارالیهادر شد و ششصد و سی و یک سال هفتصد و  
بزار و بیست و دو در مقبره مخصوصه مدفون گردید و پسر از چندین سال پیش  
او بنی ابراهیم علی خود رسیده

و ستاره لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب طاهره المحمديه بنت الیهی است  
که از اشیاخ امام سیوطی میباشد و ترجمه حال او خواهد آمد ان شاء الله  
تعالی

و ستاره بنت ابی عثمان الصابونی و ستاره بنت معمر و محدثه بوده اند و لفظ  
ستاره در قاریه مصنفه است که عینه خانم کوچک است چه کاف و انحراف  
قاریه ادب تصنیف است و ستاره که قبل عنوان گردید در عریه ستاره است چه  
تصنیف و کلمه با صل می کند و نایب را هم ظاهر میکند

## ستاره خاقان

از نساء مشاهیر عثمانیه و دختر شیخ الاسلام زینب علی افتخار از اعیان عیسی  
سلطان بایزید خان است از مسطوران حدیقه الجوامع چنین بر می آید که در ترکیه  
سلوک فیه میگوید و مکرر شده و در محله باسم او نامیده میشود اما خود مشار  
الیهادر ساحت میکند که پدرش بنا کرده بود در جوار قبر پدر مدفون است

## سبحاح

چون بقول صاحب او فیه فوس سبحاح که از خواهر شیخ اسلام مشرف گشته و بکفته  
در بکران نیکوکار به اختیار کرده ترجمه حال او نکاشته میشود و الا از موضوع  
ما خارج و سکوت عنها بود

سبحاح بفتح سین و کسر حاء بر وزن قطام دختر المسند بمنتهی است مشهور  
و احضاب قنایه گفته اند سبحاح دختر جاد بن سوید بن عقیقان القتیبه میباشد  
و گفته اش را صادر و زوج ابی حمیل که همنامه بوده بعدها دعوی نبوت نموده  
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشکله ناجی گذار که نیز از اهل  
یمنام بوده و قبول مذهب اسلام نموده بعدها از چنگل مرند شده بطحوتون بخا



# خیرات حسنا

۵۸

و بلطایف الحیل کرد اخ و در میان قوم خود معروف و ملقب بر رحمن الهی  
گردید و مدت بیست و نه سال بر سر ادعای خود بود و وقتی عمر بیست و نه ساله  
فخر کاینات فی شهادت ادعای مشارکت در نبوت نمود ناد و خلافت ابو بکر  
پس از این خود رسید

سبحان از عیش و تنه بر بوع از قبیله بنی تمیم چون مشهور شد اسباب بهر اسب  
گردید یعنی سبحان با حقیر بطرف مسیله حرکت کرد و از جانب ابوبکر بنزد کشید  
مأمورند بهر مسیله گشتند حرکت این دو لشکر مسیله را مضطرب نمود مسیله  
بطرف سبحان را اند و چون باو نزدیک شد خیمه بر پا کرد و در درون آن انواع  
نخودات بنوخ چه میداشت که بوی خوش صبیح شهورت زنان است پس  
از آن سبحان را در آن خیمه خواست که مسئله نبوت خود را در آنجا طرح  
کنند و کرامات و معجزات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن  
خیمه حاضر شدند مسیله گفت از ایات که بر من نازل شده این است (الم تر انی  
و قبل کیف فعل بالحق اخرج منها من لدنی بین صفا و وحی) و انما  
(ان الله خلق للنساء افرجا وجعل الرجال من افرجا فخرج من غرا امیانا  
۱ بل ارجا ثم فخر بها اذا استننا افرجا فینجن لنا نناجا) این کلمات سبحان را  
به بیان آورد و قرار دادند با هم متحد شوند مسیله سبحان را از بیخ نمود و نماز  
صبح یا نماز صبح و شام امت و امهر سبحان قرار داد این تکلیف از گردن  
آنها برداشت و قرار دادند متفقاً عرب را مطیع کنند و بندگان خود را بفرمایند  
که بهین جهت نماز صبح را بفرمایند

بعضی گفته اند چون مسیله و سبحان در یک خیمه نشستند مسیله بر سر عرب را بیل  
خود را بکشد از آنکه در آنجا داشت در آتشای محاوره سبحان بدید و شهورت و شجاعت  
گفت انت نبی و هذه معجزتك بدین سخن میل خود را با و اعلام نمود و باو  
تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه شور و فضا و مسیله و سبحان گم شدند مسیله و سبحان  
سبحان کرده گفت

الا

# خیرات حسنا

۵۹

الا فوجی الی النیک  
فازشت ففی البیت  
وازششت علی اربع  
وازششت بثلثه

سبحان در جواب گفت بل به اجمع فهو لشم اجمع بعضی از شعرا ی اسلام  
گفته اند

امت سبحان و اقاها مسیله

کذا ایتة من بنی الدنیا و کذاب

و از آنجا که سبحان ادعای نبوت را با فضاحت و نابع جمع کرده در حق او گفته اند  
و از آن من سبحان بنی تمیم و خاطباها مسیله الزیم  
و اعلام من سبحان مثل است و غله معنی شهورت میباشد و قیس بر عام المنقر  
گفته است

احضرت نبینا انشی تشاء لها

واجبت ان نبیاء الناس کرا انا

فلعن الله و الا قوام کلهم

علی سبحان و من بالافک اغرا نا

اعین مسیله الکذاب لا سقیث

اصدا ثمة من حیثا کانا

پس از قتل و هلاک مسیله سبحان قوی گردید و تا زمان معویه زنده بوده است  
این خلدون گوید سبحان در محال نبی گردید بنی نصرانیت بوده و منده خود را  
از ضارای بنی تغلبا خد نموده است و کلمات صحیفه که آنها را ایامان الهیه  
میخوانند بسیار از او ذکر کرده اند

صحیفه

مفسر بوده است مشهوره در او ابرار عصر بنی عباس در آنجا ذکر او شده  
و این ابیات را در وصف او گفته اند

صحیفه

قول  
امت ای  
صارت ایما بلذیج  
و بر روی ایما بقصر  
مع الشکر من  
الامانة



## خیرات حسنا

ع

بصفتی انت فاحدة الفیان  
فالك مشبه فیهن ثاب  
فضلت علی الفیان بفضل  
فخرت علی المتکصب الزمان  
سجدت لك الفیان مکفرا  
کما یجد المجوس لمرزبان  
ولا سیما اذ اغنیث صونا  
وحزن المثلث والمثانی

### سر و جهان خانم

اذا بنات مکرمات خاتان خلداشیان فضیلت شاه طاب ثراه بود و او را بر جو  
افغان محلای فریج کردند و سر جو علی شاه و سلطان محمد شاه یکم و نو  
سر و جهان خانم بوده اند

### سر خانم

شاعر ایست یار یکم در سال هزار و دویست و سی و هجده در شهر دیار بکر  
متولد شده هنگام رشد در تحصیل علم و ادب کوشیده و در نظم اشعار ترکی  
صاحب ید طولی گردیده از بلغای ابن عصر بنیادی آید بعضی اشعار او در  
تذکره موسوم بخرانات درج شده و بیخ تمییزات و تشبیهات و غیره  
دیگر نیز در اردک خالی از امتیاز بی نهایت غزل عاشقانه و یک مرتبه بلیغ  
او در بنیادین او ذاق میکرد و دوهی هذا

منع دل پروانه کلبه لانه را غلار بکا  
چپک نثارم بود که خنجر را غلار بکا  
یاند بر ایسم بشمار یک دل ناسازد  
روشن اولس پر باغ پر وانه را غلار بکا

اشنار سنک طعن انداز اولور هر طرف  
واقف اولس عالم بیکانه را غلار بکا  
کف کوج اظهار کوج بر درده اولدم سلا  
داروسن بیلر طیب کاشانه را غلار بکا  
طوش اولور سه مکتب عرفانه را هم هر جن  
حسرت ایله طفل فرزندانه را غلار بکا  
ساقی بر ملال او پسیم اینا غلار بکا  
دلبر دلتنک اولور پیمان را غلار بکا

کاشه

## خیرات حسنا

ع

کاشه منراب ساقیدن ایچوب مناولسم  
خاله اکاه اولان منانه را غلار بکا  
سره برویانه ده بر کجانه بر دیک مناولسم  
حسب عالم سوبلم دبوانه را غلار بکا

فرغت کلشم قایه جهانندن خصم جانان  
نه بیلگون مهر نالونی و لکم اصله نادان  
فلک دخیل اتم اوزده دو نمک کشته دوزان  
خدا ناز نیدن جدا عالم پریشان در  
بنم کو کلم قزل کل غنچه سه و ش طوب طول فاند  
اچلق اخینار ایتمز اگر بوزیک بهار اولس  
بهار در روز نوروزن طوب شاد اولس بکلس  
درووب کیسولون تریک کلسه باغیر سنبلس  
بواشاه هر طرفدن نغمه ساز اولس شیرین دلس  
دل پر دردی کوشانیک بلبل کجی بکلس  
بنم کو کلم قزل کل غنچه سه و ش طوب طول فاند  
اچلق اخینار ایتمز اگر بوزیک بهار اولس  
بونا غلک سر و قد بر لاله زار مدن ابر لدم  
درخت عمر ملک بشیرین سخن بار مدن ابر لدم  
ملا منایلمن الله ایچون بار مدن ابر لدم  
حقیقت اهنک منصوریم دار مدن ابر لدم  
بنم کو کلم قزل کل غنچه سه و ش طوب طول فاند  
اچلق اخینار ایتمز اگر بوزیک بهار اولس  
فراق دور حسرت دچققان قندیل جانندن  
ساده فاق بقات ابر بهار اولش دهانندن

کوبک



## خیرات حسنا

۶۲

کور یک جزئی بقیه بفرار اید ردی با نمدن  
دما دم پرور و زایل صد اهل استخوان نمدن  
بنم کو کلم قزل کل غنچه بیوش طوب طوب فاند  
اچلیق اخینار ایتمز اگر بوز بیک بهار اولسه  
قضا بیکانه ناکاه چکر پاره م سیر اولدی  
نشانه اوغرای قنبر رنایه برین بولد  
آجوب پر مرغ روی باغ فردوس و روان اولدی  
ترجمه ایتدی بو نایه یا قدی یاندرده  
بنم کو کلم قزل کل غنچه بیوش طوب طوب فاند  
اچلیق اخینار ایتمز اگر بوز بیک بهار اولسه  
نهان شمع عشقه باغچه پروانه هم شمد  
اچیلد لذار ابله مملو طیشی بیکانه هم شمد  
براق بواه و زار به حشر سخنان هم شمد  
فلک جامه له سم نوش ایتشم منانه هم شمد  
بنم کو کلم قزل کل غنچه بیوش طوب طوب فاند  
اچلیق اخینار ایتمز اگر بوز بیک بهار اولسه  
صلاد اهل عشق جمع اولوب عرقان کور سونار  
سرای خلوت حکم ایلان سلطانه کور سونار  
سلامت خور سندن لزلان عرقان کور سونار  
هله وقتم بوق ایتدی سر به سوزان کور سونار  
بنم کو کلم قزل کل غنچه بیوش طوب طوب فاند  
اچلیق اخینار ایتمز اگر بوز بیک بهار اولسه  
چون این غزل و مثنوی بخود سر به خانم دیده شده بعضی کلمات بهیمن  
و تعبیرات دارد که مغایر شیوه شعر است و معلوم است که قلم نا صغیرا  
مفتوش کرده است

اول

## خیرات حسنا

۶۳

اول بسند چهارم سر شکه این غزل نایه مرحوم زان خاطر آورده است  
سرم او سنده فانت فانت دود اهر افلا که دوشند  
غبار غم کو کله قوده قوده خاکه دوشند  
چون ستر به خانم خلوص عشقت و بخت به با منم که در عیان عریض  
چند سال قبل غنچه بعد اد کرده کلیه عتبات غالیات ان نوحی از باران  
نموده بعد از ان بدیا و بکر بازگشت و از آنجا با سلامبول آمده در خانه  
کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

### سغای

بستم سپین اسم چند نفر از مشاهیر نوان عربک میباشند و از آنجمله است  
سعاد زوجه کعب بن زهر صاحب قصیده (مانت سعاد و قلبی الیوم میول)  
در کمال حضرت رسول صلی الله علیه و آله که قزل را با اسم زوجه خود گفته  
و این در عربی غریبانه نداد و سعاد بنده افغ و سعاد بنده سلمه و غیر  
زن صحابه بوده اند

### سعدی

بر وزن دنیای اسم چند نفر از مشاهیر نوان عربی است و از آن جمله  
شاعر محبوبه از قبیله بنی اسد از قراریکه در ترمین الاسوان مسکون است  
عم زاده ابن سعد بن عاصم عاشق شد و خواست او را بر بیکرم امثال بدش  
میخواست دختر به پاشان نوان آن برای او بیکرم هر چند پسر امرار کرد  
پدرانکار خود و کار بیروت کشید و بدید سعد سعد را با بیکرم به نروج  
نمود و عشق سپرم بر دغرم بعد از این واقعه افزوده شد و روزی در محله  
عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را به معشوق خواند  
لعلی یا سعد اطال نایمی و معصیتی شیخی نیک کلامها  
و نه که لحنینم این منما سوال اولم برع هوای علمها  
سعد این ایات را در جواب انشاء کرد  
حسب لا تعجل الفهم جفتی  
کفایه نایه من بلاه من جهد

من



## خیرات حسن

ع ۶

و من عبرات تغیر بین و زفره  
تکاد لها نفس تپیل من الوعد  
غلب علی نفس جهاد اول اطق  
خلا قاعا اهل لهنزل ولا جد  
ولن یمنعونی ان اموت برعهم  
غدا خوف هذا العار فی جد و جد  
فلانسان ناله هنالك فلفن  
مکانه ففتکوما تحکم من مجد  
فرحایان روز سعید در گذشت و عاشق او نیز بعد از او نماند  
و سعید چنانکه در اصایه مذکور است اسم چهار نفر از صحابیات میباشد  
و یکی از آنها سعید بنت کرب بن ربیع بن عبد شمس العشریمه خاله عثمان بن  
عثمان است که او را بان رجوزه بقبول اسلام تشویق و ترغیب نمود  
عثمان یا عثمان یا عثمان  
هنا نبی معه البرهان  
فانکه لا تقیامک الا عثمان  
او سله بحقه الدیان

بعد از آنکه عثمان بشرف اسلام مشرف شد و با فخر و بهرین حضرت رسول  
اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قابل آمد سعید او را بان منظومه مبارکباد گفت  
هدیه الله عثمان الشفی بقله  
فارشد و الله بهدی الی الحق  
فنابع بالترای التمدید محمدا  
وکان ابن اروی لا یستدع الحق  
وانکرم المبعوث احدی بنانه  
فکان کبد رفانج الثمر فی الاذن  
فداءک با بن الهاشمین محمدا  
فاننا من الله ادرک فی الحاقی

## سعد

چنانکه پیش در لغت دیده گذشت سعد بن خاریه بن رابیع و از غنایان کوفه  
در اغانی است علاء بن خواتن در کتابت هم دیده شد اشع صالح بن علی از  
عمال عتباتیه که عم ابو جعفر منصور باشد و در ایام خلافت ابن خلیفه و الی  
مصر بوده سعد را بهر از در هم ابتلاع نمود

## سعد

بنت عبد الله عمر بن عثمان از ادکان امویه است و از بنی مرثان یزید بن  
عبد الملك او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملك بر پیش نهاد

و بنابر

## خیرات حسن

ع ۵

دینار مکرّمه تزویج کرد و این شرح در کتب طاء در لغت حبابه گذشت

## سعد بن قاص

بنابر مسطوران ابن اثیر از نا بے است که در عصر حضرت ختمه مآب صلی الله  
علیه و آله بوده و زنه را پیش نماز بے میهنوده بنابر وایت ام سله هنگام آن  
مقدم بر صفوف مآمو مین بنی اینیاده بلکه خود هم در صف بوده است

## سعد و نه

چنانکه در حرف الف در لغت ام سعد گذشت ادبیه ایت اندلی قرطبه  
و در خصر عام حیرت که در فضل و علم ادای مریث و امتیاز بے بوده چون  
قوة حافظه بکمال اشته از بد و جد خود در ادبیات و سایر علوم روانه  
نموده است در فتح الطیب مسطور است که از یک از ادایا سوالی در باب  
نعال شریفه حضرت رسول کرد و چون بربارت آن مشرف شده  
بود در جواب گفت

سألم النشال اذ لم اجد  
للم نعل المصطفى من سبیل

سعد و نه ابیات ذیل را ضمیر بر شعر نمود

لعلنی اخط بفتیکله  
فجنته القدر من سبیل

فمظلوبی ساکامنا  
استقی با کو اب من السبیل

واسم القلب بهرله  
لیکن ما جاش به من غلیل

فقالا استغنی باطلاک  
یموا اهله الحب فی کل جیل

بعضی نیز این قطعه مشهوره را که به ابو الفضل ابن العمید و زیر منسوب

## بسط و نه لبث میدهند

آخ الرجال من الایا  
عدو الا فارب لا فارب

ان الا فارب کالغیا  
ربا و اشد من الغیارب

## سفر بے یعقوب

دختر عالم مشهور یعقوب بن اسمعیل بن عمر است که معروف بقاضی البیمن  
بوده مشارالیهما از اعیان عصر صلاح الدین صفی کد بشمار بے آید

و بعضی



## خبرات حسنا

۶۶

و بعفت و صلاح اشهاد را شناس از اجزاء شهر بغداد است بن ابوالقاسم  
الکوفي را نزد جلد خود اسمعیل و برادر خود اسحق خوانده و بعد از آن ندید  
کرده در سال هفتصد و بیست و نه در شام اجازه داده و عبد الله بن المحبت  
از و اجازه گرفته است از خود نجا و زکرده در سنه هفتصد و چهل و پنج هجری  
درگذشته است

## سکن

جاء به وجود الورد افست که از رجال دولت بن عباس بوده و بکرده فروخته  
میفرموده در زهدیات شعر میگفته و فضاخنداشد و فرخواست سکن را  
بفرموده سکن هر بقعه متوکل پیش مشتم شده بود و سکن انا نموده این دفعه  
محمود بن محمد انا چون متوکل پیش مشتم شده بود و سکن انا نموده این دفعه  
متوکل بر بقعه او را پاره کرد سکن نهایت مناله و قصیده تقریباً مثل پیش  
بیت میسر بر تشکیک و ناسف گفت و این ابیات از آن قصیده است

ما للسرور اناله منك بالياس

احدث بعد و اد جفوة الفاس

فهبك الزينة ذنباً بطلت له

ما زاد عاك الى تخرق قرطاس

يا منيع الظلم ظالم كيف شئت فكن

عند رضاك على العيين والراس

اے احسان جانا لا فحاشه

ولبت ليس به في الله من ياس

چون در بعضی کتب منور به اسم لثوی هم نوشته شده در حوض نوین  
اشاره خواهد شد انشاء الله

حضرت سکن بن ابی الحسن علیه السلام و سلم

حضرت

## خبرات حسنا

۶۷

حضرت سکن علیه السلام از نوان بزرگ اسلام و پدیدان خانه نبوی  
و پروردگان حجر عصمت است اشهاد فضایل و مناقب ان افتخار الاله  
طالب مایه مشارق و المغارب اگر چه این قتیبه میگوید و لها الشرف  
الحیکله و الکرم الوافر و العقل الثام و شمل الدین بوسف سبط جمال الدین  
عبد الرحمن و اعطاهم و کوبد و کانت من الجمال و الادب الظرف و النفا  
بمنزله عظمه و قاضی احمد بن خلکان از بیله میگوید کانت سیده النساء  
عصرها و من اجل النساء و اظهره من احسنهن اخلاقاً و محمد بن یعقوب  
فیروز آبادی ضبط این اسم را بر خلاف آنچه ما بین العوام است نهاد ارد  
بضم سین و فتح کاف نموده است میگوید سکنه بر وزن همینه نام دختر حبیب  
بن علی علیه السلام است و طرم سکنیه بان بزرگواران شبانه ارد  
ابوالفرج اصفهانی در کتاب غلبه گوید سکنه لقب آن حضرت است و ناسخ  
امیر بوده و بقول امیر و بقول دیگر امیر این خلکان میگوید وی با مادرش  
ربا به خراسان الفایز بن عبد بلقی سکنه ملقب ساخت و از محله زینب کلبه  
نشانی مشهور نقل است که گفته عبد الله بن حسن بن حسن که همیشه زاده  
حضرت سکنه میباشند و مکر از دوا من از من پرسید که نام سکنه بنت  
الحسن چیست گفت امیر گفت صحیح است و لے راجع در نظر نگارنده اند که نام  
آن محدوده کبریه امیر بوده و این قول ابوالفرج اصفهانی است و رواه  
عن الطوسی عن الزهری عن مصعب دلیل رجحان حکایت است که هم در اغانی  
از ابوالحسن مدائنه آورده میگوید یا اسحق مالک گفت حضرت سکنه را  
که نام شهر پیش امیر بود مگر یکی از اهل بیت از در کشاخی گفت که نا سکنه  
از قبیله شوی و شکفته بظهور مبرسد و از خواهرت هیچ مخرج و سبک  
مسموع نیفتاده فرموده ما نا این از نا بر اسم است شما و ابناء ما جدّه مؤمنه  
ما نا طم بن رسول الله صلی الله علیه و آله مستأه ساخته اید و مرا بنام جدّه  
دیگر که اسلام را در دنیا فتنه است خوانده اید و مراد آنحضرت امته بنده است  
ما در پیغمبر ص بود و از بن خیر که اماره صدق و صحت بران لایح است

محقق



# خيرات حسا

۶۸

محقق ميگردد که اسم مبارک آن بزرگوار آمده بوده است ماد حضرت سکنه  
 ربابه خنرا امر الفيس بود و ابن امر الفيس غير شاعر شهو و از ملوک عرب  
 صاحب قبيله قنابلک از کيع مختلفان ميباشد چنانکه عوام اهل منبر  
 بر اين عقیده اندوی کتک از شعر جاهلین بوده و ابن کلبه از حضرت مین  
 محسوب است و اسلام امر الفيس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب در زمان  
 خلافت و اتفاق افتاد و از جانب عمر بر کوفه انقضاعه شام که اسلام  
 آورده بودند امانت یافت و چون شخصی شریف و ثبات مشهور بود  
 و در استان حله و غارث و ابر قبيله بکر بن وائل در عهد جاهلیت هم  
 میداشت و بوم فلج که از آیام عرب و جنگهای نای ایشان ميباشد عبارت  
 است از همان روز غارت امر الفيس از مشايخ بنی کلبه قبيله مزبور بود  
 مولای شقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوسته و خوشاوند  
 وی یاد و دمان رباب رغبت فرمود در کمان هنگام که امر الفيس اسلام پذیرفته  
 و لواي مادرت قضاعه شام گرفته بود و معرفت حضرت امیر المؤمنین با حضرت  
 عليهم السلام از دنیال او در رسید و بدست مبارک جاسر اش بگرفت و فرمود  
 ای عمر من علی بن ابی طالب پرچم و امام رسول خدا و ابن د و پسر فرزندان من  
 ميباشند از دختر پیغمبر و ما در امادی تو سب و رغبت فرموده ایم و  
 امر الفيس از سعادت ظالم و حسین اتفاق شد دختر بخانه بود پس روزه  
 بآن بزرگواران کرد و گفت قد انکحک یا علی الحیاة بنت امرئ الفيس و  
 انکحک یا حسن سکنی بنت امرئ الفيس و انکحک یا حسین الزناب بنت  
 امرئ الفيس عز الله بن ابن ابی جریر و در کمال میگوید امیر المؤمنین علی السلام  
 از حیات دختر امر الفيس دختر بی در و وجود آمد و هم بگوید که در گذشت  
 بالجملة حضرت سکنه از بن ربابه خنرا ابن امر الفيس است و سید الشهداء  
 ارواحنا له الفداء سکنه و ما در کشتن را بسیار دوست میداشت بجهت  
 که آن بزرگوار در شدت محبت ایشان اعتراض نموده و حضرت رجاء  
 اعتراض و عتاب ابن سدر شعر شهو را بنظم آورده است

لعمرك

# خيرات حسا

۶۹

لعمرك انني لاحب دارا تكون بها سکنه والزنا ب  
 احبها و ابدل جملها و ليس لعنا ب عتک عتاب  
 فلت لهم و ان عابوا مضیحا جوی او یغیبنی الزنا ب  
 از مالک بن اعین روایت است که گفته از سکنه بنت الحکیم علیه السلام  
 شنیدم که میفرمودم بزرگوارم امام حسن صلوات الله علیه بود که  
 بر پدرم در باب رباب اعتراض و عتاب فرمود و پدرم آن شعرها را  
 در جواب گفت شمس الدین قرطبی اشعار مزبور را اندک اختلافی نقل  
 نموده است میگوید رباب دختر امر الفيس و دختر حسین بن علی که مادر  
 سکنه بنت الحکیم است در میان اسیران بود و حسین علیه السلام رباب را  
 بدست دوست میداشت و در حق و شعرها دارد از آنجمله این  
 سته بیت است

لعمرك انني لاحب دارا تحل بها سکنه والزنا ب  
 احبها و ابدل فوق جهك و ليس لعنا ب عتک عتاب  
 و لست لهم و ان عتبا مضیحا جوی او یغیبنی الزنا ب

لا پدر این روایت قوی است بزرگوار این سابق صلوات الله علیه و ابن هرون مجری  
 جامع الجمع غائبان با غازی غنطاز نکره و افسه در بیتانی و جوی مفعول فیه و او بخینه  
 الی آن خواهد بود و عوام اهل منبر در معنی بیت اول میگویند حضرت  
 ابی عبد الله میفرماید بهر خانه و کاشانه که سکنه نام و رباب نام باشد  
 من آنجا را دوست میدارم و ابن صبح بیت چهره داده معنی غام ذکر  
 علم الاشخاص و تکلف استخدام در ضمیر احبها لازم میاید بدون  
 هیچگونه ضرورت و هم در حق سکنه و رباب است بدست مشهور  
 دیگر حضرت گفته

كان الیک موصول بلبل اذا از ارت سکنه والزنا ب  
 چون رباب بر ای صله احاط و احباب میرفته است و دخترش سکنه را  
 بپز همراه میبرد و مفارقت و انتظار ایشان موجب ضحیت خاطر میاید

حضرت



Y.

هُنا نا حضرت سَکینه سلام الله علیها از غریزه بالغت و ملکه فصاحت نصیبه  
 عظیم داشته است در سخن سخی و شعر شناسی که صناعت نقد شعر میگوید  
 از استاد زمانه و صد اوندان شهرت طمانه بوده میچند بن روایت بنظر  
 رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آن عصر نتایج طبع خود را  
 بخاطر شریف آنحضرت عرضه می داشتند و بر آنقاد و ادوی آن بزرگوار  
 متقاعد میگشتند و نیز بن بکار از عشر مصبک روایت کرده است که گفته  
 کانت سَکینه عقیقه سله بر زه من التاء لخال الاجله من قرش و متجفع  
 الیها الشعر او کانت ظریفه من راحه در تذکره الخواص است که و کانت  
 تاوی الی فترطها الادیاء و الشعر و الفضلاء فحضرهم علی مقدارهم  
 و از هشام بن محمل منقول است که گفته اجتمع علی بابها جماعة من الشعراء  
 لئلا یزیدهم و كانوا یرضون بحکمها لیسعرون من ادبها و یصارونها بالشعر  
 الغرض فوبیچینان افتاد که جمعی از صداد پید سخنوران صدر اسلام  
 و مشاهیر اسراء کلام که از انجمل بود فرزدق و جریر و کثیر و ضبید و جمل  
 بر در سرائی قدس انضای حضرت سَکینه مجتمع گردیدند و هبیبی خواستند  
 که آن بزرگوار در اشعار ایشان امتحان نظر و اجاله خاطر فرماید و  
 اشعار ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر هر مقدم است بتصدیق وی معلوم  
 گردد پس حَیدر بعد در ضیافت آن بزرگوار بر سر بردند که تشریف فرمای  
 مطهر و مسمع مقدم کن ابا ریا فتر بودند تا نایب وزیر نادرگاه بنشست  
 و پیرده از پیش روی وی فرو هشته شد و از کثیران خاصه یکی که بر نریک  
 و قوچه آن محدثه عظمی را و بر اشعار و حافظه اخبار بود و کمالی قافیه  
 جلاله را بوق داشت بیرون آمد و شعر را با احتضار کرد و موقوف کرم آنحضرت  
 جانید بود که انجماع را می دید و سخن ایشان می شنید پس آن طایر بر اجانب

خیرات حسنا

Y1

(یعنی آن دوزن پیر از آنکه من بگام خویش رسیدم و قوشه وصال بر گفتم  
از آن بلیت که بمناف هشتاد دقامت بود مرا فرود او بچند چنانکه باز  
شکایه از فراز بنیاد آید و چون هر دو پایم بر زمین قرار گرفت از در  
باز پر سر نهاداد اندک که آیا فرزدق زنده است تا آمد و از یکدیگر هم ناکشید  
تا بر حذر بوده باشیم) و او به کو به فرزدق در جواب جاریه گفت بلیه این  
شعرها از من است گفت چرا سر پوشیده و افاسلخته و از نهان را آشکارا  
کرده و بر روی کار خویش با محبوب پرده نبوشیده این هنر از پیشانی  
و لجام خویش باز کرد (هنر از پیشانی و زبان زمان از هزار و قومان خالاجی  
بیشتر بوده است) پس آن جاریه بحضور رسیده بر کو را بازگشت و حلقه  
مراجعت نمود و گفت ایاز شما خبری که ام است خبری جوابی اد که ها انا  
گفت یا تو به صاحب این بیت که

يَقْرَبُ مَا يَفْرَحُهَا وَأَحْسَنُ شَيْءٍ مَا بَرَّ الْعَيْنُ مِنْهُ

(یعنی)



# خیرات خنا

۷۲

(یعنی هر آنچه چشم عزم را خنل میبازد و خاطرش را خستند پیدا کرد من نیز همان را دوست میدادم و آنچه چشم را خنک نماید و دل را خوش کند بهترین چیزهاست) کثیر گفت بیا این شعر از من است گفت هیچ امری به خاطر عزم را نوازنده نمرود نشناختم سازنده نمراد نزد یک باوری نیست ایما نیز تو چنان و مثل آن ایما بیکه را در پیارستان و قدم رنجدار و در بیکه باره برقت و بان آمده گفت نصیب کبیت یا سخن داد که ها انا اذا گفت تو چه گویند این شعرها که

من عاشقین ترا سلا و تواعدا حتی اذا نجم الشرا حلقنا  
نا با با نعم لیلة والذها حتی اذا وضع الصلاح تقرنا

(یعنی از دو عاشق که سبک بیکر کس فرستادند و معاهد نهادند و اوقتی که سنازه برین دو با لایا باها کشود بخوشترین و لذت تر نشیمن زمان گذرانیدند و چون صبح بیدارم جدا شدند) نصیب گفت آری گفت قبحك الله چرا گفته تشراف از هم جدا شدن ایما نه مستلزم بهم چیست برای بیکر شرب عشق خرقه نهم بجای کوث عفاف از عزم آوردی و ابروی خویش را چرا برید کاش می گفتی قناعتا نارا راه شایسته شریفی را می دیتی و رشتن نفسانیت را می گفستی انگاه حبالمهم بود بموقف جلالت ان

خبر برج رسالت شرف شد و باز مرا جت و گفت جلیل کدام است

خبر جلیل جواب داد که اینک منم گفت خاقون من تو را سلام میرساند و اظهار شد که نطق من با بد و میفرماید همه اشتیاق دیدار تو داشتم از وقتیکه این شعرها گوش شنیده ام که

فینا لیک شعره هل ابیتین لیلة بوادی الفرع فی اذا الهجد  
لکل حدیث بینهن بشاشه وکل ویتل بینهن شهید

(یعنی بنیاد انم ایاد بیکر شیخ در منزل وادی الفرع ببقو ته نصیب خواهد شد البتة از اتفاق چنین وقت نیکیست خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شناسد ملایه است و هر کشته را در آنجا مقام شهیدان پاک است)

سیده

# خیرات خنا

۷۳

سیده میفرماید بخیراک الله خیرا که دوستدار خود را از هر خیال ناسزاوار خالص و دیار سالی متعین ساخته و صحبت مایه و کمان را بصفتی جز ناز و دل و شادمانی ننشود و برای کشتگان کوی ماسعادت شهادت که نصیب عشق عقیقات فائل گردد بگو تو را بر حله افران تشنه و در حجان است قد حکما لک علی الجميع این چهار هنر را در پیار بسپار و مکر و مکار را خانه خویش پیش بگیر

تفصیل این عا که و انقادات چنانکه اشارت شد بر انواع مختلف روایت کرده اند در بعضی بجای شعراء مذکور حفظه و را و به ها ایشان مسطور افتا و ما از آنها صورت مزبور را التفاط و انتباه نمودیم

از جمله حکایات حضرت سکنه ناشعراء طبقه تابعین آنکه وقتی آن بزرگوار عرقه ادب را بید و عزم از اعیان علماء عصر و از صلحاء سالکین بود و اشعار نغمه میفرمود پس ناری فرمود تو چه صاحب این شعر

اذا وجدت او را الحیة کبد اقبلت نحو سقاء الماء ابرج  
هیکتی ردت ببرد الماء ظاهر فمن لئار علی لاشاء تنفد

(یعنی چون سوزش عشق را در بیکر خویش احساس میکنم بشو شک آب میشنایم و آب شکیب آن خراوت میجویم کفرم که با حیک آب ظاهر بدن را تیرید کردیم ایما کیت ناشعله درونی را که همه زبانهای کشد کفالت لشکین و اطفا تا بیک عزم عزمه داشت که بیا این شعر از من است پس حضرت سکنه در بیکر باره فرمود تو چه صاحب این شعر

فانک اثبتتها سر به فحش به  
فد کنت عند محال کفر فاسنر  
الک تبصر من حوای فقلت لها  
غطه هوالک وما الهی علی بصیر

(حاصل مراد آنکه چون را زوینان در حضرت دوست آغاز کردم و در دینها فاش ساختم گفت تو خود همیشه مرا انصاف عشق و پوشیدن سر میفرمودی ایما و قبیان را از بیکانه و خویش در پیش و پیش نمیدینی کفتم شوق و شیفه که تو و حاکم

که



# خبرات حنا

۷۴

که از شور عشق بر من میرد چشمم بکشد و کز غفلت در غولش بپوشد عروه عرض داشت  
که بپای این شعرها هم از من است حضرت مجمع جوار ی خویش که در حواله شفا ایست  
صفت زده بود ندا شارت کرده فرمود اینها را از انداد این شعرها از دل  
بیعشق و غاطر ناکر قنار برآمده باشد کایت از آنکه عرقه را با ناهر مقام علم و  
وصلاح و تقوی در این نغزها خاطر گرفتار دیکشته و دل ربوده و لوله و شیشه  
بوده است نه آنکه محسن اظهار فضل و اقتضای طبع این شعرها سروده چنانکه  
ربنا المنقر بن شیخ مصلح الدین طیب الله فاه و عطر شاه فرموده که

هم بود شور درین سر به خلاف کاینکه شیرین زبان به میبکند  
هم از اشعار عروقه اند که کلمه حضرت سکینه رسیده بود این چند بیت است  
که در فناء برادرش بکرمین از بهر گفته است

سر به همتی هم المردی و غاب الیم الا قید فتر  
اراقب فی الحرف کل یحکم نعرض اعلی الجراة بکرم  
طیم ما ازال له ضربا کات القلب بطن خرچر  
علی بکرم اخی و لے حید و اتی العیش بصلح بعد بکر

(حاصل آنکه اندوه من شبانه در حرکت آمد و اندوه مرثی شب روی میبکند  
بر کمال که بر تو قریب بغروب بود هر آنکه به را که پیش می آمد و با بر مدار خوش  
میرفت من همه دیده بانه میبکرم و این شب بیدار به و ستاره شماره  
از جنت غمی بود که همه با آن قریب چنانکه کوچه دل را سوز جزو التذکر  
در و ن است و این غصه و غم بر بکرم را درم میباشد که سعید از پست و  
حمید از گذشت و کدام عیش بعد از بکرم است)

آورده اند که چون حضرت سکینه این شعرها را شنید فرمود این بکرم کدام است  
که برادرش عروه هر عیش را بکدام وی تا کو آورد انشالله است خد شکر از آن  
بکرم این نشان تفرقه هم بکرم نه پس فرمود این بکرم بلکه همان مرثی که شیافای  
که بر ما هیچ کس شت عرقه داشتند که او به بکرم همان است فرمود طایر بعد  
کل شیء حتی الزیت و الزیت یعنی بر از مرثی که او هر عیش که او را هر چه بکرم

و نیکو است

# خبرات حنا

۷۵

و نیکو است حنا که نامی که اد اشرف و غن و بنون باشد  
محمد بن سلام گفته است حضرت سکینه بی متراح و سبک فرج بود و قوی از  
زنبوری هر چند مبارکش کز ندا آمد چون مادرش در باب ملتفت حال او  
شد بانگ زد که همان ای سیئه من تو را چه افتاد در جواب گفت  
لستی بیهوش مثل لاکپیر او چینه فطرم یعنی مرا زنبور که باندازه سوزن که  
بکزد و جگر بدرد آورد از بچه بن سلیمان بن عیسی منقول است که گفت  
حضرت سکینه بنت الحسین در کمانی حضور داشت یکی از دختران عثمان بن  
عثمان هم در آنجا بود دختر عثمان ارد را فتنه رکفت انا بنت الشهدا حضرت  
سکینه خاموش بود تا وقت اذان رسید هین که مؤذن بانگ اشهد ان  
محمد رسول الله بر کشید سکینه فرمود هذا ای اباؤک عثمان بنه از فتنه  
اظهار اندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابدا

و هم از کلمات بلاغت ایات آن محدثه غلطه است که فرموده ادخلک علی  
مصعب انا احسن من التار الموفده فی اللیلۃ الفراء یعنی مرا بشو از  
بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در خانه سکینه من از الفی که در شب صراحت  
باشند نیکو تر بودم و هم انقضی من فضلت مشحون از آن سلاله خاندان  
عصمت و جلالت است که در صفت حسن دختر خویش که او را امر از پدرش  
ساخته و به پیرایه بسیار از او فرمود ما البسناها اناه الالفضله  
یعنی مرا از پدر بروی پوشانیدم مگر برای آنکه مرا پدر را منقض کند رسوا  
سازد کایه از آنکه دانه کاسه را بر پدرش و بر این دختر مانده اخلاص  
که از قرآن افتاب و تاب فتنه اختراق پذیرفته باشد علی التقریب این معنی  
سطور است این شعر مشهور

بزبورها بیار ایند دوزخه خوب و بان را

توسب من تن چنان خوب که زبورها بیار

این دختر حضرت سکینه سلام الله علیها بقوله از مصعب بن زبیر است  
و ان محمد غلطه نام مادر خود را بر او به گذاشته بوده است

و چون



# خیرات حسنا

۷۶

و چون مصعب بقتل رسید برادرش عروه بن زبیر ترکه مصعب حیات کرد و دیار ابا انکه هنوز صغیر بود برای سپردن خود عثمان بن عروه بن زبیر عقد بست پس مشا را بکود که در گذشت و عثمان ده هزار دینار داد او را و پیرات گرفت به اعتقاد هشام بن محمد نام آن دختر لایق بوده مزارع میگوید و کانت قد ولدت مصعب بن سقنه اللباب و کانت فائز الحما لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت نایبها اللؤلؤ الی اخره

و صاحب تذکره الخواصر اسم دختر مصعب از سکنه علیها السلام فاطمه میگوید و بقول دیگر حضرت سکنه آن دختر را که جوهر لؤلؤ میخواند از شوی دیگر که عید الله بن عثمان خراعی بوده است داشته قول اول از زبیر بن بکاء است و قول ثانی از سعید بن مسهر و گفت کان حضرت سکنه سلام الله علیها را چند نفر اوجت اتفاق افتاده و در عدد ازواج و تربیت ایشان در میان رواه اخبار و فضل آثار اختلاف بسیار است از انجمله بعضی حضرت حکیم اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از ازواج و بی داشته اند و دیگر اثرم عبد الله بن الحسن سلام الله علیه را و دیگر اثرم را در دیگر ایشان عمر الحسن را نام برده اند و هانما معلو مناخم بمقطوع نزد نگارنده است که آنحضرت را در دو شهر یکی از بن سبه عمزاده گرفته اند زبیر بن بکاء صاحب کتاب انساب عبد الله بن الحسن را معین کرده است و گفته تزوجت سکنه بنت الحسین علیه السلام عده ازواج منهم عبد الله بن الحسن بن علی و هوا بن عمار و ابو عذر و نهما و عبد الله بن عبد الله بن حسن مصعب بن زبیر نام برده انگاه عبد الله بن عثمان خراعی را که بقول آن دختر سابق الذکر حضرت سکنه از وی داشته و بعد از عبد الله خراعی زبید بن عمرو بن عثمان بن عروق و هم خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسین سلام الله علیها را هم بقول ابن بکاء نزد وی شوی دیگر آن حضرت که علقه نابین وی و ایشان فقط بقتل انصار بافته و هر دو قبل البناء علیها طلاق گرفته اند بعد از ازواج اربعه مشاء الهام بوده اند و از صالح بن حسنا

ایضا

# خیرات حسنا

۷۷

روایت است که گفته اند سکنه کانت عند عمر بن بیکم بن حرام ثم تزوجها بعد ذلك زبید بن عمرو بن عثمان بن عروق ثم تزوجها مصعب بن الزبیر فلما قتل مصعب خطبها ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثنا الیه الیبع من حفل از تبعث الی سکنه بنت الحسین بن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فخطبها فامسک عن ذلك الی اخر الخبر و روایتی از محمد بن سلام نقل نموده است که گفته اند ابا عذر هانما عمر الحسن بن علی علیه السلام ثم خلفنا العتابة ثم مصعب بن الزبیر ثم الاخیع عبد الله بن مروان و ابن اصبع و در بوقت خدیو مصر بود و حضرت سکنه از هوای ملک مصر اظهار کراهت فرمود اصبع برای وی مدینه الاصبغ را بنیاد نهاد و بیست هزار دینار کابین قرار داد چون عبد الملك مروان که خلیفه مصر بود ماجری بشود برادرزاده از ازدواج حضرت سکنه بخل و زبید و او را در میان ایالت ملک مصر و ان مزارع و بخت مخیر ساخت اصبع

نانه طلاق حضرت سکنه را در وقت نکاحش کبیل داشت و مصعب بن زبیر آن مسوئله کبریه را بفتح گرفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی بنما و الله عن سینه انه در روایت غیر این قید چنین می آورد که او را از تزوجها مصعب بن الزبیر فخر و هو الله ابیکها ثم قتلها و قد ولد له فاطمه آورده اند که مصعب و بکوه از جانب برادرش عبد الله بن زبیر که او را امر دهم امیر المؤمنین و خلیفه عهد سید الشهدا یاک داشت که حضرت سکنه خواستار بکرم و یک ملبون دهم بصدای و د داد و برایت سبط مشا الیه کابین ان بزرگوار شصت هزار بود و او را برادر بزرگوارش حضرت امام علی بن الحسین صلوات الله علیه با مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن عثمان گفته است که هم حضرت علی بن الحسین عمر خود ان معطره جالبه را بوی مصعب بن زبیر بخار داد و مصعب بیاد اش این مکرمه کبریه که از حضرت علی بن الحسین ع نسبت بوی ظهور و سید چهل هزار دینار نقد بپایم حضور پر نور را علیه السلام کرد

زبیر بن بکاء صاحب انساب بنی هاشم میگوید از عبد الله بن الحسن زوجهای کان

یکه







# خبرات حسنا

۸۰

در کمال انتظار این اظهار بود که از دود خنجر عت فاطمه و سکن خود یکبار اختیار میکنند  
حسن شسته و حبه الله عنده فاطمه را بر گرد و امام علیه السلام فاطمه را بقتل و دی و آورد  
و از اینجاست که میگفتند آن امره مرد و زنهای سکنه لمقطع الفهریه و در وقت  
عبدالله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلام فرمود هر کدام که خواهد اختیار  
میکند حسن بن حسن از شرم در غایت و جواب نراند پیر امام علیه السلام و  
السلام خود فرمود قد اخترت لك فاطمه بنده اکثرها شبها با حق فاطمه علیها السلام  
بنده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و در مشارق الاقوال الفیضیه شیخ حسن عسکری و ابی از فضول المهر ابر الصبیح  
صورت مجلس این خطبه را بر وجهی لطیف که اماران صحت و قبول و مناسبات  
شان عبرت رسول مطوی مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن  
مشتی از عیش خطبه نمود و عرض کرد است که تو خود اینم بر کوه از ایشان را  
برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را بر گردیم که او بنا درم زهراء  
شکیر تر افتاده ناسکینه افتاد درین همه شب رقیام است هر روز در صیام  
و افتاد در حسن مانده حورین است و از سنج نوان خلدین و افتاد در  
سکینه او را همه احوال در شاه حضرت ذوالجلال مستغرق است و زنده که  
حال استغراق مع الله بر اوقات وی مشغوع بحوش بر عو غالب بوده باشد  
مرد و افتاد عبارت منقول در مشارق عیبا چنین است و افتاد سکنه فقال  
علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل انکاه شیخ عسکری و ابی میگوید غیر  
و احد از علماء گفته اند که حضرت سکنه فحانه پسر عیسی عبدالله بن حسن رفت  
و عبدالله در بوم الطیف بشهادت رسید و سکنه را بعد از وی اختیار کردند  
شوی یکبار اتفاق افتاد

الحاصل حضرت ابو عبدالله ارواح النالین فداه خود هر دو خنجر و زکوار را  
بهمین و عبدالله برادرزاده افش تزیج فرموده است و حضرت حسن شسته به  
اتفاق جمیع افاضل ادب و مفاصل و غیر هم در روز عاشورا بچند دهم برداشت  
و در کبرک شهیدان بپشتاد و چون سرها را بهم عمر سعد از ابدان جدا میکردند

در کوه

# خبرات حسنا

۸۱

در کوه احسان حیات نمودند خالشان آه حاضر سپاه اعداء الله بود از عمر سعد  
تمشای بخشش و کرد عمر حسن را بدو باز کرد و او حسن را معالج نمود و سالها  
آن بر دگر او را فاطمه بنشالتمش در کاه کرد تا بعد از رسول و گذشت و جز  
فاطمه علیها السلام الله را بعد از فوت حسن شسته با عبدالله بن عمر بن عثمان از دوا  
اتفاق افتاد و محمد پیاج عثمان که منصور ابوالدوا فی شرا بر پدر و محمد است  
فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمد پیاج با عبدالله بن محسن برادر از نطفه  
میباشند اما شوی حضرت سکنه را ابن اتفاق که برای شوهر حضرت فاطمه  
افتاد و نیتاد لاجرم در کربلا سعادت شهادت قایم گردید و چون یک دو  
سده سال پیش نگذشت که دست بنی امیه از مدینه کوتاه گشت و از فوت بنی  
علیه لعن الله الشدید کار عبدالله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و شیز  
و عراق و فارس با امامت خلافت وی بر اصطلاح ان عهد اذعان آوردند  
و بر همه جای غیر از شام شاط نام بهم رسانید و برادرش مصعب ابر بصره و قتا  
خطبه که از دست ابران تابع انجا بود بر کاش مصعب و چنین زمان از اسباب  
حضرت سکنه را انجا است و ما بین ترغیب و ترهیب ان با نوبی کبیری  
در کربلا نکاح کشید و بعد از آن که کار در پیران شکست یافت و عبدالله  
الملک مرغان ظاهر شد و مصعب ابقیل آورد حضرت سکنه چنانکه  
در شرح عبدالله الحیدر بن ابی الحیدر بر کتاب مستطاب فحج البلاء غر مستطاب است  
در عراق بود عبدالله الملک او را بتصریح شکر المذین سبط بن الجود صاحب  
تذکره الخواص و ابیج اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکنه خواستگار  
او را رد کرد و فرمود ان بعد اقل ابن الزبیر لا والله لا کان هذا ابدا انکاه  
در همین تو ایچ که دیگر باره بنی امیه بر امر اقامت غالب میکنند و مصر از جانب  
عبد الملک میراد زاده اش اصبع بن عبدالله العزیز تقوی بن کرد بد حضرت  
سکینه را در کربلا زد و اج کشید و قبل الملاقات قصیر افتاد بنقیبه  
که اشارت رفت تا اینجا افتاد با اخبار و روایات با امارات و حدس  
غالب بانقض صائب و افتاب پیاید و در مابقی احوال سادات قال انحضرت

قرین



# خیرات حسنا

۸۲

فمن اعضاها اشكال است وقرائن نه بر عدد سایر ازواج میتوان افتاده بود  
و نه بر ترتیب ایشان

از شرح نخب الابرار تصنیف ابن ابی الحدید معنی معلوم میگردد که حضرت سکیه  
در جنگ مصعب بن زبیر با عبدالمطلب بن مره آن شخص حاضر و اشنة یعنی  
مصعب بعد از آنکه برای جنگ از بصره بکوفه آمده بود او را شجره چند بکینه  
نوش و اظهار شد که اشتیاق نمود و ثانیاً که فرستاده آن مشوره غلطه را از  
بصره بکوفه حمل داد عبارت عبدالحکیم بن ابی الحدید یعنی این است

که مصعب بن زبیر بن الحسین و کانت زوجته ثانیاً شخص الحری عبدالمطلب  
و هو بالکوفه بعد لیا ل من فراقها

و کان عزیزاً ان ابیت و بیئنا حجاب فقد اصغر منی علی عشر

و اکامها والله للعین فاعلمه اذا اذ ددت مثلها فشر علی شهر

و انک لفی منما الیوم الیته اخاف بان لا نلتقی اخر الدھر

حاصل مضمون اینکه اگر شجره بر سر میزدیم در حالیکه بر کوه در میان من و ثانیاً  
بود بر من لیم کران سپید بود اینک بمسافت ده روز از من بدوری و چون من  
بسمت دشمن حرکت کردم و چون چندان این مسافت خالیتر گزیده و ده روز دیگر  
خواهد بود بر این دوری ما بیفزاید یکماه و او جدا شد حاصل شود البتہ  
چشم را آن مسافت از بر مسافت بیشتر بگردانند و سر لشک دید و اسرار و  
بگرداند و این دو حالت میگوید بیشتر این اندیشه دل را مخرج میبازد که  
بیم دارم کرد بگردید را اصلاً میسر نشود و بعد از آنکه ما تا ناخود نیا بکشد  
انگاه میگوید

ثم ارسل اليها و اشخصها فتمکدت معه حرب عبدالمطلب

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نخب الابرار که فدخل (ای مصعب) علیها  
(ای سکیه) يوم قتل و قد نزع ثیابه ثم لبس غلظه و قوسه و بوب واحد و هو  
مختص سیفه فعلنا ان غیر راجع فصاحت و اخرناه علیک یا مصعب فانت  
الیهما قال ان کل هذا لک فلک قلت و ما انتی اکثر قال لو کنت اعلم هذا

لکانی

# خیرات حسنا

۸۳

لکانی و لك شأن

یعنی مصعب در همان یوم قتل خود بر سکیه وارد گردید بصورتی که سارح  
میگذا بر کتفه از لباس فقط بجا که در زبر و نه میبوشند اکفا کرده و جامه  
دیگر بر کتفین و شمشیر خود را بر بغل زده بود حضرت سکیه از مشاهده  
آن هیئت دانت که مصعب بر آن اهنک بجل میزد که باز نکند پس  
در حال صیحه بر کشید که اندوهنا بر قوای مصعب مصعب چون نفرت سکیه  
شنید گفت ای ایا این همه مخرج در درون تو مخفی بود فرمود آنچه هنوز  
بروز نیافته بیشتر است گفت اگر چه تو را ناخویش باشد باقی مقام میدانم  
هر آینه از من و تو داستان بر روزگار میماند

بالجمله چون مصعب بدست لشکر شام کشته گشت حضرت سکیه این  
شعر را برود

فان تفتلوه تفتلوا الما جد الی بری المون الالباب التوفجرا ما

وقبلک ما خاض الحسین منی الی القوم خنی و ردوه حاما

ما مصعب تیر است و خطاب بر سبیل التفات از غیاب نام مصعب کانه قوله  
عز من قائل ایاک تعبد مقصود آنکه فضیلت عطا یا بلاء ضیم و منقبت  
کبرای اخیار و قتل بر مژگن داشت و پدید آمد حسین علیه السلام پیش از تو در یافت  
و این سبب گریه و سینه شهر بفره و آن بزرگوار تا سپهر فرمودها نام مصعب  
زیر خود در این مقام افشا کرده است

وان الاولی بالطق من الهاشم قواکوا فیتوا للکرام الناسا

و اینک خطبه و ترویج و باب در زمان عمر بن الخطاب بوده است ابو بکر خطیب  
صاحب تاریخ بعد از آنکه از اقامت قوا بچ مشهوره اسلام معدود میگردد

بنین قتریمج نموده

در کتاب قورالابصار شبلنجی در فصلی که برای آنکه منافع سینه بدست  
منعقد ساختن بدین عبارت مذکور است که اقامه الزباب بدست الفلین  
عکس او بر الکلبه کان نصرانیا فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی له ربح و عقد

له







خبر احسانا

19

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر حضرت اظهر  
التحضر کردند و آمدند حضور اظهر را و عقیقت دادند سلام و تحیت را و گفتند  
یا پیشان فرمود خدا بی غای میبد اند که من شما مردم کوفه را دشمن می دانم  
که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب پدر کم حسین بن علی و برادر کم علی بن الحسین  
و شوم مصعب بن زبیر هر را شما کشیدای کوفیان در خور دسالی نزد من  
آمدید و یک در رسال خود که خود را از بنی مدارید و مرا با حال خود گذارید  
نکارنده گوید این کلام حضرت سید را منافی با تحقیق ماست چه مقصود  
از خود رسالی نه خود که میباشند بلکه مراد قلقت سن مبارک و زمان شرح  
شبابان بزرگوار است نسبت به این مخاطبه و اظهار تیر به دستان  
اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بن زبیر و شکوت از عبد الله بن الحکم علیه السلام  
از است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جند پدرفضیه جدا گانه و وقعه  
علیه میباشند و اینکه از وقعه کربلا علی بن الحسین علیه السلام را بزرگتر تخصیص داد  
برای عظمت مصاب اجناس است و هم شخص بلین مثل آن بزرگوار در جبر  
مقام که جواب و زوج را مذکور می دارد از ذکر آخ با امکان ذکر آن  
ساک نخواهد ماند که تکمیل مایمت و استیفاء حق فضا حذر و انشراح  
چنانکه در کربله یا اخذ هر من ما کان ابوالمرء سوء و ما کان تأملک  
میباشد علاوه آنکه مقام تو جمع و قبیح را آن و حجت است که زان غایت و انصاف  
اشعاع مشهور از ملتزین عیبه مقدس حضرت سید بود و او را  
با آن بزرگوار اخباری است مزاج امیر و حکما بانه ضحاک انگیز ابوالفتح  
اصفهان در کتابا غالی خبری نقل میکند که دلیل عدم تثبیت و قتل نظر  
نقد او نیست مگر بد عبد الله بن مروان سکنه بن الحسین را خطبه کرد  
ماد و سکنه گفت لا والله نباید این خواستاری را پسندید که وی برادر  
زاده مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوئیم اولاً عبد  
الملك بن مروان بود که مصعب را کشت نه عبد الله بن مروان ثانیاً اگر عبد  
بنی هاشم و یا خبط او را بکشم و حاکم عبد الملك بدانیم آیا ما در سکنه

خیرات حسنا

Λ γ

کہ موافق خبر مشہور کہ سال پیش کراچی شہادت ابو عبد اللہ علیہ السلام تمانہ  
بعد از قتل مصعبہ رکجا بود تا چہین منہی نموده باشد با آنکہ قتل مصعبہ  
عبد الملک بود و خلافت عبد الملک بعد از مرگ از اسف و مہر از بعد از برید  
و رباب مادر سکنہ بر میان برید و دگدگشہ و ثمالا و رباب و احمہ مصعبہ  
بن زبیر النضر خود اضحکہ کثیر بکے اس لیے معلوم میشود کہ اغانی ابو الفرج  
اصفہا بکے کتابے است حالے از انفاد و تحقیق مشمل بر اضاغاث اخبار و غث  
وسہل از آثار و ابن خود معدوقی است از برای بیاد بے ازا فاصصہ رکجا  
و حکایات ہجین کہ در خصوص ترجمہ حضرت سکنہ سلام اللہ علیہا و یا در  
سایر عنوانات ان کتاب مشہود ہی و قد صاحب شارح لا فوائد بک و کلمہ  
از کتاب الکواکب السیارہ نا لہ فی علامہ محمد بن الریات نقل مینماید کہ گفتہ است  
اول من دخل مصر من اولاد علی کرم اللہ وجہہ سکنہ بنت الحسن بن علی بن  
ابی طالب ثم رجعت الی المدینہ

ای طالبم رجعت الی الدین  
و اوقات حضرت مسکین علیها السلام در روز پنجشنبه نیم ماه ربیع  
از سال یک صد و هفتاد و هجری در مدینه الرسول اتفاق افتاد و در  
ایوقت خالد بن ولید کدالک والی مدینه بود پس هر چه اسم آن زمان  
نزد وی کفر رساندند باز ای نماز بر جنازه آنحضرت حضور بهم رساند  
و اخبار را له مفادنا و در روز بود و آن روز بنین از خواست و سورت گها  
شد به عظیم داشت خالد بن ولید فرستاد که کار به نکند و مضطر نباشد  
تا خود حاضر گردد و نماز گذارد پس جنازه شریفه آن بزرگوار در موضعی  
که مصلای جنازه بود بگذاردند و هجری منظر نشینند تا وقت نماز ظهر  
رسید و دیگر باره نزد والی کفر رساندند باز جواب داد که لا تخدوا فیها  
شیئا آخره اجی فی وقت نماز عصر و بعد از آن مغرب اغل شد و گردم  
همه کفر پسر رساندند و خالد بن ولید جواب میداد و مسلمین در روز و جنازه  
نشینند و از غلبه خواب زنباب بودند پس ناچار برخاستند و گروه گروه  
بر جنازه آنحضرت نماز همه گذاردند و باز گردیدند حضرت امام علی بن

الحسين



# خيرات حسنا

۸۸

الحسين صلوات الله وسلامه عليه بفرمود تا بوي خوش آوردند و برخانه استعمال نمودند و قومي از حسنا چنان پنداشتند كه مقصود خالدا بن دفع الوقت است كه باشد بر حسد طيب آنحضرت را بغير كبريد پديد آيد پس بحسرها حاضر آوردند و بر حول نفس مظهر نهادند و عود همي سوختند و بامدحها طيب تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبد الله عثمانى كه خواهرزاده آنحضرت بود عطر فرستاد كه نزدوى سراغ عود داشت حسنا فرمود و عود او را بچهار صدد دينار بخر بد و در دوسه شريف خاله خوش تا صبح همي بود نديمن فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خاله خوش كه شام خود برخانه نماز گذاريد و بچهار صدد دينار بخر بد پس شيرين نطاح بنوالمه كرد و عقد صلوات جنازه بگسترش و از اينجا است كه گفته اند لم يصل على احد بعد رسول الله بغير امام الا سكتة بنت الحسين ع و مقصود آن نمازها شبانه گروها گرفته بود و كرنه در صلوات اخيره ابن نطاح امامت كرده است و بعضي گفته اند عبد الله بن حسن المحض برادر ابي محمد ديباج بود كه بر شيرين طيب خاله خوش عود را بچهار صدد دينار بخر بد و بگوخت و ابن قول ابو الفرج اصفهاني بود و بيسط ابو الفرج بن الجوزي همين قول را با اخلاص يبير نقل نموده و قوله بغير شيرين روايت ميكنند كه وفات آنحضرت در هيمن تاريخ سربورده كه اتفاق افتاد و قون خواهرش حضرت فاطمه زهرا در سال سربوردي داد ابر عيارت او است كه و اخلافوا في وفاتها قال ابريعد توقيت بالدينه سنة سبع عشر مائة و كان على الدينه خاله بن عبد الله بن الحسين بن الحكم فقال انظر و بئني حتى اصلي عليها و خرج في حاجر فمخا فوا عليها ان تغربا فاشترى لها كافورا بثلاثين دينارا ثم اسر شيرين النطاح فصلة عليها و اما غير ابريعد فانه يقول انها توقيت بمكة في هذه السنة و في هذه السنة ايضا توقيت اخفا لايها فاطمة بنت الحسين عليه السلام و حذرت قومي انكه حضرت سكتة عليها السلام را نقش ربها هشتاد سال زندگاني اتفاق افتاده است و انغرابا انكه جماعه از مشايخ عرفا و مشاهير علما تر بنظر

حضرت

# خيرات حسنا

۸۹

حضرت سكتة بنت الحسين سلام الله عليها را در مصر ميديانند صاحب مشارقا لا قوار ميگويد فقي طبقات الشعرا في الكبرياء السبعة سكتة بنت الحسين مدفون بقرية السيدة نفيسة و كذا في طبقات المناوي و كذا في سيرة الشاهي و الحلبي و ذكر كية منارات و مقابر اشخاصه كه مورخون و اخباريون تربت ايشان را در جاي بغير نوشتن اند و مشهور برخلاف آنرا فاعله عرفان بغير همي كند و بطلبه را كه بفرمان و قون انهم يقين ميتوان بگردان است كه هم شيخ حنزي او به در مشارق ميگويد قال الشعرا في لما دخلت السيدة نفيسة مصر كانت ابنة عمها السيدة سكتة المدفونة قربها من دار الخلافة مقيمة بمصر قبلها و طما الشهرة العظيمة فخلعت الشهرة و التذرية عليها و اخففت رضى الله عنها بما انكه خور و لا دت حضرت سكتي نفيسة على المشهور ببيت بفسال بعد از وفات حضرت سكتة و ختموده است شمس الدين ذهبي كه امام ائمة بغير و سيرة و تراجم رجال و لنوان اسلام ميباشد و تصانيف وي در اين قون بر هر محنت و هم كند و امسند است ميگويد و لدت (اي نفيسة بنت الامير الحسن بن زيد بن الحسين بن علي ع زوجه سيدنا اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله عليهم) بمكة سنة خمس و اربعين و مائة و ثلثات بالدينه في العباد و الزهد قال العلامة الصبان و لما ورد الشافعي مصر كانت الحسن البصري و شيخ شريفه و در ذرا الاصداف بغير مينايد كه وفات حضرت سكتة يوم الخميس خمس خلون من ربيع الاول سنة ست و عشرين و مائة اتفاق افتاد برخلاف تاريخ ابن خلكان كه سنة سبع عشر و مائة ميگويد و در سكتة و مائة ما بين صاحب فيا الاشياء و مصنف در الاصداف خلاف است

سكتة

اسم و نفر از صحبايات بوده است

سلامة الزرقاء

يعني سلامة كبود چشم جاريه و مغنيته مشهورة است كه در عصر خلفا

بنه



# خیرات حسن

۹۰

بنی عباس بوده از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الاشعث که ادیبی ماهر  
و دلیر بی باک و از امرای عسکر بنی خلفه شمرده میشد تعشقی بی لایحه  
الزرقاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت با و  
گفته است

امسى لسلامة الزرقاء في كبدك صدع مقبم طوال الدهر لا يد  
لا تطيع صناع الفوق تعب وكيف تشبع صدع الحب الكبد  
الا بوصول الي من بها انشد تلك الصدوع من الاسقام ولكد  
سلامة الزرقاء چون اصلا مملو که این را این بوده نارنجی و سعه که آنها نیز  
جاریه ها معشیه بودند و ترجمه حالشان گذشت در یک سلك انسان داشت  
بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه و الی بصره بود  
او را بهشتاد هزار درهم خرید و جای آن داشت چهره آثار الهی نهایت  
خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکه فصاحت و عقل و ادب حسن  
و هنر بود و گوی خوی از اقران خود میر بود

## سلامة القس

کنیز که صاحب جمال و از معشیه های عصر عباسیین بوده و شعر از کما  
خوی میسر بوده در مدینه منوره متولد شده و در هانجا نشو و نما کرده و یک  
علم و معرفت برد اخذ و فن موسیقی را نزد معتمد موسیقی دان مشهور  
و ابن عائشه و مالک ابن ابی النعمان و جمیع معشیه که شرح حال آن پیش کشا  
شد تکمیل نموده جمال با کمال انباز کرد و با این دو وصف اشعار یافت  
بر بند بر عبد الملك از خلفای بنی امیه او را جز بد و در نزد او حظ و  
همه نهانید و بر حجاب که منظور نظر بنید بود و ترجمه حال او گذشت نفوذ و  
تقدم یافت حجاب بهر کفجه در گذشت و زمانه نرفت که نه بدیم از اینها  
برفت و سلامة القس مرثیه ذیل را در حق او گفت

قد لم يمت ليلا كاخى الداء الجميع  
و نجي الهم متي نابت اذني من ضلوعي

لا نلنا

# خیرات حسن

۹۱

لا نلنا ان خشنا اوهمنا بخنوع  
اذ فقد ناستدكا ن لنا غير مضيع  
وهو كالليل اذا ما عدا صاحب الدروع  
يقض الا بطل اضربا في مضى و رجوع

در افغانی مسطور است که ابن ابی ناث و احوص شاعر مشهور از زبان سلامه  
گفته است اما اضافه لفظ سلامه با فقر از آن است که او را بعد از رحلت بن ابی  
غار المکی بکشد آده اند و بعد از رحلت حدان زمان از علما و عباد مشهور و مکه  
معه بود و نجات روح افزای سلامه او را شیفه و مقنون نمود و اشعار بسیار  
در عشق و هوای این معشیه برده و از آنجا که بعد از رحلت در اظهاریت اینها  
و در میانیت بکشتیهای نصاری شیبیده بود و افسر که بمعنی کشیش است  
چه گفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را با و نسبت دادند سلامه  
الفش گفتند

یک از امثال مشهوره عرب این است که الحن من قبتی بر بند یعنی خوش را و از  
از دو معشیه بر بند و مقصود از دو معشیه سلامه و حبابه است و بعضی مجاز  
الحن احسن گفته اند (سلامه و حبابه هر دو بکشد بدلام الفعلات)

## سلامه

اسم پنج نفر از صحابیات بوده و از آن جمله یکی سلامه دایه ابراهیم فرزند خضر  
رسول صلی الله علیه و آله است آن بن مالک از او روایت حدیث کرده  
در اسناد الغابیه مسطور است که در وفای سلامه دایه ابراهیم بتعلیم بعضی از  
صحابیات مکرهات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد  
یا رسول الله شما بمر آن هر گونه بشارت داده اید اما از آن را بمرده امیدوار  
نفرموده اید حضرت فرمودند اصوبحیانا لك دسكنك لهذا یعنی ایما  
زنها که مصاحب تو هستند بر فتره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد  
اجل من امری نیست یعنی ایما بمر آن هر گونه بشارت فرمودند ایما یکی از شما  
نوان را ضرر و فایده نباشد با اینکه چون آبتن شود و شوهر را از وی خشنو

نابند

قتیس  
مهر کیش  
است



## خیرات حسنا

۹۲

باشد او را اگر کسای حاصل آید که محضاً لله صنام الله و قوام اللیل باشد  
و چون زمان وضع محل در رسد رجای او دعا نیت شود که اهل سما  
و زمین از آن باخبر نباشند

و سلامه بنت عامر مغنیه غایبه است و سلامه بنت بشیر البربریه مادر  
ابو جعفر منصور خلیفه عباسی است

## سلطان

تخلص خوشتر محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعل شاه طایفه بود  
محمود میرزا اندک کرد در احوال زمان صاحب طبع که شعر می از آنها مانده نالیه  
کرده و بنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان که در خفا این  
په نام و نشان است از او ابله عمر ناهید سالک در دستان تربیت من  
نشو و نما نمود فایله از معرفت تقویم و اوزان شعر به پیش مرید و رسو  
خطا شکسته و منقشات را از من اموزد و خواست تخلصی از حقیر کرده  
سلطان متخلص شد و فری به باندازه هزار بیت دارد این چند شعر  
منتخب آن است

بروای صبا بان کوی بگو نگارار که نیامد و هجر تو بساخت کارار  
ولها ایضا

با خیال تو و کوی تو فخر ایهیم هشت حور که چون تو چون کوی تو که هشت  
ولها ایضا

از سر کوبش لا بین که چنان بهرم خنده زمان آمدم کر به کان میرم  
ولها ایضا

من از آزادگی آن شکستم آن

## سلطان بخت

و خرا امیر تیمور کور کانی است و در انشاء ابن حجر ذکر او شده از فراری که  
در نابرجه تیور به نگاشته شده این زن را خور و وصلت مرد آن بوده  
و در او ابل شوهر قبول نمی نمود که در او آخر تلخو این بخت ادا گفت معاش

داشته

## خیرات حسنا

۹۳

داشته و از هزاره ملائمه حاصل کرده در تحت اند و ارج سلیمان نشا در آمد  
در اخلاق علایم اسم این زن را جهان بخت نوشته و در صحایف الاخبار  
می نویسند امیر تیمور زاد و خواهر بوده یک قتلخ نرکان آغا نام داشته  
و دیگر به شیرین بیکی آغا

## سلمه بنت عکلیس

خواهر اسماء بنت غیر از صحابیات و حبلیله حضرت حمزه سید الشهداء  
و بحال آن قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی علی داشته و چنانکه در آغای  
مسطور است اشعار دلداد در کثرت بعضی مقنن این که در جنگ خالد و لید  
از بنی کانه از جماعت جذیمه بن عامر به کاه کشیده شده بود و بنظم آورده است

و کم غادر یوم الغیضاء من فقی اصیب فلم یجرح وقد کان جراحاً

و من سید کهل علیه محابه اصیب لثامیله الشیث افکاً

احاطت بقطاب لا یایحی طلف عذائهم کان منهن قنا کحاً

ولولا مقال القوم للفور اسلموا للوقت سلمه یوم ذلک نا کحاً

بروایت صاحب آغای و بکشته این اثر بعد از آنکه عساکر بنی سلمه از کتاب  
خطیفات نموده و همچو اینگاه کشند حضرت رسول صلی الله علیه و اله  
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مأمور فرموده ورثه و بازماندگان  
مقتولین را ابداد زینت و زینت و خیر کنند ساختند

## سلمی البغدادیة الشاعرة

سلمی بنت القراطیبه است از اهالی بغداد در حسن و جمال بعد بل بود  
و شعر آنها را خوب پیس کرده ابیات ذیل را در لطف شما بل و زیبا به  
خود گفته است

عجوب منها الصبر فداء عینه واجباد الطباء فداء جید

از بن بال عقود و ان تحب لآزین للعقود من العقود

ولا استکون من الاوصاف فلا و تشکوفاته ثقل النهود

ولو جاورت فی بلد نمود لما نزل العذاب علی شود

صاحب



## خیرات حسنا

۹۴

صاحب نفع الطیب مینویسد چون این ابیات سلمه به مقتضی خلیفه عثمان رسید گفت فی الحقیقه سلمه را چنین حسن و جمالی است یا صنعتی غیر در این اشعار بکار برده گفتند او فوق التث که اظهار داشته و صحبت او با علی در جبهه کمال است خلیفه مال زیاد برای او فرستاد و پیام داد که به استغنائش این اموال صنایع حسن و جمال خود را محفوظ و محروس دار تا ضایع نشود

## سلمی الثانیة

جاریه ابو عباده البصری است و ابو عباده از مشاهیر مجیدین شعر است اسلام میباشد و سلمی الثانیة جاریه او از اماء شاعر و کثیره کتب بود و در کتاب بدایع البدایه ابن ظافر مکتوب است که بحتره و قوی خواست این جاریه را خریداری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت و مقسم آن را از سلمی بخواست

من لم یحب حب فی صغری فصلا واحد و نه علی کبر  
من نظر شقه فارقه و کان مبدا هواه من نظره

سلمی از جمالی ابیات ذیل را بنظم آورد  
لولا الفتن لمان من کد مزل لیلیا یزید فی فکره  
ما ان له سعد فبعد باللیل فی طوله و فی قصره  
الجسم یبلی فلا حراک به والروح فیما اری علی اثره

و سلمی غیر از سلمی بنت عیس الحنفیه که ترجمه حال او گذشت اسم پازنده از صحابیات بوده که یکی از آنها سلمی خادمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و وفا بله اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها و جناب بر اہم ولد حضرت رسالت پناه میباشد و مشاور الیہا را صفت دختر عبدالمطلب از او کرده و زوجہ ابو رافع الصخانی بوده است و سلمی یکی از زوایات حضرت امام حسن علیہ السلام و یکی دختر شیخ محمد الجزری است که در علم فقه و حدیث مهارت داشتند و از پس پرده بطالاب درس سپید آده و از طریق

مکتوب

## خیرات حسنا

۹۵

مکتوب زاهد که سلمی خانم دختر مرحوم علی بن یاسا از دیوان محترمه ابن زمان بحسن خط و ادب مکتوب است و از خیرات حسنا شمرده میشود

## تبصره

از اطلاعات ادیبه معلوم میگردد بلفظ سلمی آنکه این کلمه اگر بضم سین و بر وزن حیل باشد از اسماء و جمال است و اگر بفتح سین باشد از اسماء نساء میباشد و در بعضی اشعار بلاء تصغیر بر آن افزوده میگردد

گفته اند

ابو نواس کوید

اینها المدعی سلمی هواها لست منها ولا فلا فظفر  
ایمان است فی هواها کواد الصفت فی الجفاء ظم ابصر

و این دو بیت در حق کمالی است که مثل بعضی از اینای زمان ما بدون علم بدعوی بر میخیزند نظیر آنکه باسم لیلی گفته اند که و کل یذعی حبنا بلیلی و لیلی لا نقر لهم یذاکا و از اشعاره که باسم سلمی گفته شده و حل آن بر آید بالاندر است

این است

فارسک الی سلمی بان الثمن مشغوفه

فما جادت لنا سلمی بر نیجیر و لا فوفه

یعنی برای سلمی پیام دادم که عشق تو قلب مرا گرفتار است او از لاوتم جوابی نداد و بایده است که اعراب چو اینکشان اہام دست خیرا با سبایه حلقه کنند چنانکه سرو نوک ناخنهایم پیوند و بدست تلخ انکشان اہام دست راست زنند اشارہ بوعده است و طریقه عیال اہل اہل میشود و این عمل را از نیجیر گویند و فوف بفتح فاء بمعنی رد کردن باشد از است و عمل آن اینکه سر ناخن انکشان اہام را بر ناخن انکشان سبایه داخل نموده بر زور آنها میکشند پس زنجیر و فوفه اسم هله میگردد بمعنی نعم و لا ماقبول

ورد



# خیرات حسنا

۹۶

ورد و میگویند سالن قاف عقی بجز ولا زنجیر یعنی من از فلان چیز  
نواستم نه بقول خواهر شاه ناره که نه برده آن

و این دو بدنی با هم یکی از جای است  
ایستاد شربت لیسر یکی بخت عینای من خوف التناهی  
تفاوتش لودیع فحالت چه بودی که نبودنی آشنایی  
و عجز از سیاق این نظم استنباط میشود

## سلیله

زنی است عارفه و در نفحات لائش نوکر او شده مولای او خواججه محمد  
نام بوده و در هفت سال که داخل ملکیت مشاوالیه شده یعنی او  
و مادرش را میزبان کرده بعد ها بعضی خوارق عادات از وی مشاهده  
نموده خواسته است او را از ادکت خود قبول از ادوی کرده هفت سال  
بخدمت مولای خود استغفار داشته در چهارده سال که در گذشته  
بهر حال عرفا او را دارای مقام ولایت میدانند

## سلیله

سلیله بنت خطاب از صحابیان و مادر عمار است که از صحابه بسیار  
در حدیث اسلام قبول ایمان شرف کرده بدین جهت مشرکین او را عدا  
و شکنجه کردند و آخر الامر بجزیرة ابو جهل شهید شد بنا بر ولایت  
این امیر این زن اول گوی است که در اسلام به عبادت شهادت فایز شد  
و شهادت او قبل از هجرت حضرت خدیجه ثاب مدینه منوره است

## سوره بخت زمعه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و اله و در خضر زمعه بن قیس بن  
عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی القریظی  
القاسریه است که پیش در آنجا شاموسین بشمار آمد حضرت رسالت  
پناه به بعد از وفات حضرت خدیجه و بر و این صاحب قبل از نکاح عائشه  
در مکه معظمه و از آن روی فرمودند در حال آنکه چندان جوان نبود و با

# خیرات حسنا

۹۷

تا او را خلافت خلیفه ثانی بنا بر ایت شیخ محمد الدین در مسامرات  
از سوره بخت زمعه فقط این حدیث روایت شده است

## سوره بخت عماره الاله

از فضیله نایبیتان و از محبتین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است  
که در بخت صفتین حضور داشته و برادر خود را بخت معارفه قشوق  
میکرد و این ایات را میخواند است

شمر کفعل ابیک یا ابن عماره يوم الطمان و ملنقی الاوان  
واضر علیا و الحسین و هط و اقصد لهند و انبها لھوان  
ان الانام اخو النبی محمد علم الهدی و مناره الایمان  
قد لایجوش و سرانام لواء قدما با بعض صارم و منان

در حکایات را بخت بخت معارفه و بخت در او را خال این زن برای حاجی  
نزد معاویه آمد معاویه به هین اشعار را خوانده گفت یا ابنه الاسد  
تو بد که در روز صفین با بر شمرها برادر خود را بخت با من نمر غیبی  
مخبر بخت میبودی حالا نزد من آمده سوره گفت بلی امیر المؤمنین مثل من  
کیان حق اعراض نکند و دروغ را و سبیل کار خود قرار ندهد معاویه  
گفت چرا چنان میگردی گفت بخت بخت بخت علی علیه السلام بر این  
گفت که معاویه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المؤمنین علی سلام  
الله علیه و شرحه مبطوط در مکس و ثنای آن حضرت بگفت (والفضل  
ما شهدت به الاعداء) سوره گفت یا امیر المؤمنین مخبر فرما که چه عرض  
کردم گفت بگوئی گفت تو امر و زبر مردم حکم را و آنچه بر آنها رود از نیل بد  
تو مسئولی و اگر در حقوق خلافت افترا و تفریط رود از تو سوال کنند  
پس بدان که گمان تو که بوی خود تو مستظرف ندی چشم حقاوت در مقابل میبند  
و زبان خود را در حق مادر از در اندام و التحقیر می کنند و بیخ و بن  
مادر را بر اندازند و مادر را پامال می کنند از وقتیکه این اوطاه بطرف  
ما آمد و حال مادر ابکت و اموال مادر را گرفت و اگر مادر عالم اطاعت

و انقیاد



# خبرات حسنا

۹۸

وافتیاد نبودیم هر اینه بغدادیان از ارتع میگردیم و افتادار و اینکا

دانشین چون کلام سوده با اینجا رسید معاویه منعبر شده گفت مرا بقوم و قبیل خود نهد بید بیک سوده بیک بیت و این دو بیت بخواند

صلی الله علیه و روحه فیرضی فی العدل مکتوبا  
قدما لفتح لا یغنی به بدلا ضار بالحق والایمان مکتوبا

معاویه پرسید آن شخص گفت علی بن ابی طالب علیه السلام است معاویه گفت از کجا میدانی که علی تا ابن حد عدالت داشت گفت از آن میدانی که روزی نزد او آمدم و از ظلم یک نفر را به شکایت کردم او فوراً آن را بر معاویه فرستاد و معاویه حکم کرد فرما به بنویسند که اموال سوده و ابابو رد کنند و در حق او بعدالت و قنار کنند سوده گفت یا امیرالمؤمنین این مرتجع در حق من نه است یا عیسی و قوم مرا نیز شامل است معاویه گفت تو بکار خود پرد از بقوم و عیسه چه کار دارد سوده گفت یا عیسی اگر من لخصاص را نشنیده باشم سباج شناسم و دلیل دنا من خواهد بود اگر عدل خلیفه عوی نه باشد نه هم مثل یک از عیسه خود به این حال نمیکنم معاویه گفت حضرت علی علیه السلام شمارا عادت داده است که نسبت به سلاطین بجزای و جوارت رفتار و سخن بکنند و این گفته آنحضرت که فرموده است

ولو كنت بوابا على باب جنة

لقلت لعمري ان ادخلوا اسلام

شمارا مغرور کرده است پس حکم کرد فرما به بر طبق میل و مقصود خود نوشتند

(مقصود از این اوطاه برین اوطاه است که از جانب معاویه به بالشکر به ما مورعین شد که آن ولایت را از تصرف عامل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که عیسی بن عباس باشد خارج و منزع سازد)

سوسن

# خبرات حسنا

۹۹

سوسن

برع بعضی اسم مخدیره غطفه ماد حضرت صاحب الزمان و امام الاو و الباقی بحال الله تعالی و عیبه سوسن بوده اما چون بقول حق و صانع و جبار است که خرب و گس باشد در حرف فون ذکر آن معطر میباشد انشاء الله تعالی و در اینجا بر ماست که تنبیهی به اشارت نمائیم

پس از هر گونه اظهار مخالفت یا مؤلف کتاب مشایخ التاء در ضمن شرحه حال سوسن عباد ائمه مشاهده نمودیم که بنفیران و تحیرات او این استیلای به جمل و غرض و زمان بجا که افتران مغرضین که در شوق عیسا میلین جسد داشتند و معاد ان ملل اسلامیه را برای پیشرفت کار خود قوی به عظیم می پنداشتند بیشتر بشیر بود تا بکارش و گفتار آنان که امری صریح عالم اسلامیت و ادوات اتحاد و موافقت و نیک بعضی هدایات که اسباب مخالفت و منافرت است میدادند از بجا نهایت فتنه و حاصل شد و اگر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدستان صبیحیم و در کسب جامعه اسلامیه و اتحاد ملل مقتدره نبودیم بجهت بود و برهان احادیث شریفه و آیات محکمان قرآن و روایات و اسناد که علای فریهن بدان اسناد است و مبتنی ضلالت و رشاد لیستک من هلك عن بینة و یحیی من یحیی عن بینة خلاصه آن منظور و مقصودیم دهان دالت و با هنر از زبان خاموش نشک دیده را ندیده انگاشت و سر حقه مشایخ را بگذاشت

سید بن عبدالحکیم

دختر عبد الرحمن بن الشیخ ابی العجیل است که از بطن جوهره بنت هبته الله که نرجه خال او گذشت متولد شده مشارالیهها محدثه بنت محدثه مشیلا

سیدة الحلیة

از اعیان زمان صالح الدین صنف است و مصنف مشارالیه در کتاب عنوان النصر که حاوی تراجم احوال شاهیر آن عصر است ذکر کرده از نموده

این





## خبر ات حنا

۱۰۰

ابن زن در علم فقه و حدیث مهارت داشتند و چون نام اصلی او شهیده  
میباشد در حرف شین شرح حال او بیاید انشاء الله

### سید

دختر قائم با امر الله ابن القادر بالله است که بیست و ششمین خلیفه از خلفای  
پنج عتاس بوده و طفل بیک سلجوقی او را از بیج غوره لکن قبل از زفاف  
طفل بیک در گذشت و چون طفل بیک محمد بن میکائیل بن  
سلجوق اول پادشاه سلجوقی و بر خراسان و عراق و آذربایجان اسپیل  
یافت و در سال چهار صد و چهل و هفت هجری بمغداد رفت و با خلیفه  
قائم با امر الله بیعت کرد و خلیفه او را سلطان دکن الدین مین امیر المؤمنین  
لقب داد و در سبک ملک رجیم دیلی را طفل بیک از تصرف در بغداد گرفت  
نمود و خود را ایتا استقلال برافراشت برادر مادریش را هم بنای طغیان  
گذاشت طفل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند و کارا بر اهرام را بنا نهاد  
در این او ان یعنی در زمان غیبت طفل بیک از بغداد بسایر کس از امر او  
دیلم درین بلاد تسلطی هم نداشتند قائم خلیفه را محسوس کرده خطبه بنام مستنصر  
علوی خلیفه مصر خواند و خلیفه در محسوس قائم طفل بیک نوشت و از او  
خواهش نمود که بمغداد آید و وی را از آن بلیه برهانند طفل بیک متوجه  
بغداد شد و بسایر چون این خبر شنید بکربلا و مینا را شعله که بسایر  
خلیفه را با و سپرده بود قائم با امر الله را با استقبالی طفل بیک بر و چون طفل بیک  
موکب خلیفه را بدید پیاده شد و شرط زمین بوی بجای آورد و پیاده دزد  
و کار با قائم روان شد قائم گفت اگر بنا دکن الدین و ظاهر این است که این  
لقب درین وقت صمیمه القاب طفل بیک گرفته در هر حال خلیفه و طفل بیک  
بمغداد آمدند و این در آخر بقعه سال چهار صد و پنجاه و یک هجری بود  
و چون قائم ناز دیگر بقوت طفل بیک بر همدان خلافت گشت و امشاق کامل  
از وی هم نداشتند در سال چهار صد و پنجاه و چهار سید و دختر خود را بنی  
بطفل بیک داد بعضی گفته اند طفل بیک سیده دختر خلیفه را خواستگار شد

و خلیفه

## خبر ات حنا

۱۰۱

و خلیفه از قبول فراوانت ایاد است عمید الملک کنیز وزیر با کفایت طفل  
بیک قائم ناز را از بیج غوره و بیک از عقد و نکاح طفل بیک با سیده بطرف  
و در روانه شد که در آنجا با بیج غوره از دکن لکن قبل از وقوع در هشت ماه  
و رمضان سنه چهار صد و پنجاه و یک طفل بیک بعثت و عاقبت در گذشت

### سید

مادر مجدالدوله دیلی از آل بویه بوده و چندگاه زمام حکمرانی و سلطنت  
بدست داشت و بنی بن اند چون فخرالدوله دیلی در گذشت پدرش مجدالدوله  
که صغیر بود در کس بجای او بر تخت سلطنت نشاندند و مادرش سیده  
کریمه غافل بود امور ملکی را کفالت و رسیدگی می نمود و بدین بخشش  
و عدل و انصاف سیده مادر مجدالدوله مشهور است چون مجدالدوله بیست  
ببلوغ رسید در مهام و اعمال با مادر بجای رفت پدر اخت سیده از وی بر حید  
و بقلعه طبرک رفت و نیم شب از آنجا حرکت کرده بکربلا شتافت کذب  
حنویه حکمران کربلا شتاب استقبال و تکریم را بجای آورد و با  
عساکر انشان در ملازمت سیده متوجه کربلا شد مجدالدوله بمقائله  
مادر را مدتها معنای دستگیر شد و سیده باز مستغلا بحکم الهی پدر اخت  
و همت بر آبادی بلاد و رفاهیت عباد گاشت خود در پس پرده می نشست و با  
وزیر پسر اسطوخودوس می گفت و با سفراء سلاطین معاوذه می نمود و کلمات  
سخنیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیر نزد سیده  
فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه و خطبه بنام من و اگر نمیکند اناء  
جنگ با شما سیده در جواب گفت تا شوهر مرزنده بود خیار من بکرم اگر من  
سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویش ندارم و میدانم که سلطان  
محمود در مدعا قائل است و میداند که کار جنگ را بنا بر بیست فتح و شکست هر دو  
ممکن است اگر بمن غالب آید بر بویه زنده غلبه کرده و این هنر نیست و اگر مغلوب  
من شود از من بیهوش شکست خورده و این برای سلطان تنگ بر و کس است ان شاء  
بمقائله نا من اقدام ننماید و من بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکنم

گویند



# خیرات حسن

۲۰۲

گویند چون سلطان جواب سیده از ابلیش شنید تا تلوت تبر کرده گفت  
سخن سنجیده و در دست است تا بداند این حضومت در گذشت خلاصه پس  
از آنکه سیده روزی چند به استغفار حکومت کرد که بکر انجشید و  
با و دیگر افسار یافت و او سر مجدالدوله نهاد اشا با زعمان اخینار بدست  
سیده بود و او شمس الدوله برادر مجدالدوله را حکومت همدان داد و او چهر  
کا کو به را بحکم الحی اصفهان فرستاد و ناسیده زنده بود بر رونق و نظم  
ملک مجدالدوله می افزود چون او در گذشت فوت هرچ و سرچ کش  
طنداد را و ایل سال چهار صد و بیست و هجده سلطان محمود غزنوی به لشکر  
بمراکز کشید و این مملکت را استیلا کرد و مجدالدوله و پسرش اسود را با خواص  
او بکشت و مقتیداً بفرزین فرستاد

## سید

از جوانی مختصن بالله عباسی بوده و شعب نام داشت چون مقتدر بالله  
از بطن او بوجود آمده بخلاف رسیدن از جلوس پسرش بمسند خلافت او را  
ستیکه لقب دادند افا بکر از چنگ مقتدر مخلوع و مقنول شد و مادرش  
سیده از فاهر بالله صدقات زیاده دید

## سیرین

خواهر مادر قطبیه است و مادر قطبیه و خواهرش سیرین را مقول میسند  
برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و آنحضرت سیرین  
بهستان بن ثابت بخشیدند و عبید الله بن حشان از بطن او بوجود آمد و  
خود مادر قطبیه در سلسله زوجات مطهرات حضرت رسالت پناه  
منسلک گردید و ترجمه حال مادر که بیاید انشاء الله تعالی

# حرف و شاد

شادن در اصل بمعنی اهواره است که شاخته و آمده و از مادر خود میجست

شد

# خیرات حسن

۲۰۳

شده باشد و اعز اب بعضی از جوانی را با بن اسم نامیده اند و از آنجمله است  
شادن چاربه اسحق بن نجیح که بحین خلق و لطف نظر مشهور بوده و در حق  
موسیقی و نظم شعر مهارت داشت چنانکه اشعاره بلزاکه از شایع فکر و طبع  
خود او است در مجلس خوانده و اهل مجلس آمده و شش نموده است

خلی تکامل به نهان حسنه	فرهی بهجته و ناه بصله
و التمس ظلم من فرند جنبه	و البکر بغریه شفا تو خده
ملاک الحال با سره فکا ثنا	حسن البریه کلها من عنده
یارب هب لی وصله و بقاءه	ابد افلاک بعاش من بعد

یکی از اهل مجلس بعد از آنکه بخود آمد گفت ای مادر حسن و جمال و صبا و حلا  
غیر از تو کیست که این اشعار را بتوان باور اجمع کرد و خواند شادن در جواب  
گفت

قَالَ بَحْتُ نَالِي عِيُونُ كَثِيرَةٌ  
وَأَضَعَفَ عَنْ كَلَامَةِ حَبِيبِ الْكَلَمِ  
شاد به

یکی از معنیها همانند کورد را غایب و از خواننده ها سلسله عیای پیروده در  
متولد شده اگر چه پدرش از اولاد سادات بن قوی معروف به بنی ناجیه و از احرار و  
اما چون مادرش کثیر میبود و پدرش نیز فرزندی او را انکار می نمود در فکد  
رقیب افتاد و بقول او از دین به فرخند و خاتون از بی هاشم او را مالک  
شد و تربیت کرد و معلم برای او قرار داد و اخرا لامر مملوک ابراهیم بن المهدی  
کرد و در حق موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شد  
و تفصیل بقیث و از ادبی او در جلد چهارم کتاب غایب مکتوبات

## شاعر الکلیس

لقب حفصه الزکونیه شهر ادبیه که اندلس است که شرح حال او پیش نگاشته شد  
چون در نظم شعر به طوله داشت و کمال اشعار را حاصل نموده و از بابیان

لقب ملقب شایسته اند

شاه سلطان

اسم



اسم چنگ نضر محمد زده از نهایی با عصمت عثمانی است از آنجمله است خبر  
سلطان سلیم خان اول که زوجه لطف پاشای صمدی اعظم بوده و عمر که از چنگ  
از ادت داشته در محله داور پاشای اسلامبول مسجد جامع و خانقاهی  
پناه کرده است و بعد از آن خانقاه را مدمر کرده و در صحنه آنجا  
مسکون است که چون لطف پاشا در حضورش بود و چنانکه باید پاشا  
سلطان و فقار عین محمد از منصب زاور عظمی معزول شد و مابین زن و  
شوهر فقر بوق گردید

یکدیگر پیکر شاه سلطان دخر سلطان سلیمان است که تکیه شاه سلطان واقع  
در محله ایوب (اسلامبول) را او بنا کرده  
در تاریخ جو دت پاشا و در جلد هفتم صحایف الاخبار میگوید که شاه سلطان  
نیز اسم دخر سلطان مصطفی خان ثالث بوده و مشارالیه ابدادت و زهد  
و اخانت فخر اورد که گریه ضعیفا اشتها دارد و بلای بعضی اینها

خبریه است  
شجر الدر

ملکه مصر و از مشهورات است از درجه کینیم مقام عزیزی رسید  
این زن شریک نژاد بوده ملک و پادشاه و الفداء اسمعیل ایوبی میگوید که  
گفته اند شجر الدر از منیه بوده نه ترکیه هر حال تواریخ قطره مصر و غیره بر اخبار  
و ترجمه وی اشغال دارد کینش ام خلیل است چهره از سلطان ملک صالح  
نعم الدین ابوالفتح ایوب فرزند به خلیل نام داشت و این خلیل بود که در گذشت  
و ملک صالح شوی شجر الدر برادر ملک عادل سیف الدین ابوبکر است و  
این سلسله را اگر ادوات به میان کنند و ایشان زمانه لا بد که مصر و شام  
و بین بلغیرها پادشاهی کرده اند و خدای تعالی بداند این سلسله میفرمودند  
سلطان صالح الدین یوسف بن ایوب که در الحقیقه اول ابن سلاله است  
میتوان گفت نامش در تواریخ فرنگ پیش از تواریخ اسلام است و خطاها  
و حروبا و از شدت شهرت ضرورتا شارت نیست وجه الواقع اینها

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوب شوی شجر الدر حکم انصر اخذ کردند  
و اصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقه هکارتیه از اگر ادا ایران زمین  
و بلده دین منشای ایوب پدر سلطان صالح الدین و شیرکوه هم وی از  
اعمال اذربایجان میباشد شیخ قلی الدین مقرریم میگوید که چون در سال  
ششصد و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در کباب برتر و داد بر سر شهر  
دمیاط آمده افتخار باغیلب صاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب  
ایوبی که سلطان وقت بود مرخصی داد و مشورت داشت و مدافعت  
در زمان دیمت دمیاط و در حرکت آمد و قتی که محل موسوم به اشوم طناع  
و سپید مضر او شدت کرد و در گذشت شجر الدر که در صحبت و کباب بود  
تدبیر مردان نمود و در اخفاء موت سلطان اهتمام تمام و روزی دو کس فرستاد  
تورا شاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن که فاطمه طلب کرد و بجهت طریق  
انشار فوت سلطان را مسکود نموده بود که نا حضور تورا شاه تمام نکالید  
ارد و برقرار سابق بجلای آمد و طعنات و کاردان اران در کلبه هر روز  
بدرگاه میامدند و سناط سلطان کشته میشد و تمام احکام و اوامر قیض  
و لبط و محل و عقد و شجر الدر خود مباشرت میکرد و امور سلطنت را بشخصه  
اداره نموده بود لاجرم بر زبان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیگفت  
و از دور و نزدیک آن حادثه را مستحکم تمام نرسانید و اگر شجر الدر این  
تدبیر بکار بندید بود جمیع اردو مسلمین با جمال لشکر فرنگ میگردید خلاصه  
چون تورا شاه مکتوب شجر الدر را قرائت نمود و از ماجرای مطلع گردید که  
نیست ماه رمضان از حصن که فاطمه برده حرکت کرد و قتی که بدین شورش رسید در قلعه  
دمشوی تخت سلطنت مصر و شام جلوس نمود و آن روز و شب بدین هفت  
و رمضان سال ششصد و چهل و هفت هجری بود آنکه از قلعه دمشق خارج شد  
و در صالحه منزل کرد و از آنجا با جماعت ملک مصر هفت نمود و در بیت و یکم  
دیبعده بمشوره رسید و شجر الدر جمیع وظائف حکمرانی و تکالیف و کداریا  
از او گرفت و تورا شاه که ملک محکم لقب یافته بود و اکران و تقویض نمود



و بی ملک معظم سپهر ناسوده پیش گرفت و در ندر وقت و صلاح مملکت  
خطا کرد و بجزیره را که در آنوقت عده لشکر جبره عسکر بود ندهد بید نمود و  
هنگام آنکه لشکر لشکرالدرویش را به برخلاف مامول پیش گرفت و او را تحریف  
هم کرد و اموال و ذخایر و اخبار پدید خویش از وظایف میبرد تا شجر الدرد  
بنو امده کن نزد حربه فرستاد و خبر مراد را بر باد داد و خود نیز بر  
سلطنت مصر و شام حاکم بود خلاصه این واقعه آنکه سلطان ملایک  
نجم الدین ایوب که در احوال خود را رعایت فوق العاده کرده و در و این  
دولت خود اخل ساختن ایشان را بر سایر طبقات توکرتقدم بخشیده نام ایشان  
بجزیره گذاشته بود و شمار آنجا عت را از هفتصد و پنجاه الی یک هزار نام  
فروخته اند و تمام ایشان ترک کرده بودند و همین جماعت اند که بعد از سلطه  
کردن به (سلسله ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت عالیه  
عبار نشاند و در آن همین بجزیره و جهت این ترک بود که چون ملک  
صالح نجم الدین ایوب مذکور بترک و بجزیره بصره و برادرش ملک  
عادل خرج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کاپی از پیش  
نبرد لاجرم جمیع سپاه و اعوان و اخصارش را گداخته شدند مگر هشتاد  
فقر از غلامان و جز بدتر که نژاد با جماعت از خواص اصحاب که عدل ایشان  
به بیست نفر رسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجر الدرد در کرد  
محبوس گردید همچنان محبوس گردید و از حدود و حواله آقایی خود  
مفارقت رواندا شدند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس  
خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفاداری و غل شناسی و منظور هم  
داشت و در سلطنت خود آن جنس را از بیعت همی فرمود و عده ایشان  
بجز بداری و بیعت کرد و آنها را خاصه و بطایفه خویش قرار داد و چون مرگ  
در بار و دلته را از قلعه جبل بقلعه روضه نقل نمود این کرده را با خویشین  
در داخله قلعه فرستاد و اسم ایشان را بجزیره نهاد

متکمل

متکمل بود در سید تخت نشینت با این جماعت که هر یک تیر اما رت و سپه  
و نهایت استیلا و بیطایدی را در کار نهاد و لای بهر سانی که بود بد اساء و اغاز  
نمود و هم شجر الدرد را با انواع و عیب تحریف و تهدید کرد لهذا شجر الدرد  
با کبراء امراء ایشان مکتوب فرستاد و ضمن آن چنین بر نکاشت که شما دیدید من  
بعد از فوت شوئی خود چگونه ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان  
و توطئه امری ناجیه مقام افدام و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شنیدید  
هر روز مرا به شک و هلاک می بینید و در هر اس و وحشت می افکند جماعت غایب  
که بعد از و و مالک رقابت خواجه دو کدشت خویش در تفرقت و تقصیر و  
حظون و مکانات با غایتون مذکور جهت جامع داشتند اینها را اسخا نکار  
نمودند و با یکدیگر هم عهد کردند در بیعت و تمام محرم سال ششصد و چهل و شش  
هجری ملک معظم قورانشاه بن ایوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او رسیدن  
سلطنت سلسله اگر ادبی ایوبی در دیار مصر با فقر اضطرر رسید بعد از آنکه  
هشتاد و پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم می نمودند  
و زمان پادشاهی ملک معظم در ملک صالح نجم الدین ایوب چهار ماه و یک روز  
بود و بجزیره حسب الموضع چون قورانشاه را کشتند شجر الدرد را پادشاهی  
برداشتند و در تمام ملک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او را در  
مطابق احکام و فرامین دولتی چون توفیق می کرد بعنوان والد خلیل امضا  
میهن نمود و نفوس سکه او با این عبارت بود (المستعصمیه الشاهین مملکة السیله  
والله المنصور و خلیل خلیفه امیر المؤمنین) و جماعت بجزیره در همین سوه عسکر  
که بر سر فزکان بودند پناه گرفته و کشتارها نموده بودند و غایت هم ایشان  
مدینه مدینا طار اشرف آمدند و از برکنش و اد مقدم سپاه فرنگ چاه اسد  
هزار اردینار فعلیها گرفتند و در تمام صفر اردوی سبیلان از منصور و سکه  
کرد و عزیمت قاهره نمود و در وقت سپرد هم صفر طبقات سپاه و نیز مکان دولت  
حسب العاده بر او مملکت شجر الدرد قسم یاد نمودند و شمار آنها بعد از ملاحظه  
اداء تکلیف از لشکر دجال مصر جلایا بقتل یافت گرا به و خالی نقیض نواخت

و احوال



واموال بسيار و نفوذ بيشمار در آن روز بخشش نمود و به چون خور سلطان او  
 بشامات رسيد اهل آن محک منکر شدند و در اين باب شام با مصر برآه موافقت  
 رفت و شاميان ملك ناصر صلاح الدين يوسف بن عز بن صاحب حلب اطلب  
 کردند و هم منيعهم عثمان بن خليفه از بغداد با آن ملك منصور فرستاد که  
 اين چه را می بينيد است و عطف ضعيف کردند بر ابريك مملکت بزرگ از ميل  
 پادشاه داده ايد و در اين وقت جماعه عجميه امير عز الدين ابيک ترکيا و صالحي  
 که از معتبرين ايشان بود پس ارايه انتخاب کرده و برای پيشکاري ملکه  
 بر کردند بودند چون خبر بخافت مردم شام و مدنت خليفه از عراق مصر رسيد  
 عاقه سپاه مصر بنبر از مقام دولخواه ملکه عصه الدين ام خليل شجر الدر  
 اغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشارالها امير عز الدين ابيک سايق  
 الذکر بشرف ازناشود اختيار کردند و پادشاه خود را بوي تقويض نمود  
 و تمام مملکت استقلال او در سلطنت ديار مصر هشتاد و روز بود و عز الدين  
 ابيک را در شهر ربيع الآخر سال شصت و هجده و هشت هجری الملک المعز  
 لقب داده با شعار و موکب دستکاه و ططراق سلطنتي سوار ساختند  
 و اين اول ظهور دولت اقبال مالک است در مصر و اين ابيک قريه  
 سال سلطنت کرد و در آن مدت جمیع ازماليک را خواهر نمود و جمعيت ايشان را  
 پراکنده ساخت و غلاون و بيمبر که هر دو از مشاهير شيعان مالک بودند  
 و هم و بعد ازاين سلطنت رسيدند از خوف ابيک شام که بخت دوم  
 کرد بوي بيشمار از ستمکاره و غوغا و بوي بقتل آمدند تا آنکه شجر الدر  
 بقتل او اقدام کرد و در روز چهارشنبه بيت چهارم ماه ربيع الاول سال  
 شصت و پنجاه و پنج در حاکم جام جام نوشيد و جهت اتمام شجر الدر بقتل  
 شوی خویش آن بود که بوي کشتند ابيک دختر بزرگوار الدين لؤلؤ صاحب مصر  
 خطبه کرده است و عز منرا و جت او را در غيرت شجر الدر از اين معنی در حاکم  
 آمد و بک زود که ابيک از چوکان باز به باز گشته بجام رفت سخي چو شجر را  
 که غلام محسن طواشه (خواجگه سرا) بود با جگي از خدا بجام فرستاد تا که

اورا

اورا اتمام کرد و در دهان شب نکشت و انکشت و اورا نزد امير عز الدين عليه  
 کبير فرستاد و بفرمود تا بسلطنت مصر برآيد اما عز الدين جز آن نکرد و چون  
 اين داستان انداخته عافت غلامان معز الدين ابيک مقول قصه قتل  
 شجر الدر کردند و عافت ابيک صالحه که در بغداد آن ملك صالح نجم الدين ابونفيع  
 سايق شجر الدر بود و بخت و حمايت او بر خاستند پس او را کبر و بکر  
 سلطنت خود را بدين عليه بن ابيک قرار گرفت و او را الملك المنصور لقب  
 داده و در حلب که پانزده سال انعمش گذشته بود بجای پدر نشاندند و  
 شجر الدر را اندازد و السلطنه بکبرج احمر فضل نمودند و خدا امر و اگر با شجر الدر  
 برقتل معز الدين ابيک هداستان شده بودند بردار کشته شد و سفي  
 جوهره که سر کشته قتل بود فرار کرد و بعد از چنگ بدست افتاد و مثل سابق  
 بدارنده شد و عاقه صاحب بناء الدين عليه بن جناح را نيز که وزير شجر الدر بود  
 بپاسيانان دولتي سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دينار از او  
 مکرفتند و بعد از چنگ مالک معز الدين ابيک با هم متفق شده علم الله  
 سخي حلي را که پيشکار و انا بک ملک منصور عليه بن ابيک کرد بده بود  
 بکرفتند و بجای او اکای مستعرب صالح بن انا بک که فرار دادند و در  
 شانزدهم ربيع الآخر هين سال شصت و پنجاه و پنج شجر الدر بقتل آمد  
 و جسدش بخارج ريج احمر افکنده شد پس نقش او را بمنزاري که خود در نطفان  
 حيوتش ساخته بود حلال دادند و بخاک سپردند

شراحي

بروزن سراقه زني بوده است از قبيله همدان که در حضور حضرت امير المؤمنين  
 عليه السلام اقرار بر نمانوده و رجم شده است و شراحي محذره بوده است  
 مگذا بام سهله

شرف خانم

بنا بر سطورات تذکره فطین دختر نبیل بیک از نژاد شيخ الاسلام  
 عاشق افندي است که صاحب کا بخانه و از شعراي علما بوده مشارالها شاعره

اديبه



خیرات حسنا

۱۱۰

ادبیه و فاضل منا جانیه است که در کنگره فطین مسطور شده و صورت آن

از قرار ذیل است

یا الهی دلم مستحق احسان الیه	کرم و لطف که حقده فراوان الیه
نعمت مرثیه مناجات و سنا بشارت	سبب مغفرت این بود بوال الیه
اکلام نیک و بد بخیر و شر با الحاح	بیلد بر و علم لدن بیخبر بوال الیه
جمله ادب کمال که نظر نکرده بلام	نقد و وار لیه نقصان بوال الیه
وزن و معنی در کمال و عارفان	شعر بی منتخب خسران بوال الیه

الحق این زن را مرثیه های عینا ز است که زور و بوان او محبوب میشود  
قول شد در سال هجری دویست و بیست و چهار اتفاق افتاده است

(بومشاق) شریفه خانم

منسوب بایالت لوبین است صاحب طایفه و مال مردم آن بوده و بمرثیه  
و در شهر نموده چنانکه در اوراق و صفایف ذکر او کرده و گفته اند این  
زن در جنگ منتظر که طاعینان بر ناحیه لوبین اسپتال بهم رسانید بودند  
مانند ابطال بجال داخل میدان قتال شده چندان را بدست خود بکشت  
و در ازای این هنر دولت عثمانی مبالغی انعام بایک قطعه نشان بجهت  
باوا عطا کرد و این در بیست و دوم ماه شوال سال هزار و دویست  
و نود و سه بود

مشهد

دختر محمد بن الشیخ علی الترمکلی است که در علم حدیث مهارت داشته  
نزد عبد الله بن علی الصهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انبیا  
این حجره کمر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات  
نموده است

سغانین

بنابر مسطورات کتاب تربین الاسواق این زن از زوجات متوکل خلیفه  
عثمانیه بوده و کمال با جمال اینا ز نموده شعرهای شیرین میسروده بدینش

از کتبشها

خیرات حسنا

۱۱۱

از سیدهای سنا کن در یک از درختان بر شام و خود کشتیش زاده و وقتی  
منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بیاحت باغات و درها  
استغاثه داشته گویند متوکل بفری بایک از اندامی خود بدو برگشتن  
دو آن بر سر میرد رفت و او را دید و مقشون صباحت و ملاحت او کردید  
از بدوش پرسید این دختر را نام چیست گفت شغانین خلیفه کشتای شغانین  
قد در آب برای من بیاور شغانین گفت سید آیه کرد را بخت است از  
دریا چرات و لا بوقت شایست اگر بخت خود میتوانستم شمارا سیراب کنم  
بلا مضایقه آن را فدا میکنم پس از آن سرعت رفتن را بفرموده اب کرده  
او در خلیفه اشارت بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید انگاه خلیفه  
بشغانین گفت اگر من تو را خواستگارم کنم را خیر خواه شد او گفت  
اگر این مهر حقیقت داشته باشد و قال آن چون حال از آن هر اسیرندار  
البته قول شاعر را شنیده اید که میگوید

گفت بی تو او اهل لامرجیا  
تمت ملک صرت عدا  
این ذاک التور عند الذلایه  
صا رمی تجنبنا و نبوا

متوکل طوری بطرب آمد که نزد یک بود از شوق حایه بر تن چاک کند بعد  
از آن بشغانین گفت امروز بکار دیگر میرد از و با من باش که درم در بند  
مهرقت شغانین او را بفرزد بر و بر کرام و احترام بفرزد خورد  
و شراب آورد چون متوکل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد عشا الیها  
عودی برداشت و بنای تعنه را گذاشت و ایات ذیل را بخواند  
یا خا طبا من الموده مرجیا  
رو بوجد اولک لاعنه طبا  
انا عیلة طوال فاشرفی اسقنی  
واعدل بکاسک عن جلیسک اذایه  
فدوالذی رفع السماء ملکین  
وترک قلبی فی هوالک معذبا

از این اشارت بمل و رغبت او بمتوکل معلوم شد و بر غضب خلیفه بدین  
دو آمد و خلیفه او را از ویج نمود و محبوبه و گریه ترین زوجات متوکل  
گردد

شغناء



# خیرات حسنا

۱۱۲  
شعشع

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلا از قبیلہ بنی اسلم و بقول از  
ظایفه بنی اسلم که بود عرب بوده حسان با و مابل و مفنون که دیده او را  
برین خواستند و ام فراس دختر حسان از بطن این زن بوجود آمد است

شعوانه

از قراری که در نفحات الانس مولا ناجا می مکتور است و چنانکه در طبقا  
امام شعرانی نگاشته شده این زن که در او الخمرات درویم هر چه زندگانی  
میپسوده دادای مقام ولایت بوده زنان و ام و عطر و ضیعت میکرده و  
به الحان خوش سخنان مؤثر میگفته از فرط دوستی بنی امیه که پسته و میگفته  
سبل من از است که آنقدر بگویم که در دیدگانم نمائند پس از آن بدرجه خود  
از چشمانم جاری شود که در بدنم عضو نمائند که خون در آن با نه مانده باشد  
زهاد و اهل مجلس او حاضر میبشده اند از اکابر اولیاء الله فضیل عیسی  
بزیارت و ملاقات شعوانه میرفته و از روی فیوضات قدسیه آن محضرا  
مینموده در ملازمت مشارالیه کرمیه بوده است و قوی از میسر کند  
توان خدایت و مصاحبت شعوانه چه دید و محله فیض رسیده در جواب میگوید  
از وقتیکه من با این سعادت نایل کشیدم حاجت من از دل من خارج شده  
بجست روزی غم نخورم بزندان اهل دنیا بنظر من محلی ندادند و مؤمنین  
حقیر و بیفکند نمی بینم بالجملة شعوانه در سالیک صد و هشتاد و هفت  
هجری در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما و او سرای

قرب پیش گرفت

شعب

مادر مقتدر بالله عبا می است و پیش در عنوان ام مؤمنی و در تحت لغت  
ستیزه ذکر این زن شده از جوار ام ولده معتضد خلیفه بوده پس از جلوس  
پسر مقتدر عیسی خلافت بر سینه ملقب شده در او اخر عمر علت  
استغنا او را غرض کردیده و پس از وقوع خلع و قتل مقتدر مرخص او

ستیزت

# خیرات حسنا

۱۱۳

شدت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در کچین خانه  
فاهر بالله خلیفه او را احضار نمود و از راه غرض طمع باز او را بیداری او  
پرداخت و سر از پرو را او بخت وفاقش در سال سپید و بیت میل به  
واقع شده و در صاف در مقبره که مخصوص خود او بوده مکفون شده

شفا خاقون

ام عبد الرحمن بن عوف و بن عوف بن عبد بن الحارث بن زهر از سادات  
هنگام ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
این زن نزد حضرت امینه بنت وهب بوده و علامت بود که خانم پیغمبر را  
که عبارت از خوارق روحانیه و عالایف عجیبه نورانی باشد در مشاهدت  
مشادکت نموده بدینچست اسم او در کتب سیر مندرگور است

شفا

اسم دو نفر صحابه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی شهمه شدا  
و او شفا بنت عبد الله بن عبد شمس القرشیه العدویه و صاحب رقیه فله  
است که در زمان جاهلیت برای دفع ناخوشی سرخج را بخلک منفر میخواند  
و شفا یف عبد الله در رعایت احترام و اکرام سیدانام حضرت رسالت  
پناهی صلی الله علیه و آله نهایت مباهلت آمیخته بوده و آنحضرت در خانه  
مشار الیه قبول میفرمود بنابرین شفا فرشته مخصوص وجود مبارک آن  
بزرگوار در خانه خود تربیت داده و آن فراتر در خانوادہ شفا بود تا فراتر  
آنرا بگرفت در نایب کمال در آنجا که ذکر سیر عیسی نماید مکتور است  
که شفا بنت عبد الله چند تن را در راه دید اهدا نمود و زم قدم بر میدارند و  
طوری سخن میگویند که موع غیشود و حرکات آنها بجز حرکات رنای کاران  
شبهه است پس سیدانها چه کنند گفتند اهدا کنند گفت کان والله  
عمر از انکم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا اضرب اوجع و هو والله ناسخا  
یعنی بخدا قسم هر وقت سخن میگویند حرف او شنیده میشد و گاه راه رفتن

بهرت



# خیرات حسنا ۱۱۴

بشکرت قدم منیر و هنگام زدن بدر و میاورد پس او را اهدا حقیقی بود  
(مت) شفر آ

دختر سلطان مصر ملک ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجه امیر  
مصر و دارالتشقر یعنی خانه ست شفر آ یک و قوی از انبیه غالیه  
مصر شده میشته و مقبره در خط خود ذکر آن کرده است مشارالها  
روزی شنبه بیت و هشتم ماه جمادی الاول سال هفتصد و نود و یک  
هجره در گذشت است

شفر آ

دختر مسلم بن حلیه الطایفه و از زوجات عبدالملک خلیفه اموی بود  
بقول ابن اثیر جزیه مادر پدر این شتر ادختر عبداللہ بن جعفر الطائی  
میباشد

شقیقه

اسم مغنیه است از عرب و او دختر عباد بن وید بن عمر بن شیبان است  
این بیتی که در دیوان خاسر دیده میشود و میگوید  
لو کنت من مازن لم تشج ابلی  
بنو اللقیطه من ذهل این شیبان

میباشد بجای بنو اللقیطه بنو الشقیقه شود چه مشارالها منظور است  
نه بنو اللقیطه و نه بنو الشقیقه از مناسبت نیست که بگویم بنو اللقیطه و بنو  
منسوب بدختر هم هستند که حدیثه بن زید در سائے که جماعت و خطه مردم را  
هلاک می نمود پیدا کرد و چون لقیطه از النفاط است النفاط بمعنی پیدا کردن  
و دریافت نمودن باشد با بن اسم معروف شد حدیثه تعینش و جستجو کرد  
و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مروان نام داشت و  
چون از نگاه داد و رسانیدن قوت بدختر خود عاجز شده بود او را  
نموده حدیثه لقیطه را خواستگار پی کرد و عصم او را بر بی بختی داد و او را  
او معروف به بنی اللقیطه شدند و این در اوقیانوس مکتور است

شقیقه

# خیرات حسنا ۱۱۵

شقیقه

صحابه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شوهر بنت مالک  
القطایبه میباشد و این مرد خواهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم بیعت کردند

شکر ناپاره

از زنهای است که مضاجعت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی را داشتند  
و برای سلطان داستان نقل میکردند بعد از حد خود تجاوز نموده و در امور  
ملک مدخل کرده و بیوسط اتباع و کما از خود از مردم رشوه ها گرفتند  
و فقره مطلب شکار شد و ابتدا مهد علیا کوسم والد او را تعزیر و تنبیه  
نمود و بعد ها مرانیه دختر سلطان معلوم و مکتوف گردید و حکم فیه و  
اخراج بلاد و ضاد رگشت روز سیم ماه جمادی الاول سال یکم از یونجه  
و هشت بود که شکر ناپاره را غفلت گرفتند و در قافیه گذاشته مجریه ساقی  
بردند و از آنجا بر ابریم نفر کردند گویند احد اغانام ما مؤخر اخرج و ایضا  
او محمل مزبور بوده و چون پیغمبر و فاکهان او را گرفتند و حرکت او شکر ناپاره  
تخرج راه نداشت با احد اغانا اظهار کرد او ششصد افجه باو داد شکر ناپاره  
چون نظرش یکم تنبیه نمود مسطوره افناد از خوشحالی دامن احد اغانا اوسید  
و هر دو بیکر دو آمدند بالجمله بعد از نفی و تبعید شکر ناپاره حکم شد اموال  
او را بطور مصداق ضبط کنند در خان والد (اسم کاروانسرا نیست)  
اسامبول در اطلالی شان زده صندوق اموال او پیدا کردند که همه  
ملوا و خواهر و سیم و زو بود از خانه شکر ناپاره هم دو بیت و پنجاه کیک پول  
نقد و اجناس بسیار برین آوردند و چون جمله مال او را بحضور سلطان  
ابراهم بردند نهایت تعجب شده گفت هم کار پیش من قم می خورد پول شام  
شک ندارم بپن چه میکنی از ویدست آمده همه اینها مال من است

شکایت

ادبیه بوده است اندکی منسوب به شکایت بر وزن حلب و آن ابایی بوده است

در بیان اجل



# خیرات حسنا

۱۱۶

در سال دیر با و میافان محل نا شهر قطبه که در آن وقت پای تخت  
اندلس بود هفت میل است آیم ادیه مشا و الیها معلوم نیست هفت  
معیّن است که اهل شایک بوده و از ابیات مسطور در ذیل که از نتایج افکا  
شکسته است درجه فصل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تیکه المیون الالبیه و لقد ادعی ان الحجاده ناکیه  
یا قاصد المصرا الذی به رجی به ان قدر الرحمن رفع کراهیه  
نادا الیهم از او وقت بیابیه یا راعیا ان الرعیة فانیه  
ارسلها هملا ولا مرغی لها وترکها غلبا لتباعد الغادیه  
شایک کلا شایک کانت حجه قاغادها الطاعون نارا لعاویه  
حافوا و ما خافو عقوبه ربهم والله لا تخفی علیه خافیه

## شموس

اسم چهار نفر صحابه و یک از زنان انصار است که ابو محسن القضا به با و شوق  
داشتند و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او نایل گردند رجبت خان شمس  
در غار به که میباشند تن بعلک کرده که گاهگاه از وزنه ها آغاز  
روی معشوقه خود را به بند و چون این دولت او دادست میداد این شعر

## مجنونان

و لقد نظرت الی شمس و دق لها حرج من الرحمن غیر فلیل  
اخر الامر ان شمس شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس  
نظر کرد و پوشیده نیست که ابو محسن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور  
اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصرار به بشری بخود داشته  
و او است که میگوید

اذا مت فادقی الی جنب کره  
ترقی عظامی بکده و فی عروفا  
ولا تدفنی بالصله فاستجی  
اخاف اذا ماتت ان لا ادوها

عمر

# خیرات حسنا

۱۱۷

عمر او را چند بار حد شرعی بخورد و سودی نداشت و در شادی که از او  
در کجک فادسیه بظهور رسید مشهور است و سعد بن قاصیر از آن جلالت  
و مردانیکه او را خواست و قوی بردار ایا او حقیقه قوی کرد یا نکرد خدا داناست  
در سرکان قوی که آن از منتهای امکان شمرده میشود بظاهر قریه هزاره  
است کو بند قبر ابو محسن است مگر جای است که زبان صفا باشد و بهار  
و نابسان حضرت اشجار و اراضی و جویان میاه و انهار و وضع جبال  
تمشای بنظر هامیرسانند که نکاشته و رسم کرده بی است در دو فصل مزبور  
قرب چهل نفر در پیش بر سران منارجای دارند و با صلاوح خودشان حال  
به کنند و غالباً چون آنها را دست ربه بلعل و مایه نیست با سیر خانی  
ساخته و سجاد در زیر درختی انداخته بچمال بر میزند و از پیر و توان  
گفت که راستی آن منار قبر ابو محسن است چه این وضع ظاهر از میل باطن  
او خبر میدهد و اهل سرکان و قوی سرکان در ویشتهار اسوده دارند  
چه بنیبر اغیانند و اعانت فقر را طالب

## شموس بنت قیس

مادر اتم المؤمنین سوده بنت زکریه بوده است که فی القضا یف

## شمس الملوك

دختر ناصر الدین محمد بن ابوالهیم بن ابی بکر بن یعقوب بن الملک الفاد  
بوده و در انباء ابن حجر و دیگر و فیات سال هشصد و ستر ذکر  
اوشده مشار الیها محدثه ایت نشامیه و از زینب بنت الکمال روایت  
کرده ابن حجر و از اجازه دانشمند وفات او در ماه شعبان سال  
مذکور اتفاق افتاده است

## شهباز

دختر شهباز خان دنیله از بزرگان ایران و امیر صاحب سلطان بوده  
بزبور هنرها ادا است و طبع خوشه دانشمند و باعی مسطور در ذیل ادر  
مکح مرحوم حسنعلیه پیرزا ابن خاقان معفور فتحعلی شاه طاب تراه

کلمات



# خیرات حسنا

۱۱۸

گفتند است

شهرزاده حسن دلیر و لشکرش کربان  
شهرزاده خوب روی شهر بن سحران  
درباغ شهیدهای خوار و سربازان  
در کشتن خسرو و کل با سربان

شهادت الکاتبه

شهادت بنت ابی نصر احمد بن الفرج بر عمر لایری است که در علم و درایت  
و حسن خط و کتابت مشهور و در علم حدیث ماهر و عالیتر الاسناد و بجهت  
علو اسناد او خلقی کثیر از او حدیث نموده اند جدا علاوه او عمر  
لبوزنگری معروف است این خلکان گوید شهادت از ابو الخطاب حضرت  
احمد البطریق و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة الثعالی و طلحة بن  
محمد الزبیری و ابو الحسین علی بن الحسن بن یونس و ابو الحسین احمد بن عبد  
القادر بن یوسف و محضر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشافعی و امثال آنها  
از مشایخ و فضلاء ما ششم اخذ علم کرده و اجازه گرفته و از بنی بشار  
استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه گرفته اند هم در آن عصر  
صیبت آنها را و بر اکاف و افطار و سبکده بود پس از آنکه ستش از خود  
سال نماز کرد و روز یکشنبه سیزدهم محرم سال پانصد و هفتاد و چهل  
هجری در بغداد داعی حق را بپیکر اجابت گفت امثال پدرش ابو نصر روز  
جمعته بیت و سیم ماه جمادی الاول سال پانصد و شش و صد و گذشت

است

از اعیان ادبای عصر شهادت الکاتبه بک علی بن محمد بن محمد ابو الحسن الدیلمی  
که بجهت انساب و به المغنی لامر الله از خلفای عباسی ثقه الدوله لقبی  
و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکبیر و مد رسیده و از آنجا که  
اینها ملازمت خدمت ابو نصر پدید شده و ادانشه طند امثال الیه  
شهادت را بر بنی باو داده و ولادت ثقه الدوله در سال چهار صد و هشتاد و پنج

هجری

# خیرات حسنا

۱۱۹

هجری و وفات او در روز سه شنبه شانزدهم ماه شعبان سال پانصد  
چهل و نه اتفاق افتاده چون در گذشت در کمال فائز و کمال داشت و زادش  
کردند بعد ها که در کمال اشرفات نمود ثقه الدوله را نیز از آن خانم نقل  
کرده هر دو در یک محل دفن نمودند

شهادت

بنت عمر بن احمد بن هبة الله احمد بن محمد بن جرادة العقيلي الحلبي است که بیتی  
حلیه مشهور بوده و پیش ازین در حرف سین اشارتی بدان رفت در حلیه لقا  
شیر شد و بیت هجری در حوزه درس فاضل کاشغری حاضر شده و از او  
اخذ علم نموده و از ثابت بن شرف و سایرین اجازه گرفته صلاح الدین  
صفی در کتاب عنوان النصر گوید استاد من علم الدین نزد سید حلیه  
شهادت کرد و خوانده و می گفت مشا را الیه برای ما از حدیث مشهور شیخ حافظ  
ضیاء الدین عیسی بن بدر بن عبدالموصلی روایت حدیث نموده و غیر از او  
کیا ز حافظ مشا را الیه نقل حدیث برای ما نکرد و وفات سید حلیه  
در سال هفتصد و نه در ملک اتفاق افتاده گویند این زن بعد از  
وفات برادر خود قاضی محمد الدین از دنیا اعراض نموده دیگر لباس

فاخر نبوشید

شهادت

در جلد ششم اخای ابو الفرج اصفهانی گویند شهادت مادر ثقه مغنی  
که ترجمه حال او در حرف عین بیاید و او جاریه و خواننده مشهور و ولید

بزیاد موی بوده است

شهادت

دختر بن جرد پادشاه عجم از بزرگان زمان عالم است حق تعالی او را بیتی  
عظیم اختصاص بخشیده که امامت او در کمال او قرار داده و نه امام معصوم  
که هر یک در عهد خویش فلک عالم امکان بوده اند و اینک و الیه ایشان  
حضرت مهتم و عود و خلیفه الله فی الارضین و مجتهد علی الخلق الحسین است

از برای



## خیر الخصال

۱۲۰

از نژاد آن بانوی کرم بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن محدثه  
عالمیقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الشاجد بن علی السلام گفته اند  
و ان غلاما بین کسری و هاشم  
لا فضل من نبطت علیه التمام

او بنا بخر و علماء فارغ را اختلاف است در اینکه حضرت شکر نانو  
و سایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده بآن اسیری صوری  
که از هزاران ازادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضی گفته اند  
در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند  
و حکمی که در آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را معین کرده اند  
گویند و قتی که زنان و دختران اهل مدینه شنیدند دخترهای  
پادشاه عجم را وارد مدینه میکنند همه بقا تا بر پاهای معابر رفتند  
و در راه تحسین اذن شوهران بسیار به از نوان مدینه صداها  
بمخشدند و هر یک از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از  
وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات بر جود کسری در عهد  
خلیفه ثانی مدینه رسیدند بر این اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها  
تقوم میباید کرد تا هر کس را غیب آنهاست بمحاکم کنند تا تقسیم شود  
حضرت شهر نانو از آن حکم متاثر گردید و بر بنای علای خویش خرد  
پرویز بر بنان پهلوی بد گفت که اگر او بنا را رسول خدا صلی الله علیه و آله  
تو همین نمیکرد کار با اینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی عید الت کمان  
کرد با و دشنام داد و از در طیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی  
صلوات الله علیه فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجز خود پرویز  
نفرین کرد و حکم الهی در حق اینگونه بردگان که از خاندان بزرگ باشند  
غیر این است که ضار در شد مگر بغیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
که اگر کسی هر قوم را گرفتار دارد یا ایشان را شاهزادگان فارس میباشند  
حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباشد و داشت خلیفه

گفت

## خیر الخصال

۱۲۱

گفت پس کتیف حیت یا ابالحسن فرمود خود ایشان را اختیار میباشد  
تا هر کس را بر کتف بدندان سهم او در غنیمت محسوب گردد و در بعضی از اخبار  
در مقام مابین حضرت شهر نانو و امیر المؤمنین سلام الله علیه محاوره  
گذشته است و لوی که در بناء مشهور واقع در کوه سار مابین جنوب  
و مشرق است و لوی که در بناء مشهور واقع در کوه سار مابین جنوب  
و مشرق است در کتف معتبریده ام که در آن مجلس میان آن اسیران  
و خلیفه مسلمین سلمان فارسی مترجم میگردد و مطالب از طرفین معلوم  
میداشت و مفهوم میباشد و هم در کتف خوانده ام که امیر المؤمنین علیه السلام  
از دختر بر جود پرسید پدرت چون وقت را نامساعد بد و اقبال نادر  
زوال یافت چه میکرد گفت میکردم چون بخت برگردد هلاک درند بگردد  
از ادب و کرامت الدینا کان الحنفی و التدریس بآری حضرت شهر نانو چنانکه در  
اخبار بسیار رسیده است بحال نفاس در کتف رضوان الله علیها و  
اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبد الرحمن بن الجوزی گفته است زبید  
یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت  
سجاده را بر کتف خطی است شیع و غلطی فاحش و محمد زهنی فتنه مؤلف  
مجموعه مشاهیر النساء در ترجمه حضرت شهر نانو میگوید وی دختر آخر  
اکاسره ایران بر جود است که در فو حات زمان خلافت عمر نادر و خواهر  
خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلام او را بگرفت و  
استیلا نمود و از او علی بن الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع  
الاکبر از روستای جلیله و صحیفه اخبار و مشارق الانوار مندرک و راست  
که بر جود سده دختر داشت یکم بعبد الله بر عمر و دیگر به محمد بن ابی بکر  
و دیگر به حضرت حسین بن علی علیه السلام صحبت و هم بگردد از آن دختر  
که در خانه عبد الله بر عمر پسر فاروق بود سالم بر عبد الله و ولادت یافت  
و از آنکه در خانه محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه  
بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیه السلام بود حضرت سید الشاجد

زین العابدین



# خیرات حسن

۱۲۲

زین العابدین علیه السلام ظاهر گردید و چون این ستر بزرگوار که از سادات تابعین و فضلاء آن طبقه میباشد در علم و ورع و اقران فائق گشتند اهالی مدینه که از امتیلا و سراسر ای و اسفراش جواری احترام از داشتند سپید روان کار و غیبت نمودند

و در بعضی از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیه السلام غزاله یا سلا یا سلا فریاد اسم سله نوشته شده و منافا به نخواستند داشت زیرا که شهر نایو اسم اصلی آن محدثه و غزاله و سلامه و غیرها اسم عربی اسلامی است و مخصوصا معنول بلکه مستحب است که بردگان را تعیین اسم میدهند و نایو مجاز میگذازند و حضرت شهر نایو را بعد از آنکه در صورت نسبت با سلاما سکت بردگی داشت اگر چه در معنی بر سر ازاده پرده که مقدم بود

و شهر نایو را  
شاه مجاورش  
زنان نیز خوانده  
اند

## شیماء

دختر حلیه سعد بن شیماء خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و محبت مفراط به آنحضرت داشته و از آنرو گفته است یا ربنا ابوقحیحه محمدی حتی از او یافقا و امرها ثم اراه سیدا مسودا و اکبت اغایه معا و الحمدا و اعطاه عزرا و ایدوم ابدا

مشارا الیها هم زمان شباب و کولت و هم او از یثرب و نبوت و هم یا غلبه و فتح و غیره و حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و از جوزه مسطوره در ذیل را در وقت کودکی آنحضرت بمجهت مشغول ساختن آن بزرگوار سروده

هذا الخ لے لم تلده اخی و لیکن من فکل لے و عقی قدینه من محول معقی فانه اللهتم فیما بنی شیماء معقی خال دار است و لقب مشارا الیها بوده اسمش حدافه نایب امارت

# حرف الصاد

صاحبه

# خیرات حسن

صاحبه الجمل

اشاره بغایت است و کلام مجز شام حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خطاب بزوجات مطهرات کرده فرمودند لیت شعبه اینک صاحبه الجمل الادب تخرج فنیضها کلاب الحوب و در وقت عمل که نزد اهل خبر معروف است رجال بنی ضبیه این رج میخواندند

نحن بنو ضبیه اصحاب الجمل ننزل الموت اذا الموت نزل و الموت احل عندنا من العکل

چون غایت در وقت عمل بر کشتن زنی که عسکر نام داشت سوار بود و خصوص همین وقت از شتر را به او اهدا کرده بودند آن وقت را وقت الجمل و عایفه

## صاحبه الجمل کشته اند

آنچه از اقوال ارباب سیرت نقل میشود صاحبه الروایه لقبی قبیله بنت ابی صیفی است که در دیار باستانی جناب عبدالمطلب خوالیه دیده و از آنجمله او را صاحبه الروایه گفتند و یکی عاتکه بنت عبدالمطلب است که او نیز خوالیه در دیار باستان و از آنرو با بر لقبی عاتکه

## صاحبه النعامه

گویند زنی فقیر و بیگانه در احیاء عرب بوده که اهل قبیله او را کفالت می نمود و اندر روزی و صحرای شمر مرغی بدید صحنی غلیظ که از اصغر و کوچک خورده و کلوی او را گرفته از حرکت باز مانده و خوا سپیده زن بیچاره گمان کرد شتر است او را گرفته با صحر خود بدید و بقیله آمد شادمانه کان به او از بلت گفت بعد ها در هنگام نفل و کوچ بهر امانت شما عتقا نخواهم بود خود شتر به بیعت آورد و احوال خود را با آن حل خواهم کرد و زبیرا در مت شافوا هم رفت پس از آن باز بطرف شمر مرغ متوجه شد اتفاقا شمر مرغ آن لقمه کلوی را بلع کرده و راحت شده خود را بفکری از کیندها ساختن و رفتن بود ضعیف چون اینحال بدید بمالک تعجب و شاف

نماند



# خیرات حسنا

۱۲۴

بماندم شمر مرغ از چنگ او رفته هم از امانت اهل قبیله محرم گردیده بعد از آن هر کس میخیزد که قابل اعتماد نبود اعتماد می نمود با و می گفتند امانت کساجه التفاته یعنی قوم مثل آن زنی که بشمر مرغ اعتماد کرد و او را بکشتن مثل شد و نظر بقایید به شرح مزبور نکاشته آمد و الا از موضوع ما خارج بود

## صاحب

در سرای یکی از شاهزادگان فرزندان خاقان خلداشیا رفت علی شاه خطاب ترا خواند بود که است صاحب طبع که صاحب تخلص است و از اینجا و عفت و صفات حسنه ستوده اند اما ترجمه حال او را بد رستی نکاشته همیشه گفته اند کمال و دانش عینیت داشته و خطر اخوی می نوشنه لطف طبعش از اشارش معلوم میشود این سه شعر از دست

غم نیست که از حسرت بسیار تو مژدم

لطف نشود کم ز تو مقصود من این بود

زلف در روی تو هر کس که به بیند گوید

آتش هست که باد و در آید بپخته آمد

جان و ایمان برای عشق و است جان و ایمان برای عاشق نیست

## صاحب بن الملحق

از احفاد ابن الملحق الشافعی و دغری شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه

بن الملحق است که معروف است ترجمه حال او نکاشته شد

صاحب بن الملحق را صاحب الحرام الهنا نیز گفته اند و از اشیاء امام پیوسته

بوده و مشار الیه در کتاب المجمع ذکر او نموده و گفته است این زن از حد خود گذشت

حدیث کرده در سال هفتصد و نود و پنج هجری متولد شده و در قمار صفا

سنه هشتصد و هفتاد و شش و شش و شش و شش است

## صاحب

زوجه ملک حکم مستنصر است که از مال و اندلس بوده دارای عقل و درایت

و در انجام مقام سلطنت صاحب خیرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور

# خیرات حسنا

۱۲۵

در امور ملک مدخله می نمود و اکثر ارکان دولت و کاو که از ان طوعا از امر و نواله او اطاعت کرده از فرمان او سر می پیچیدند چون شوهرش ملک حکم مستنصر و کدشت و پسرش شام نامه که ملقب به الموقد باقیه گردید بر سر هر سلطنت نشین چون پانزده ساله بود و بدرستی از عهدده سر خطیر و کار بزرگ ملک داری بر بنی آمد آرای منا و رجال دولت بر آن اتفاق نمود که صبح از جانب پسر خود نیابت سلطنت داشته باشد و او حکم را از اداره کند و او با بن شغل شاغل گردد اخ و کارها را باو بچسباید لایق ساخت در نایب اندلس بنمای مجید را از این زن نموده اند

## صدقه فادین

دختر محمد افند پسر عبدالرحمن افند فادیه زاد داشت که در سال یک هزار و

هشتاد و هفت وفات کرده و در جوانی او به امیر بخارا که در ادویه قویس (در اندلس)

واقع است بخارا رفته این زن از ادب و مهارت اسلامبول شمار می آید و در اهلش

نظر به داشته و صاحب جوان اشعار و بعضی آثار پیر از آنکه پدرش در خدمت

بقضاوت اسلامبول مامور شد در محل معروف به ایوب معروف و وفات

کرد دخترش صدقه فادیه بن قطعه ذیل زاد و ناریخ فوت او نشاند نمود

فادیه زاد افند آمد بجل عمره جهان

اغلب به آنک ایچون مائید و با نسل بلجا

دید به ناریخ و فاتی قره صدق آنک

فادیه زاد به اعلا ایدم اولر مکان

بیست و پنج سال بعد یعنی در سال هزار و صد و پانزده خود صدقه فادیه الله

قادین هم در کدشت و ناریخ فوتش را (صدقه فاضل) گفتند و در

حرف الف و دعوی آن امه الله ذکر به از او شده و قطعه نیز از افکار

ایکار او درج نموده است

## صدوق العذریه

از فرار به کرد در جمع الامثال مسطور است صدوق العذریه دختر شیخ بود

حلیس



## خیرات حسنا

۱۲۶

حلیه نام از قبیلہ بنی عذرہ و او است کہ گفتہ است (لانا فیل فی ہذا ولاجل)  
و این گفتہ مثل شد و شرح آن از اینقرار است کہ صدوق العذرہ در تحت  
ازدواج زید بن الاخنس العذرہ بودہ و زید از زن دیگر دختری داشت  
فارغ نام سنا کرد و خانہ دیگر و قبتکہ زید سفر کردہ در غیبت او دخترش  
فارغ نام کہ جای از اہل قبیلہ کہ موسوم بہ شیب بود سہ و شصت ہجری  
و شرب بر یک از شترهای زید بخود سوار میشد و نزد شیب میرفت  
زید در معاودت از سفر خود در عرض او بگاہی بر خورد و کاهن بہ اہل  
فہانید کہ امر بہ خلاف عصمت در خانوادہ نواقع شدہ و بد چون بخانہ  
رسید بغضب بر صدوق پدید و بدگلے خود را در حق او بوجہی اظهار  
داشت صدوق کہ از کار فارغہ با خبر بود داشت کہ امر بر زید مشہد  
برای دفع اشتباہ و برائت ذمہ خود گفت لانا فیل فی ہذا ولاجل و  
معلوم نمود کہ مرتکب خلاف فارغہ بودہ است نہ او از اوقتان کلام  
مثل کردید و در مقام برائت ذمہ استعمال کردند و یکی از شعرای  
عرب گفتہ است

وما ہجرک حتی قلت معلنہ لانا فیل فی ہذا ولاجل  
اگرچہ بسیار ہے از شعرای عرب این مثل را تصحیح کردہ اما بقصد توصلا  
الدین صفیہ احد مجوب شہاب ابو الشاء محمود از عہدہ نظم و تصحیح آن  
بر نیامدہ وی میگوید

استغفر اللہ ابن العبد صفیہ من برہ و هو طول اللہ فضل  
من خاتم عدتہ و اطلع فیہ فی الجود لا یوہ فیض المثل  
ابن الدہ برہ الا لاف یتمہا کو اتم الخیر من برہ الا بل  
لو مثل الجود سرخا لاجلہم لانا فیل فی ہذا ولاجل  
و مؤید الدین ابو اسمعیل الاصفہانی المعروف بطغریہ در فضیلت خود  
کہ بلائیمہ الخیر اشہارہا و گفتہ است  
فما الاقامہ بالبر و ذل لا سکے بہا ولا نافعہ فیہا ولا لاجلہ

و صلیح

## خیرات حسنا

۱۲۷

و صلیح الدین شایح ابن قصبیہ و شیبہ در شرح ابن بیت صدوق را  
عدو بہ مینویسد و این میان است باقول صاحب مجمع الامثال و الصدوق  
مینویسد و این نیز با گفتہ صاحب قاموس کہ فی الف لام ضبط کردہ مباینت  
دارد

و صدوق نیز یک از مشاہیر نساء باجلالت بودہ و از ہجری با اعظم اشکا  
داشتند و با پیغمودہ از در رجالہ نکاح عمرو بن حمران الجہلی در آمدہ است  
صفوئ

از ادیبہا اسلامبول شمارہ آید و از قرآن و مسطورات مذکورہ فطین خبر  
محبانیک یکک و زو جہ شجری موسوم بر فتن یک بودہ ایات ذیل در  
تذکرہ مزبورہ از و بنظر رسیدہ در اینجا نکاشته شد

دوشہم در دم دخی بر در دہ کو کل آہ سکا  
پنہ دوشدک بکن بر در دہ کیم ایواہ سکا  
باغلا یوب زلقی ابلہ بو کچہ محکم طوبدم  
اسک دیوانہ دیدک ای کو کل اولناہ سکا  
نجر زواہ مجازہ کیکہ جکین یاہو  
بیلبہر طوغریہ بو لہ حضرت اللہ سکا  
دون کور و بحالہ کر کو بی ایندک انشا  
غالیا ابقتر اثر آہ سحر گاہ سکا  
صفوئاد از دلک کھسہ بہ اظہار ایتہ  
کون او لور یاردم اید ریدل کاه سکا

صفوئ در سال ہزار و پنجاہ و ستہ ہجری وفات کردہ و مقبرہ پدرش  
در ایوب مدفون شد

## صفیہ بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن ہاشم بر جد مساف از خانوادہ نبوت و تہم خضر  
حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ بودہ است او حضرت خدیجہ و عائشہ  
و سلماء



# خبرات حسا

۱۲۸

واسماء ذات الطاقين والعجايز الجنة يعني برنان هشت گفته اند صفيقه  
خلاف خواهرهای خود اروی و ام حکيم البيضاء و امير و بره دست از وضع  
جاهليت کشيد و پيرود بن مبین گردید و بود ناسال بيستم هجرت در آن سال  
در خلافت عمر در گذشت ابن زن ادبیکه و عافله و اهل فصاحت و بيان  
بوده و در حرف الفقه و عنوان اروی ذکر کرده از و رفت حضرت عبيد  
الطلب اشترده خبر بوده همه اهل شعر و فصاحت و در آخر عمر پديد بشارت  
وی هر يك قطعه مرثيه برای او بنظم آورده اند و قطعه صفيقه عبارت است  
از ابیات مسطور در ذیل

ادق لصوت ناخه بلبل	على رجل بقارعه الصبيد
فما كنت عندك لم دموعي	على خدي كخدا الفريد
على رجل كريم غير وعل	له الفضل المبين على العبيد
على القياض شبيه ذي النجا	ابنك الخير وارث كل جود
صدوق في المواطن غير نكر	ولا شئت المقام ولا سبيد
طوبى الباع اروع شيطنة	مطاع في عشرينه حميد
رفيع البيت ابلج ذي فضل	وعيث لنا سر في الرق الجود
كريم الجدل ليس بدوي صنوم	يروق على التود والسود
عظيم الحلم من نصر كرام	خضامه ملاؤنه اسود
فلو خلد امر فلديهم مجد	ولكن لا سبيل الى الخلود
لكان محلا آخرى اليك	لفضل الجود المحب التليد

و از بدایع اشعار صفيقه ابیات ذیل است از منتخبان باب المدايح و بوا

حماكه

الامن مبلغ عه فرشا	فقيم الامر فينا و الامار
لنا السلف المقدم فاعلم	ولم توف لنا بالفكر نار
وكل منا قبل الاخيار فينا	وبعض الامر منفضة و غار

بعقيده بخواه از شر اح صفيقه ابن ابیات را در خرچ و تفنن بنویسیم

بر بنو امیه

# خبرات حسا

۱۲۹

بر بنو امیه یا یوسفیان در مقام تعریف گفته است و چون عرب در جاهلیت  
عادت داشتند با قومی که عهد می بستند اگر آن قوم نقض عهد می نمودند  
آتش سوزانیده دور آتش با لعن و نفرین میکردند میگویند و لم توفد  
لنا بالقدیر نار

باید دانست که عرب انشاء آتش را دشمنانه و هر يك را اسبه بوده از آن جهت  
نار القاتل و نار الاهیه و نار الفری و نار الاسد و نار الصید و نار البض  
و نار الاشیق و نار القاتل و نار المولود و نار الفری و نار الفری و نار الفری  
عهد و خوردن سوکند در حضور و دشمن میشد و گاه مذکر کرب را آتش سپا میشد  
و آن صدا میگوید و اسباب تحریف میشد لهذا آنرا محمول هم خوانده اند و نار  
الاهیه اعلان ظاهر شدن یاران بجنگ بود و نار الفری آتش ضیافت که  
در مهمانی اشراف و محض اعلام بنطاق می افروختند و نار الاسد آتش بود که در  
گذشتن از جنگهای شیدا را غار بن و دشمن میگردند که از شر آن در زمان  
ناباشند چه شیر آتش میبرد و از پیشت او را راهب گفته اند و نار الصید  
برای شکار بوده که چشم غزالان خیره شود و نار البض بجهت پیدا کردن تخم  
شتر مرغ و نار الاستطار در هنگام استقرار و دشمن میشد با بنو نضع  
کرد در جنگهای بدو و کوشهای کارها یا بنیهای آنها را خدایا درخت  
سک و عشرت سیر شاخه ها را افروخته بیهوش ها و زو کوه و بنی صعب  
میدروند و آن اشغال را با لعمان بوق تفال میدهند و مترقب نزول یاران  
میشد ندود و بیت مسطور در ذیل از بن عادت و قلح و ذم آن حکایت  
میکند

لا در در رجال الخاب سعيهم  
اجاعلانت بيقورامسكته  
و شعور مسطور بد بل نیز از همین مقوله و منی از بر اینست که کارها و خسته  
در سالی که خشک سالی بوده نایز وجود سک و عشرت بخیه کشیده اند و آن  
شعرا بر اینست

سک



# خبر ات حسن

۱۳

سلم ما و مثل عشرها غائل ما و غائل البقرة  
غائل انت که اسباب عیله کرد و عیله پیچیده و درویشی است ابو عبد  
عبدی که از آن علم ادب است گفته من خود معنی این بیت فهمیدم و  
نرگیزه ایدم که فهمیده باشد و این را ابره شام در معنی الیید در باب  
زایده بیان نموده است و مشاغل است در این باب هست که خارج از قصد  
ماست

صفیه مرثیه که معتقد بر ای حضرت رسول صلی الله علیه و اله دارد و از آن  
جمله است منخبر مرثیه که احمد حلاون میگوید در نالیف خود که متعلق است به  
و غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و طبع کرده در کج نموده و آن  
ایر است

الا یا رسول الله کنت رجلا ثنا و کنت نبیا و اولی الناس قیما  
و کنت رجلا هادیا و معلما لیکن علیک الیوم کرم کا کایا  
قد فی رسول الله اخی و خالنی و عی و خالنی هم صفیه فایا  
فلو ان ربنا لاس ابغی نبیا سعدنا و لکن امرکا طایفا  
علیک من الله السلام تحیه و ادخلک جنت من العذرا  
و را ضیاء را آخر شعر آخری اشاره است بر آیه شریفه و سکون یعطیک  
و نیک فخری که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله در نزول این  
آیه میباید که فرمودند را چه عیش و شوم یک نصران امت من بعدا بهجت  
مغذیب شود

از قرار یک در اسد القامیر و اصایر نکاشته شده صفیه باند از وجه  
خارش بن حوب براد و ابوسفیان بوده بعد از وفات او براد حضرت  
خدیجه الکبری عوام بن خویلد او را فریج نمود و زهر بن عوام و سناپ  
بن عوام از بطن او بوجود آمدند و سناپ در عهد صبی چون بکارها  
طغولیت میکرد اخ و صفیه را راحت نمیکرد است لهذا میفرمود  
و سنی الشائب من خلف البحر لکن ابوالظاهر زبا و امر

و مقصود

# خبر ات حسن

۱۳۱

و مقصود از ابوالظاهر زبا است که در کتب ما این سبک کبر و لا خود  
مکتبی با ابو عبد الله کردید و با رعا الله زبا است که بکنه شدت و قوت باشد  
و قویر مضمر بر است بعد از وفات عوام چون امرش بیک و نادیده بر  
مستقیما بصفتی راجع شد گا هو او این که مؤدب شود و طفل بن خویلد عم  
ویر که بعد از عوام ولایت زبا را نیز داشت به صفیه عناب کرده گفت که  
خود را که ایضا و نمیزند و با این طفل بقتضی دارد و او را جزوه دبل را  
در جواب بنظم آورد

من قال لا بغضه فقد کذب و اتما اضربه لکی ملب  
و یضرب الحیث و بانه بالسک و لا یکن ذل الخبا بعب  
یا کما مانع البیت من مخرج

و در صورتی که کذب یلب مقنوع الوسط است مضموم بودن خاء فی حان  
و از قبیل کتب عربی است و شعر منبتی که میگوید  
انا فی الکتاب ابر الکتب فمعا لکرام امیر العرب  
اثباتک و جرات صفیه چون فصاحت و بلاغت او مسلم بوده ابو ابر کوب  
اول زب که از زنان سلیمان غزا و بختا کرد صفیه بود در وقت خندق که ازا  
و قعد الاخر این که بکند بعضی از تنوان و صبیان در دین حصار به از  
حشان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانند یک نفر بود دشمن در اطراف حصار  
و او میرفت صفیه بحشان گفت بیرون آ و این بود که را بکش که میرسم قور  
خود را با ما و انما به کند و صد مرغا و ارد آورد و چون مردان ماهی و در  
مقابل دشمن هتند احد از آنها کفر نخواهد شد و گوی بر آمد او استخلاف  
مانخواهد آمد حشان که مردی که جرات بود گفت ای خضر عبد المطلب  
تو میباید که من مرد اینکار نیست صفیه چوبی بر داشت و زهر بن عوام را  
کشت و چون زن بود خود از بیرون کردن سخت مقبول با داشت بخت  
گفت اینکار را قیودت ده حشان باز اظهار خوف نموده با بختل نیز  
اقدام نکرد

صفیه



خیرات حسنہ  
۱۳۲  
صفیہ بنت حمزہ خطب

چنانکہ در عرف الف در عنوان اجتهات المؤمنین گذشت از دعای حضرت  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را در خیرین روز و در بین  
خیر حجتی بن خطب القنبر الکسری و منکوحه کان بن ابی حقیقه از روزگار  
خیر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شدند و تقسیم غنائم حصه  
وحیه بن خلف از صحابه کرد بدینا ازا آنجا که بزرگ زاده قوم خود بود  
و قدر و مرتبے داشت وحیه بن خلف اورا بحضرت رسالت پناہ و لدا  
کرد التحضرت اورا ازاد فرموده و در جرح حلائی مطهره خود منسلک فرمود  
فعل است کہ صفیہ قبل از فتح خیبر خواہد بدینا پناہ در کار او افتاد  
ابن خواب خود را اظهار داشت چون تغییر آن معلوم بود پدر با شوقش  
با و گفت تو میخواهی از زوجات پادشاه عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله وسلم باشی و یک سبیل بصورت او زد از قرار مسطوران سائر  
محو الدین ده حدیث شریف از مشاوار الہما روایت شده  
در خبر است کہ بعد از فتح خیبر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام صفیہ را  
بیکم الہ بلال خدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال اورا ازاد کرد  
کہ کشتگان یہود در ازاد بود چو زاج ساد مقبولین را مشاهده نمود حال  
او بگردید و نہایت منقلب شد چون بحضور پر نور محمدی علیہ السلام شرف  
آمد حضرت انقلاب و مشاهده فرمودہ سبب بر رسیدن چو علت را  
بمعرض رسانیدند حضرت بلال فرمودند چقدر جگر تو در شل است  
این بچارہ را چو از آن راه آوردی کہ نظرش بر کشتگان قوم خود افتد  
و حکیم قالے این واقعہ را در حین قصیدہ بنظم آورده کوید

صفیہ دختر حجتی بن خطب آنکہ مجسم  
نمود در ہر عالم چو بکی اختر  
شہ آن نگار شکوہ را بدست بلال  
کہ عنبر بن قمرش بود آتین عنبر

روانہ

خیرات حسنہ  
۱۳۳

روانہ ساخت نبوی رسول ناما زد  
مقدح دل اورا از عشر و شکر  
بلال برد پرید از روزگاہ و پرے  
بشد بان پرے دیدہ تابش از منظر  
رسول شد چو زبیر کی بلال آگہ  
ہلال واد بکا ہیدش از ملا افسر  
سرود از چہ ز آورد گاہش اورے  
دلک ز آہن و یولا دور بود مگر  
صفیہ بنت شرف الدین

محدثہ بودہ است دختر امام شرف الدین احمد بن احمد المقدسی و زوجہ  
شیخ بہاء الدین ابن الغنیم مشاوار الہما از مشہور ان عصر صلاح الدین  
صفیہ بیبا شد و از ابن عبد اللہ امم محدث روایت حدیث کرد و مسلم  
شریف را ندید پر غودہ خیل عمر کردہ روز چہار شنبہ از ایام معدودہ  
یعنی از عشر اول ماوذ یحجر سال هفتصد و چهل و ہجرت در گذشتہ است

صفیہ بنت محمد الدین

پدرش امام محمد الدین احمد بن عبد اللہ بن المسلم بن خادیم مکیہ الأزدی  
از مشایخ محدثین و خود محدثہ بودہ است معروف بہت الشام از ابن عکما  
محدث و اصحاب یحیی النقی و سایر بن اخذ علم فہ و حدیث کردہ و علم الدین  
البرزلی اسناد صلاح الدین صفیہ از مشاوار الہما استفادہ نمودہ  
صلاح الدین کوید صفیہ بنت محمد الدین زنی بود از اہل صلاح و عبادت  
در ان عمر صد زیارت مکہ معظمہ و ادھا اللہ شہ غودہ حرکت کرد در مدینہ  
منورہ داعی خور الشیخ اجابت گفت نماز اورا در حرم شریف نبوی  
گذاردہ و در قبرستان بقیع بجا کن سپردند تولد شد در سال ششصد و  
چهل و ہفت و وفاتش در ماہ ذیقعدہ سنہ ہفتصد و چہار ہجری

اتفاقات

صفیہ



## خیرات حسنا

۱۳۴

### صفیه بنت یاقوت

دختر افتخار المذنبین یاقوت بن عبد الله الحنبلی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشارالیه در کتاب النعم کو بد صفیه بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجری منوکر شده و از نور الدین بن سلام که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کتب علم نموده از اشخاصی که محدث مشهوره اسیر بنت جارا الله اجازه گرفته بود صفیه هم اجازه گرفته است

### صفیه الباهلیه

یکی از شاعره های خاصه است و از جمله نظم بدیع و ابیات مسطوریه در ذیل است که در مرقعه شوهی خود گفته و در باب مرثیه دیوان خاصه درج است

کما کفصتکین فی جرتونه سمعا  
حینا باحسن ما جمول الشجر  
حینه اذا قیل قد ظالت فرعهما  
وظاب قباها وایستظر القصر  
اختر علی واحدی ویا الزمان وما  
یبقی الزمان علی شیء ولا یدر  
کما کاجم لیک وسطها قمر  
یحول الدجی ففوی من بینها القمر  
فان هب حمید اعلی ما کان من مضض  
فصد ذهبت وانت التفع والبصر

### صفیه زاهد

از نساء واهله ایران و معاصره نایب السلطان ابوسعید خان بوده بر همد و صانع مشهور و برکات و میا من انفس معروف و جمیع کیشیه از زن و مرم بمشار الیهما اعتقاد و ارادت داشته و قوت نفوذ خانون خواهر رضای سلطان نیز از معتقدین و مریدین صفیه زاهد بوده و از فرط اخلاص

بنیاد

## خیرات حسنا

۱۳۵

بزیارت او میرفته و در یکی از زیارتها سرایح الدین قسری شاعر ماهر و نابغه بمصر صفیه بوده و در هنگام صرف غذا واقعه واقع شده که چون ذکر آن دور از ادب است از نگارش آن صرف نظر شد

### صفیه

دختر جمال خلوتی که از اکابر خلوتیه بوده در عصر سلطان مایر پد خان پادشاه سلطان عثمانی جمال خلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده و چون در آن اوان در اسلامبول متوالیاز لوله میشد و طاعون مرگم و اهلاک می نمود جمال خلوتی از جانب شخص سلطان و فاطمه علما و صلحا مامور شد که مدینه منوره رود و بر وضع مقدس نبویه متوسل شود و دفع آن بلیا ترا ملتزم کرد همان روز که شادالیه غایم شد و با سکران قدم نهاد و بلایا دفع شد و یکی که اسب پیروان دلیل بزرگوار بود و ترقه مقام جمال خلوتی است اما خود از آن سیرت نیک و فروتنی که داشت گفت من چقدر متوجع عقوبت و سخط بوده ام و معلوم میشود صد منای که مردم اسلامبول میکشیده اند بواسطه بودن من در میان آنها بوده چه تا پای از میان آنها بیرون نهادم بکلی آسوده شدند و رحمت بران نهادند پاک باد خلاصه او را عینیت نکرد و قصد حج و زیارت خانه خدا نمود و در حواله راه سرای قریب پیش گرفت و تزیین صفیه بسبیل افتد به بر حسیب وصیت او شد و بسبیل افتد از اخضر خلفای جمال خلوتی بوده است

### صفیه خاقانی

اسم مادر سلطان محمد خان سیم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان عثمانی بوده تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث هجو اثر او منصرفه و صفیه خاقان بوده بعد از جلوس همیشه سلطان عثمانی با خاقان سلطان چنگیز کپزلک ماه و وزیرای سلطان فرستاد و او را کج جمع جواب می داد و اید الوصف آنها نموده چند آنکه خاکی حسنه بود که می بخرد و اهدا کند

بعضی



خيرات حسنا  
۱۳۶

بعضی از ادبای سیر نوشته اند سلطان مراد خان نوانت با کینکای که  
اسماخان سلطان باو هدیه داده بود نزد یکی کند چون مادر او نور باو  
خاتون این نشید از آنجا که با صفت خاتون نهایت بی لطف بود جواریم  
و سایر زنان شهر را که در مصالحین او بودند باخذ و ضرب هتدید نمود  
آنها اقرار کردند که مردی سلطان را بکشند و عقدر او زده کشوند  
بعد از آن اشکال کار سلطان رفع شد راه صحیح این گفتند اما نمیدانیم  
و میگویم العبد علی الزاوی

وصفیه بنت بجز وصفیه بنت فاشامه وصفیه بنت ثابت وصفیه بنت  
الحجاج وصفیه بنت شبیه وصفیه بنت ابی عبید وصفیه بنت حمید  
چند تن صانیات هستند و چهار نفر صحابیه دیگر نیز بهین اسم هستند  
که در اسد الغابیه فقط اسمی از آنها برده شده است

صحابیه بنت ربیعۃ التغلبیه  
از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و از اولاد آنحضرت عمر  
و زینب از بطن صحابه بوجود آمده اند

صحابیه از سیاهای و قبیله عین التمیمیه شد که خالدا آن وقعه را در زمان  
خلافت ابوبکر و انعام داده است چنانکه ابن اثیر و ابوالفدا گفته اند  
و شرح آن وقعه در تواریخ مکتور میباشد

حرف الضای  
ضاحیه الهلالیه

از شواعر عرب بوده و ابیات را که با اسم ریا العقیلیه پیش گذاشتیم بعضی

بصالحیه نسبت داده اند  
ضباعه بنت عامر بن قریط

نواده قرط بن سیکله بن قیس بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه است  
از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بترجایمان

مشت

خيرات حسنا  
۱۳۷

مشت گشته و از صانیات بشمار آمده مشارالیهما اهل نسا و عرب و از  
حیثیت جنه اعظم آنها بوده و هر جا که میشت و بکلی جای را میبکشد فلا  
موتی و افر داشت که بدن خود را بدان میبوشانید قبل از اسلام عتبا  
عامره در تحت هوده بن علی الجعفی بود چون هوده در گذشت عبد الله بن  
جدعان از اسخیا و افتخار صاحب شان او را از ویج کرم امتا چون او  
میکرد و غیبت با بن مرد داشت و هاهای خود را در خواست می نمود عبد الله  
بن جدعان گفت تو را از قید این منرا و جت و هاهای منرا بشرط آنکه  
بجشام بن المغیره الخزومی شوهر بکنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند سر کار  
تو را واجب شود یکی آنکه صد شتر فرماید تا بای دیگر آنکه بکوی در  
مسافت مابین اخشیان که دو کوه از کوههای مکه معظمه است طنبای نماید  
امداد دهند سیم آنکه عربان و بدون ساتر بطواف خانه کعبه اهلها الله  
تعالی بر دانه بعد از آنکه با بن شرا عبد الله بن جدعان او را رها کرد  
هشام بن مغیره او را بکرفت و او را از طرف خود یکصد نفر شتر فرماید نمود  
تا بیازنان بنی مغیره را بر آن داشت که طنبای نماید در میان دو کوه  
اخشیان است ادد دهند تا ثانیاً بیکت الله را احکم کرم جمشاد الیهما  
و اگر از نداد در خلوت عربان طواف کند

مطلب این ابی و داغی السهمی کو بد ضباعه عامره با حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله هلال بود و من در وقتیکه او خانه کعبه را عربان طواف میکرد  
کوچک بودم و مراد شما اطفال میکردند بنا برین از مطاف خارج نشد  
و طواف ضباعه را مشاهده می نمودم اولیاس خود را بر من می آورد  
و میگفت

اليوم سيد و بعضه و كله و ما يد امنه فلا احله

و با موها خود دور تن را میبوشانید و در هنگام طواف جوانی و اطراف  
دیده نمیشد با لجه چند در تحت از دواج هشام بن مغیره نمائند او در گذشت  
و ضباعه را شرف سلام نصیب آمد و بعد پیر منوره مهاجرت کرد حضرت رسول

صلی الله



## خیرات خُشَا

۱۳۸

صلی الله علیه و آله بنزد و بی او میل فرمودند و مطلب ابی اوسه بن هشام  
اظهار نمودند اما چون حضرت را از کبر سینه او خبر دادند رای مبارک ضعیف  
شد

سنة بن هشام پس ضیاعه از مؤمنین و معتقین بود و در مکه معظمه بحالت  
ناخوشه مانده تا بعد از وقعه خندق مهاجرت یمن کرد و موافقت و مادر او  
این اجوز را با او خواند

لا همز رب الکعبة المحترمة      اظهر على كل عدو سلمه  
لريد ان في الامور للهمة      كف بها يعطى وقت صغره

### ضیاعه

از قرآن مکتوبات اسد القابیه سه نفر از صحابیات که دارای حلالیت قدر  
بوده اند ضیاعه نام داشته یکی ضیاعه عامریه که شرح حال او گذشت  
دیگر ضیاعه بنت الحارث الاضارته خواهر ام المظفره الاضارته سیم  
ضیاعه بنت ذریع بن عبد المطلب در قاصد مؤس باسم ضیاعه الکبری ضیاعه  
بنت عامر افزوده شده همچنین ضیاعه بنت عمران و در سلسله حبیبی الدین  
مذکور است که از ضیاعه بنت ازیز پسر یازده حدیث شریف روایت شده  
و ضیاعه که در مطلع ابیات فطامی است و میگوید

بقی قبل التفرق یا ضیاعا      فلا ملک موقوف منک الوداعا  
و خن فرین الحارث الکلابی است و زفر از غم عبد الله بن زبیر بوده  
و شاعر فطامی چون بدست زفرید ضیاعه گرفتار او اسیر شده و بنویس  
ضیاعه خلاصه نایافته و بر اعطای صد نفر شتر او را بخوش ساختن و قبیله  
در مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشار الیها کرده و شعر من بود و گفته  
و ان خلایه از هجسته نیست

### ضعف

مغیره ابی شهروزه از مغیره بن عاصی است که در سلسله جواریری بن خلیفه  
منسب است بوده و او را گفته غریب است که شرح آن از این فرار است

چون

## خیرات خُشَا

۱۳۹

چون کوکبا قبال این خلیفه روی بوبال نهاد و فوئت او بر سر رسید و  
ظاهره و الیومین او را در بغداد محصور ساخت و قوی ضعیف را محصور  
خواند تا بخواند و او را قدری مشغول کرد تا در الیها چون شروع بنغمه  
کرد این شعر را خواند

کلیب لعمریه کار کثر ناصرا  
و الی کرجو ما منک ضعیج بالدم

از آنجا که ذکر الایم بنجیون در شعر بوده امین را بد آمد و ضعیف شد و  
ضعف گفت شعیرد بیکر بنجوان او خواند

ایک فراقم عینی فارقتما      ان التفرق للأحباب بکاء  
ما زال یعدو علیهم ربهم      حتی نقاوا و ریب الله عزله

چون این اشعار نیز بمقتضای وقت اشعار میگرد امین مکتب شده و ضعیف گفته  
اینا غیر از این بیتهای شوم شعر می بیند ای بار سیم این اشعار را لغتی کثر

اما و رب الشکون و الحزک

ان المنايا کثیره الشک

ما اختلف اللیل و النهار و ما

دارت نجوم السماء فی الفلک

الا لنقل السیطان عن ملک

قد زال سلطان الی ملک

امین کو با استنباط کرده که این ابیات بیان حال و حال او است زاید کو  
افزوده شد و ضعیف انحصور خود را ندود که همان وقت قبح بلوریه  
که از رد مجلس بود و مصنف نام داشت مجوزدن یا به شک و بر ملائ  
امین افزوده و دانست بخت برگشته و کار گذشت و وقت زوال است

و هنگام کوچ و ارتحال

### ضوء الصباح

یعنی روشنایی صبح و ام الخیر خدیجه محدثه که پیش ذکر او شده بدین لقب خواند

و اما



## خيرات خشا

۱۴۱

و او در سال هفتصد و بی و چهار هجری وفات کرده است

### ضیغه خاقان

دختر ملک عادل ابو بکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بود  
در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد  
در سنه شصت و چهار در سن پنجاه و نه سالگی نیز در حلب درگذشت  
مشار الیه را بقفل و ندیر ستوده و وصف نموده اند بعد از آنکه سلطان  
صلاح الدین عم ضیغه خاقان حکومت حلب را از پدر او ملک عادل  
انزعاع نمود و بدین خود ملک ظاهر را ضیغه خاقان و در حلب از نواح  
ملک ظاهر یک عمر خود را آمد و از محمد نام پسر بی وجود آمد و چون  
نوبت حکم را به او رسید ملقب بملک النیر شد در سال شصت و بی  
هجری هجری ملک النیر درگذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر کرد  
لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهد امور ملک بر غنی آمد  
لذا از نام مقام حکم را به دو کف جده او ضیغه خاقان قرار گرفت و شش  
نماد در حلب حکم را اند ملک مؤید ابو الفدا گوید پس از وفات ضیغه خاقان  
ملک ناصر خوانده او در سیزده سالگی و شد خود را بدین جریثت رسانید  
و مستقلاً در حلب مشغول حکومت شد و ضیغه نیز از جوارح ابو بکر  
و مادرش مشهور ابن سیر بن است

## حرف الطاء

### طاووس خانم

از زوجات خاقان خلد ایشان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از  
کمال خلوت که در آنحضرت داشته دستگاه و خدم و خشم و تمل و جلالت  
او بدرجه رسید که فوق آن متصور نیست و از آن پادشاه با حقیقت و قضا  
ناج الدوله لقب یافت مرحوم شاهزاده محمود میرزا ابن خاقان میرزا  
اسکندر الله بی دار السرد در نزد کرم نقل مجلس کرد و حقیقت ترجمه احوال

افاء

## خيرات خشا

۱۴۱

امام شاعر است بمناسبت طبع لطیف نایح الدوله و اشعار غزلیه که فرقه  
شرح از شوکت و خشمک و قدر و مقام مشار الیه انکاشه که خلاصه آن  
از قرار ذیل است

نایح الدوله آن زن است که او از مرتبش اشک و زهر و مشرب را که نمو  
و طغنه جاهش هور را در پرده نخل کشانده ستاره طالعش ماه استاز را  
نوربخش او که کج بخش بهر سپهر ضیاء داده اصلش از شکر سناز عصمت  
کلشان عفت دار السلطنه اصفهان و از ادب و ادکان آن سامان است  
بسیلته من حساب لا مریضه عالم دو سال پیش غار به درد دار الحلافت طهرین  
محض وجود او ساخته شد و لاف و کزاف کرد و به خرج آن بنای غلبه و  
صحن و ایوان رفیع شد از عهد خود که بی فوج انسان و اما در آن زمان  
صالح و معتقد شد با بن خوش احوال و بی کوز و لطمه چینی ندیده و گویی نشیند  
اگر نخر نوا نشویم بخت و اگر شاه زنا نشویم کویم و چون شانه زبانه  
از آن است که بجز بر آید در مجلس و دل که مخصوص شرح حال شاهزادگان  
ترجمه او را نکاشتم و او را با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان  
امسال کما فی ترجمه ام موسوم به پرده خیال و آن نسخه بسیار خوب است  
و نایح الدوله با دقت من در نظم و نثر و نکارش خط صاحب فرموده است  
(انتهی)

نواب شرفا مجدداً لایعظم الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد ایشان  
فتحعلی شاه نور الله مضجعه که از یکا و شاهزادگان معظم این دولت جاوید نشا  
میباشند و جزئیات وقایع و اوضاع سیلطنه حضرت خاقان را احد بدرجه  
ایشان تمیید اندین شرحی از عظمت و وسعت دستگاه نایح الدوله و نکال فقره  
او در حضرت خاقان و مشتمل است که آنحضرت باین زن داشته اند معروف بود  
گویند

معمداً الدوله میرزا عبدالوفا با صفتها بی متخلص بنشاط حق تعلیم و ستم پیر  
نسبت بظاوس خام داشت و خط و در خط مشار الیه بتوجیه و اهتمام آن وزیر

بی نظیر



# خيرات خا

۱۴۲

به نظير بد و جرم کمال رسیده بود پير از آنکه اين زن در ميان خدام حرم خاقان  
دارای اخلاص و امینا بر نزل شد حضرت خاقان او را نالاج الدوله لقب  
دادند و عنبر حرم مرصع بر کیم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبر حرم بود  
که امیر اطربروس برای اغا باجی دختر ابراهیمخان شوشه که آنهم از زوجات  
بينا و معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرفه لاف نکاشته شده  
فرستاده نموده آن زمره بسیار دوست و در کشیک فطامه نام داشت  
و در پنج پیر طایفه ظریف داشت حضرت خاقان این پارچه گرگین به او بخشید  
تومان خریدند و در موقع مزبور بدل کردند و مقصر فرمودند یا زده هزار تومان  
میرزا عبد الوهاب محمد الدوله که نویسنده فرمان و حامل خلعت نالاج الدوله  
بود خلعت های عنبر حرم داده شود و تشکر نالاج الدوله این دو بی بی را

بنظم آورد

بنالاج الدوله چون دادم لقب شاه گذشت از آنم که از ظارم ما  
همیشه بحث با او هست و نبود کبی یاد از آن غیر از بنا بهر  
نالاج الدوله خارج از حرم خان را منساب بتمجید و دستگاہ جدا گانه و مخصوص  
از قراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت  
میرزا حسین پیر مرحوم میرزا اسد الله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدق  
نوری در بیرون و بیرون نالاج الدوله بود و در حرم و اندرون اصفه و دختر  
خان خان زن در و جرم شاهزاده ملک ابرج میرزا تغل و تگل ابرشغل امین  
دختر جعفرخان زن که از زوجات معتبره خاقان محسوب میگشت و در زمان  
شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلقه شده و چراغ علی خان فوایه او را بر  
گرفته و قهر پسر صد سال عمر کرد و در دستگاہ نالاج الدوله در تبر فایه مقام  
یافت میرزا امامه شرف عمه مرحوم حاجی ملا صالح مجاهد برغانه که ملقب  
به منشی بود رسایل و مراسلات را بجز بر او نشانی نبود و به حبشی بیک  
نام که اسباب تجارت و مال التجاره زیاد داشت گرگین براق آن دستگاہ  
شمرد میشد و او بنا به مشورت و مرکب از زنان و مردان میبوسید میخواست

خود را

# خيرات خا

۱۴۳

خود را خواجۀ نامه و زاد بوم خود دهد  
آقای میرزا ابی علی آبادی از رجال معتبر کاروان و فضلا ای عصر حضرت خاقان  
مبقر نماید

پیر بیکو بیوفای و بدرد است این جهان کوی که خوش بخت است  
از مزاج مخصوص حضرت خاقان خلعت مکان و دربارۀ نالاج الدوله آنکه از  
روز اول نوروز سلطانۀ انصرفت ناروز سیزده عید با تمام اهل حرم  
و کل خانوادۀ شاهزادگان که در حرم ان اقامت داشتند و شاهزادگان  
که شوهر کرده و در دار الخلافه بودند همچنان نالاج الدوله میشدند و این سیزده  
شانه روز عیش و شمع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت  
طوری فراهم که هر یک بر آن متصور نبود و نالاج الدوله همه عید و اشیاء ظرف  
نقدیه میداد و هر یک به مینه خود اظافه او میداد و آنها متعدد برای هر یک  
نفران خود موجود و معیشت بود

میرزا علیخان فظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله که شکر الدوله  
دختر خاقان را بر زین داشت و داماد نالاج الدوله بود میگوید روزی وارد  
حرم و اطاق مرصع خاتمه نالاج الدوله شدم و دیدم پیشتر مرصع حرم و مسکن  
مرصع متکاها مرصع متکاها مرصع آینه ها مرصع مجمرها مرصع و پرده ها مرصع  
روز به روز شدم و متعجب ماندم

تخت مرصع مشهور بخت طاووس را پیش از عروسی نالاج الدوله تخت خود شید  
میگفتند شاهزاده شیخ السیاطه مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون  
تدارک عروسی نالاج الدوله را میدید در تخت فاف از تخت را برای خوابگاه  
خاقان بگفته او زدند از آن شب بمناسبت اسم نالاج الدوله که طاووس خانم  
بود آن تخت مشهور بخت طاووس شد

نالاج الدوله منظمه بود چون قریب اعتبار او در حضرت خاقان بدو جرم کمال  
رسید شاهزاده شیخ السیاطه به اجازت پدر نالاج الدوله استنطاق را  
بدو ام تکید بل کند چون نالاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت این همه

الغایت



# خبر اتحاشا

۱۴۵

النفاس عفا یا خیر وای از ساعتی که بد آن عقد بوده و هم زدن آن دعا  
نیاشد خافان خلد اشیان را این سخن خوش آمد و در بغات و مران شباج  
الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خافان صادر شد که عبد الله خا  
مغاربنا شیعیه یک دست عمارت تمام از اندرون و بیرون و تمام مشغول بر  
ثالوثها آینه مقصد در موقع عمارت چشمه که جایگاه مخصوص پادشاهی  
است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرخانه و داندان عمارت  
نبودند مگر خبر آقا محمد رضا موسی قلی آن ملقب به شاه و پوری خان  
که در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود باین رتبه نایل شده بودند  
و بیک رستم آبادی ملقب به یار شاه و چند نفر خراج و اهر چو شر که کار  
ساز و اواز بودند و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند

مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظهار  
میدارند که ملایه هزار تومان با سه سبزی مطبخ مشارالیه از دفتربرات  
صادر میشد و بقیه اوضاع را بر همین فقره قیاس باید کرد  
تاج الدوله از برك تربیت مغنیه الدوله میرزا عبد الوهاب شاطط در  
مقام خاصه بود و عریضه که بحضور حضرت خافان مینوشته و  
بدیع و دقایق لطیفه اش از جمله وقعی در بلاق امام زاده قاسم تاج الدوله  
و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیور ساجی هر دو بیجا خوشی و با  
میشلا شدند خافان مغفور قشربق قزاقی نوال بودند سلطان احمد میرزا  
در گذشت و تاج الدوله بصحت نایل گشت حضرت خافان ثلثت نامش به

تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرمودند  
از کجی چون بشکند چیریه بلایه بگذرد  
خوب شد بر تو که زد آسایش از پنا گذشت  
تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکند نذر بزم میثان ساغر مینا  
سیر سنا به سلامت دولت پر مغان برجا

اتنا شایع

# خبر اتحاشا

۱۴۵

اتنا شایع افکار و اشعار آید و تاج الدوله بسیار است بچند بیتی از آن

اقتضای میرود میگوید

باد از سر کوی تو گذشتن نتواند

پیغام من دلشده ز این که رسامند

تا که بصورتی بفرستم دل خود را

د بیکر دل بخاره صبور می تواند

و لها ايضا

مرغی که بدام تو اسپر است دیگر نکند هوای کلزار

و لها ايضا

اندر سر کوی تو بوی منتظر است شاید زده لطف تو از غادر

اتنا تاج الدوله که تاج الدوله تاجی میباشد از با توان محترم حر  
جلالت اعلی حضرت قوی شوکت اقدس نمایان شاهنشاه (ناصر الترشاه)  
دام ملکه مجلله ایت عقیده و عاقله و معظه ایت نبیکه و کافله پیدماند

مرحوم شاهزاده غفران ثاب سیف الله میرزا ابن خافان خلد اشیان  
فتح علی شاه طاب ثراه از یاد شاهزادگان بزرگ بشمار می آمد و خود در این  
خدا عظمت و کرامت و خشم دانا و هر گونه اختصاص و مزیت میباشد

بجوانان و دانا به معروف و دنیا را و صاف حمید مشهور و موصوف است  
در بدو از دواج و اقربان اعلی حضرت شاهنشاه صاحبقران را از بن بطن  
ظاهر فرزند می بچند بوجود آمد و عین الدین میرزا موسوم گردید و چون

آثار شد و شهامت و فرزانه و کرامت و شریک شاهزاده و خصایص  
قزاقان را به و ملکد دار به از ناصیه و لایح و ظاهر بود بر روی لایح عهد  
یافت و چیریه نکند شریک انبیرا انتشار آید و بلوازم آید از هر جهت

پرداختند اما افوس که آن غنچه فوسقند را با دخران اجل برودی افسرد  
و ازین کلان نفل کرده و خست بیباغ رضوان برد و عجب آنکه این سافرخم  
افرا مقارن وصول خبر فتح هرات و از سوانج سته هزار و دویست هفتاد

وسته



# خیرات حسنا

۱۴۶

و سیه هجری و سال دهم شهر یاری شاهنشاهی مجاهد خداوند ملکه و سلطان  
بود و بزبان حال روزگار میسر بود (عم و شادی است که ناپدید میگردد)  
اما شادی بی فتح هرات بظاهر و در پیرین بود و آن عم در باطن و اندرون  
و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین و امین بود که  
منابرون داننگیرم و قال را مادرون را بنگیرم و حال را  
و الحواسخ بود جانکاه و افسوس خرم جانهای آگاه و اگر زیاد برین طولان  
غیر را بجد بد نموده ایم و بر آفریده رضا بقضا الله داده ازین جمله در  
گذریم و راه تسلیم سپریم

هم اکنون تو ابناج الدوله دامت شوکتها بوجاهات خاصه شاهانه و زاریا  
مخصوصه خود در حرم جلاله خرد و آفریده ای مقامی معلوم است و خاص  
عام خدام آنها یون مقام دفا بقا عز و احترام آن معطره کاملاً مرع  
و مضور میبازند امام الله عمرها و جلالها

## طبقة

گویند از بنات باد افش و دایت عربی خبری بوده مسماه طبقة  
و مرکب موسوم بر شتن که عقلم کامل داشتند و از رجاله کلاخ آورد  
بنابر این گفته اند و افش شتن طبقة یعنی این زن و شوهر و خور و یکدیگر  
و این گفته از مشاهیر مشهور شده هر چه را که نام کالنا سبب واقف میوز  
آید میگویند و افش شتن طبقة

در مجمع الامثال میطور است که چون شتن مردی غافل بود در هر حال بیخوش  
می نمود نادختریه دانا بدست آورد و او را بوی بگرد ناز و کار خود را  
بجو شخنی گذراند از جمله روزی بمرسد هکده بر اسب خود سوار شدند و  
آمد و بشخصه بخورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم  
عازم همان قریه است و با او همسراه خواهد بود قدری که راه پیوندد  
باو گفت تو مرا میبری یا من تو را ببرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سوال  
در حاله که هر دو سواریم و مرکب ما را میبرد شتن سکوت کرد و دیگر راه

ط

# خیرات حسنا

۱۴۷

ط غوده نزدیک بقریه شدند در آنجا خرمی دیدند باز شتن بر رفیق راه گفت  
به اعتقاد تو صاحبان اینچنین محصول خود را خورده اند یا نه و رفیق منجرب شده  
گفت عجب بسا که مردی هست خرمی که هنوز گوییده نشده و دافه آن را از کا  
جدا نکرده و جلده در پیش نظرها میجو است آنرا چگونگی خورده اند شتن باز  
سناکت شده چون بدهکده رسیدند جنازه و رفیق روی آنها نمودار شدند  
از رفیق پرسید اینک در نا بوش است آیا مرده است یا زنده و رفیق گفت چون تو  
جایله ندیده ام ببینی که بکور سنان بر نند و پیر به محضر انمرد شتن را یکبار  
ایله و احق بجای آورده اما از آنجا که در همانا نرسیده و خانه داشت و را  
ندید که شتن را بکند اند بجای دیگر منزل گیرد او را بماند خود فرود آورد و او  
دختریه داشت طبقة نام از پدر پسرید همانا کیت گفت مردی است نهانیست  
چون رفیق راه بود نرسیدیم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختریه  
حق او از چه مقوله است انمرد سواطهای شتن را بقریه نمود و دختریه بر کرد  
پدر را بفرموده است بکند دانات و سواطهای او معتمد ارد اینک گفته تو  
مرا میبری یا من تو را مقصود او این بود که تو من میبری یا من بگویم یا مشغول  
شویم و بدین کالت و اهرای کیم و اینکه حاصل در و شده و خرم کرد را  
گفت ایما صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که ایما آنرا سلم فرود  
و قیمتش خورده اند یا نه و اینکه جنازه را میسرید ندیده است یا مردی گفت  
ایما این متوفی فرزند یک خلف ارد که نام او را زنده گذارد یا نه انمرد چون این  
سخنان شنید نزد شتن آمد و پیرا چند جمله باو گفت میخواستی سواالات  
عمره و او را شرح دهم گفت بدم چون شنیده هارا اظهار داشت شتن  
گفت اینهارا تو خود ندانسته بگو گویند آن برای تو کیت گفت دختریه  
دارم طبقة نام او این تعبیرات را برای من نمود شتن گفت من دو بختجو  
چنین دختریه بودم و اینک او را خواستگار میگویم انمرد را خبر شد عقد  
ازدواج منعقد شد و شتن طبقة را بقبیل خود برد و اهل قبیل نیز هوش  
و ذکای طبقة را سنجیده گفتند و افش شتن طبقة و در رفیق مناظرین میگردید



# خبرات حسا

۱۴۱

وافقه فاعنته (انتهى)

و بعضه گفته اند شش بجهت قرائه کویک است و طبقه سرپوش هر چیز را گویند  
و در حق هر دو چیز موائی میگویند و افوشتن طبقه یعنی قرائه موائی سرپوش  
در آمد و اوفی الشئ من شئ طبقه بر استعمال شده است

## طریقه

مادر بن بدین سلسله بن سمر بن سله الخیر ابوالمکثوح الفیضی شاعر مشهور و خلفا  
اموات و او با سمر مادر خود شهرت یافته و او را بن بدین الطبری گویند مشاهیر  
در سال صد و بیست و شش هجری در رکاب لید بن بدین عبد الملک در جنگ  
یمنه کشته گشت و خواهرش زینب بنت الطبری که ترجمه حالش گذشت ابله  
در مشرق او بظلم آورد که آنها بن پیش مکتور شد اما بن ابر در کامل و

این گفته است

## طریق القین

مفسر بوده است در عصر بن عباس صاحب طبع شعر و ظرافت از هوا خواها  
عبد الله بن نصر از نجاشی عتاسیه و اطوار و گفتار و فیه عبد الله را مفسون  
گفته بود ابیات ذیل از فرار مسطورات کامل این اثر و حلیقه الا تراخ در  
مجلس تعبیر در حق مشایخ گفته و امام مبرور بن در آن مجلس حاضر بودند است

لیس یجری علی السان شی	شهد الله فی سؤد کرا کا
ذاک ان القواد قد صانته	منجوی الود بکینا ما واکا
و تمثلت حیث کنت لیکنی	فهی از غیبت او حضرت ترا کا
لیس تخلو جوا انجی منک و قنا	هی کل مشغول لبوا کا

## ایضا

اذا هام قلبی لم اجد من برده	الی سؤد کراک و المون فی الکمر
و اطعمته فی الوصل منی تعلا	وار کنت منی ایما آخر الدهر
فکر غیره فی جمع لیل سفنها	و کفی علی خدی فی ذم الفجر
افکر ما یجری منک و طالع	ازا لک عما قد عهدت لا ادر

ایضا

# خبرات حسا

۱۴۱

ایضا

فلوان شرق الارض یعنی وینکم و قوی و راء الشمس جزب تعیب  
لوانینکم اطوی لباس یعنی و قوال الطوی لانه لغریب

## طغای الخوند الکبری

زوجه ملک ناصر محمد بن فلاوون سلطان مصر بوده است و در اصطلاح  
خود از اطفالی میگویند و پیش در عنوان ام انوک ذکر او شد ابتدا در  
عدا دجوار به ابن فلاوون معهود و بعد در سلسله از دواج او در آمد  
و خطوبه به سمر بن بدین حاکم داشت و ابن فلاوون با وجود او دیگر  
و غیبت نمیشود و قوی طغای الخوند عربی است که در جو انمر مشهور قاضی  
کریم الدین کیمیا او همراه شد و طوبی اسباب اسباب او را فراهم آورد  
که سر به بر آن مقصود بیت از جمله گفته که انواع سبزه ها و اما کاشته شد  
بود بر شتران بار کرد و معاده کا و ها همراه برداشت که هر صبح و شام شیر  
و پنیر تازه آماده باشد مقبره به گوید هر روز به رسم ایام حضرت در پیغز  
الوان اغذیه لندیده سبزه و پنیر تازه در جوان این زن حاضر میمانند  
قاضی کریم الدین مزبور و سایر امر که در مویک طغای الخوند بودند  
نزدیک بمنزل پیاده شده در رکاب او میفرستد و با احترام سلاطین میخوانند  
و زمین میسوسیدند در سال هفصد و سی و نه مشایخها با یکدیگر زیارت  
خان خداوند و امیر ایشان را با خود برد امیر مشق شام شکر و هفت  
بملک ناصر پیشکش میداد تقادیم زیاد بن بخوند طغای اهدا میخواند  
و قات ملک ناصر بن بهمان شان بود ناد در سال هفصد و چهل و نه هجری  
بمهر و یاد در گذشت و در خانقاه ام انوک در صحرای خارج باب البرقیه  
مصر که خود ساخته بود مدفون شد و هنر از نفر جاد و پرهشنا و فقر  
خواججه و اموال کثیره از وی ماند او را بعقبت و طهارت و کثرت صدقات  
سئوده اند کثیر کان زیاد را بها از مرتب ساخته و برای هر یک معاش  
فرار داده و برای پیچ خود علاوه بر اینها خیرات عوده بود

طوط



## خیرات خفا

۱۵۰  
طوطی قاری

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عفا  
بوده سلطان مرحوم اورا بزبان بیانی افند شاعر داده یک از احیای  
افند باو هینت گفت که باطوطی هدم شد بد بنا بر این در پیناب فیما  
بین زن و شوهر مضمونهای خوش از بابت هدم طوطی و غراب رد  
و بدل شده است

طیب

دختر سیم خافان خلد آشیان معفور فضلی شاه طاب ثراه و خواهر طیب  
و طیب مرحوم حسینعلیمزاد افغان فرمای فارس و مرحوم حسینعلیمزاد  
والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس و غیر  
تا بفر خود کو بدشار الیها بقدر فخر هر مکان تحسین خطا کرده و طیب  
نیگوید آشنه حضرت خافان اورا بر سر یک امیر محمد فاسم خان خلفه  
سلیمان خان صاحب القاب شامخه نامور فرمودند اینک مدتیست  
سال است که در آستانه منعم است در مواظبت و فصاحت و مرآت سحر اند  
و قیام هم بین دو غزل بحر خسر و رسائیکه منشاموز کار بوده ام  
این دو شعر از دوست

اگر بدد دل من غیر به ز تعافل برم زد کن تو بر در که امیر شکار  
طیب آمد و عاجز شد از علاج دلم  
علاج در دلم را مگر چیک کند  
و غرض شرم مهر و وفا باشم کینز کینز بن شاه باشم

طیب

گویند مشاور الی القیود در کصره خایه دایسته و شامی هم بوده با من  
منجاب که با آن خام و قایت منموده طیب و چینی نقد یکی از شعر اوده  
و او این بیت را گفت است  
خام طیب لا خام منجاب خام طیبتر سخن و اسع الباب

## خیرات خفا

۱۵۱

هید شعر عام منجاب را شکست و شربان آن انجام طیب آید

حرف ۹

طیب

حلیله ابوقناده انصاری از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
و دختر برادر بن معروف و صحابه حلیله القدر بوده و حضرت رسالت  
این حدیث شریف را که لیر علی کن جنة ولا جهاد و مفاد از اینست  
که غماز جعفر و جهاد بر زن نان و لایب بیت بمشاور الیها خطاب فرمودند  
طیب بدت و هب

نیز از صحابیات است بعضی اورا مادر ابوموسی شاعر دایسته اند و  
والله ابوموسی را طیفه بدت و هب نوشته اند

طیب

اسم جاریه مقتیه است که اورا طیفه الوادی هم گفته اند مادر الیها عیله  
موسیقی از معبد معتز مشهور اخذ و تعلیم گرفته اصلاً حجازی بود بعد  
در عراق مقیم گشته است و طیفه الباهلیت بدت و برادر او پیر هادی است  
که در کتاب اغایه نام آن برده شده

حرف ۹

عائش بدت الی بکر

محمد زهده افند مؤلف کتاب شاهبختاء در ترجمه حال عائشہ انصفا  
نموده و حاصل کلام اورا مادر اینجا ابرادیمینامه وی میگوید  
عائش ام المؤمنین حلیله حلیله حضرت سید المرسلین صلووات الله علیه  
و علی اله الظاهرین است دختر ابی بکر عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عفان  
عمو بن کعب بن سعد بن تمیم بن مره بن کعب بن لوی القریشیة نسبه بدت  
در جاهلیت از دماء و اصحاب شاکت بوده و در میان قریش مجتهد



و در کتب کلامی از قبیل کتل و دین موقن شده آنچه او بجهنم میبرد  
مقبول بود و اعدای خدا در شام رومان در نزد حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله ثور و مشهور است عائشه کبر از خدیجه اشهر زوجات ظاهر است  
حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و او شش ساله بود و هنوز  
حضرت نبوی مهدیه منوره مهاجر کن فرموده بودند که بشر فزاد و احب آن  
حضرت مشرفی شد یعنی صبیغه عفت جاری گشت در سن نه سالگی زفاف  
صورت پذیر گردید و آنوقت خانم الانبیاء در مدینه طبریه تشریف داشتند  
عائشه مدت نه سال در خدمت سید المرسلین بسر کرده و در ظرف ایتدین  
از احادیث نبویه و عادات و خالان مجوده آنحضرت آنقدر ضبط و یاد  
کرد که انچه از برای بسیار از احکام شرعیه و مسائل دینیته سند گردید  
و او را بفقهات و علم و کثرت حدیث ستوده گفتند رابع احکام شرعیه  
ما از او منقول است و این دو حدیث که خذوا قلته دینکم من عائشه و خذوا  
شطر دینکم من الحیمه که در حق او روایت شده علی تقدیر صحتها این  
مدعا را مع زیادتی ناپسندید بنابر حدیث اول اکثر مسائلی که محتاج  
الیه مناسبت و بنا بر حدیث ثانی ضعیف آن از مشار الیه ما خود منقول  
است بعد از او بایام و اشعار عربی غیر آشنا نباشد و از آنجا که انواع  
علوم اسلامی و جاهلیت را احاطه نموده او را عالم دانسته اند  
ابو موسی الاشعری فضل مشار الیه را اعتراف کرده گوید در میان ما  
اصحاب حدیث از احادیث نبویه اشکالی بهم رسانید و نزد عائشه رفتیم  
او حل کرد و معلوم است در آن باب بدست آوردیم  
آنها در باب فصاحت و معاویه سوگند یاد کرده و گفته است من هیچ خطیب  
نبردم که از عائشه بلیغ تر و فصیح تر و فطن تر باشد و از بکار تابعین  
عزیز بن ادیه گفته است چه در احکام قرآن و فقه و فرائض و طب و  
در علم اشعار و سایر عریبا زعائن من کیه اعلم ندیدم  
احنف بن تیسر ناچار میفرمود که من خطیبی را دیدم که در علم و عفتان و بعضی

خلفای دیگر از مقابلها میبرد و عطف و نصیحت شنیده ام از دهن  
هیچیک سینه میزنم و فصاحت سخنان عائشه را ستایع نکردم اما کثیر  
الحدیث بودن او و رفایه شایع کاب مواهب الدنیه نصیحت کرده است  
که دو هزار و دویست و ده حدیث شریف از مشار الیه روایت شده در  
یکصد و شصت و چهار آنها شصتین یعنی پنجاه و سه و میسلم اتفاق کرده اند  
و فقط در پنجاه و چهار حدیث بخار به و در شصت و هشت حدیث مسلم را  
انقراد فرموده اند و فوراً طلاعات عائشه بایام و اتفاقات عرب نیز فرموده اند  
با اشعار و از اجزیه که در حق آن گفته شده بود خبر میداد و بتفصیل آن را  
میدانست با اینهمه ضابط و مناقب و غیث او بدینا کم و صدقه او زیاد بود  
چنانکه گویند روزی به حاتم بود صد هزار درهم بدست او رسید هم را  
تصدق داد و یک دینار افطار به برای خود نگاه داشت و این فقره بر روایت  
ام دره خادمه مشار الیه بر ثقات ثابت شده است از آثار صحیح در حق  
مشار الیه ناخشنودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از و میگوید است که  
در یک حدیث شریف فرموده و میفرماید از صنف جال بیسای بکمال بیست  
اما از زنان چهار نفر کامل گردید اسمیه بنت مزاحم و عمره بنت عمران  
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و فضل و رجحان عائشه بر سایر زنان  
مثل نفوس بر بدست بر سایر اغذیه که مشار الیه را جدا گانه وصف کرده اند  
از اما الخیر ثامنه یلم فذاک امانه الله الشریف  
و بدینون مرکب از نان و گوشت و لقمه چرب و روغن دارچین است و غذای  
از این میسلم است بلذت خورده و بهیولن مضغ میشود و بدینیهت نوعی  
غذای مطبوخ است و با هیچ غذا استبدیل نکند چه بیاد که ما نورانند و از  
ژبد بجهو حه الحنه یعنی وسطاهت تبکی میکنند لهذا این فرموده حضرت  
شامل مدح بر زکیه است  
در لفظ عائشه تبکی علی کله صبح و فصح است عوام محدثین این لفظ را باها  
و عائشه نامنطق کرده اند چنانکه در قافیه در شرح مواهب الدنیه تصریح نموده  
و کین



## خبرات حشا

۱۵۴

وکنیت مشارالیهما ام عبد الله بوده شکست بخواند از او خود عبد الله بن  
زبیر و این نسبت را حضرت رسول صلی الله علیه و اله داده اند و علامه  
در مواهب الدنیه نوشته است

مورخ مشهور فاضل محمد معروف بمصلح الدین الاربعة الاصلیة در تاریخ  
خود موسوم به مرآت الادوار و مرآة الاخبار را که بداعتها اصحاب حضرت  
رسول صلی الله علیه و اله چون حبیب انصاری را بعائش معلوم داشتند  
در روز فوت وی هدایا میفرستادند یکی از آنها تومسین نامی بود  
عرض کرد بفرمایید مردم با بنی معنی تقید نورزند و هر جا که انصاری باشد  
هدیه خود را رساله دارند فرمود در باب عایشه مرا ایضا مکن که وحی  
در فراش غیری بمن نمی آید پس از آن حضرت فاطمه زهرا را بر داشتند  
تا همان عصر را بگذرانند و سائید فرمود در خرمین مرادوست میدارد حضرت  
فاطمه عرض کرد بفرمود پس عایشه را دوست دار

بنی هبین مورخ میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدند  
دوست ترین مردم نزد تو کیت فرمود عائشه پرسیدند از مردان فرمود  
پدر او و در نسبت که سؤال جواب نظر بغیر حضرت ظاهره باشد پس  
این حدیث منافی نیست با آنکه از عائشه پرسیدند دوست ترین شخص  
نزد رسول الله صلی الله علیه و اله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت

شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرار نیست و آن  
نسبت را که صاحب شاهیه التناء در این محل داده و میگوید از بنی هب  
که ما شیعرا و رفقای خود اکتفا میکنیم روح ما از آن پیغمبر است اگر  
کیچنین تصویر در حق کینه خاثره های حضرت پیغمبر صلوات الله  
الملاک الا که فرمایند ما او را سینه کار میکنیم در دایره دین و دیندار  
خارج میدانیم شاید وقتی او غایب بودیم در مشاجرات جاهلان خود  
با هم بعضی سخنان ناصواب گفته باشند ما گفته هر دو طرف را باید انش

## خبرات حشا

۱۵۵

شینه و سونخه و اینست که هیچیک در دین نداشته اند از احوال  
نفس پیورده و با کمال بیغیر و بیغیر مشایقه نموده و با وجود این چنان تمامیم  
که بشیعه را از عائشه که در وقت است اما آن متعلق بزنان حیات حضرت  
رسالت پناه صلی الله علیه و اله نباشد در آن زمان مشارالیهما محو  
انصاری بود و کلیسی با حیراء با و خطاب میفرمود آن که در وقت یوقایع  
واقعه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم است آیا عایشه  
با وجود آنکه زاده از هزرا مرتبه فضایل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام  
از دهن مبارک پیغمبر شنیعه و خدشات آن بزرگوار بدین مبین اسلام  
اغلب و مرئی و صمیم مشارالیهما بود در زمان خلافت انصاریت مردم را  
بمخالفت میفرمود و اسباب جنگ بکار افرام میآورد اگر کسی با علی  
علیه السلام خصمه کند باید او را از بیخ شمرد یا آن بزرگوار او را مع ذلک ایضا  
و بسیار دیگر کارها میکرد بخدا باز گذاشته امیدواریم که هکذا را  
توبه کرده باشند و توبه آنها قبول شده باشد و در هر حال کوئیم صرفه  
مسلمین امر نهد در رفع خلاف و تلافی اختلاف و استحکام مبانی مودت و  
ایلاف است رجوع فرمایید بمقاله که در بحث عنوان سوسن نگاشته  
شده

و از اشعار عائشه که در وقت حضرت رسول صلی الله علیه و اله افشا کرده

دویدنه بطور در و بل است میگوید

فلو سمعوا فی مصر او صاف خند

لما بدلو انی سوم بومف من نقد

لواحی ز لبا لوزا بن جیدنه

لا ترون بالقطع القلوب علی لایده

عائشه بمناسبت وقت تمثیل با شعار شعرا بسیار میفرموده از جمله بعد از  
رحلت سیدنا ام علیه الصلوٰه و السلام میگوید والله العظیم پیغمبر چنان  
بود که حشان گفته و این دو بیت میفرمود



## خیرات خفا

۱۵۶

ثقیلید فی الذابی البهم جبک  
یلج مثل مصباح الدجی الموقد  
فمن کان او من قد یكون کاعبد  
نظام الحق اوز کال ملحد  
ودر وفات برادر صلی و بطنی خود عبد الرحمن بن ابی بکر این دو بیت

میخواند

و کاکندمانی جذبه حقیقه  
من الدهر کخسته قیل لکن یصدعا  
فلما فترقنا کات و مالکنا  
لطول اجتماع لم نبت لیله منا  
و این دو شعر از مقیم بن نویره است که در کمر شیره برادر خود مالک بن نویره  
گفته و مالک در کتبش میگوید که در او اثر خلافت ابوبکر در کف  
گشته است

عائشه در او اثر خلافت معاویه در شب شنبه هفتم رمضان سال  
پنجاء و هشت هجری در گذشت و حب الوصیه در قبرستان بقیع مدفون  
شد و ابوهریره که از جانب فرزان بن الحکم و الی مبدیه اتوقت فایم مقام بود  
بر او نماز کرد و مرد و او خود بقصد حج بکله مقصد رفت و بعد از امر فر  
عایشه خواهر زاده معاویه عبد الله و عمره پسران زبیر بودند و قاسم بن  
محمد بن ابی بکر و عبد الله بن محمد بن ابی بکر و عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر  
آن دور اصرار می نمودند

## عائشه انبویه

در حضرت امام جعفر الصادق و خواهر حضرت امام موسی کاظم  
علیهما السلام است چون از خاندان نبوت بوده باین اسم مشهور شده و کلام  
شرافت بالآخر از اینک پدر امام جعفر الصادق و جده امام محمد باقر  
اعلا علی بن الحسین زین العابدین باشد و سلسله نسب حضرت سید محمد

علیه

## خیرات خفا

۱۵۷

علیه الاف القینه و الشاء و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منتهی کرد  
و از آنها باین باشد که خیرات خفایان را حضرت رسول مقدم بر جمل فرایض  
قرار داده ابوذر غفاری روایت کرده که بعد حضرت رسول فرمودند  
لوصیتم حتی تكونوا کالخناثر لا تنفکم ذلک حتی یحبوا الی رسول الله علیه  
الصلوة و السلام

هم القوم من اصفا هم الود مخلصا  
تمیک فی اخواه بالسبب لا فوف  
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا  
مخاسنهم تحک و ایا تهم نروی  
موالاتهم فرض و جهم هدی  
وظاعتهم و ودهم تقوی

عائشه النبویه از عابدات مجاهدات بوده و در مناجات خود فقرات  
ذیل را بدو رکاه عزیمت می نمود

وعزک و جلالتک لئن ادخلنی النار لاخذن فوحیدک بیک و اطوف  
على اهل النار و اقول عذرة فعدت

عائشه نبویه در سال یکصد و چهل و پنج بدار بقا در ثلث الحبت  
و در باب القدر اتم مصدقون گشت و علی ایامه الالف النسخه

## عائشه الباعونیه

و دختر احمد بن نصر الباعونیه است از بیاری فضیله که داشته و در  
فاضله الزمان میگذشت اند در حیر علم و کمال او از قصیده که در مدح  
حضرت رسول صلی الله علیه و اله گفته و الفی المبین فی نفس الامین  
نام دارد معلوم میشود و مطلع آن قصیده اینست

فی حسین مطلع افکار بدی سلم

اصبحت فی زمرة الصفا و کالعلم

و در این قصیده همیشه بسبب بعضی از صاحبان قصیده بدیعیه و شایسته

اسله



## خیر ان حسا

۱۵۸

اسما بحی افع محسنات بدیع انحصار کرده است و طلاق الفضا  
و انجام کلمات را التزام نموده بعد از آن او را بطور اختصار شرح می نماید  
و آن بطور مختصر آنکه ادب ابن حجر المحمود بلکه به تهاوت عبد الغنی التالی  
بر آن ترجیح دارد خطبه شرح قصیده را بدین عبارت ابتدا می کند  
الحمد لله على جبال الافهام بعقود مدح الشيع وعبد مكيوب قدس  
قصیده صادرة عن ذات فناء شاهه بسلامه الطباع مافره عن  
وجوه البدیع سامیه بمدح الحبيب الشيع بیک از اشعار قصیده  
نعتیه او اینست

علو الاجلوا حسانا زادوا لافاضلنا  
و این بیت از محسنات بدیع جنان فاضل است و در بیت  
دو ذیل را در ترجمه فاموس از فمناست این اد کرده الحی باید بود  
شعر را بر است میگوید

کانت الخال تحن الفطی عقی بدا لنا من حنا جل من خلفا  
نجم بدا لى عود الصبح مشنرا تحت الشرا قبل الفجر  
سئله و طی نائم را اشارت الیها برو فومداها و بعه بصورت استیفا  
در بیان فتوی نظم کرده و این نیز دلیل بجزاوست گوید

## سؤال

ما قولك يا ستنا العالمه في رجل دب على نائم  
تفتحت تحسبه بعلها وهي بالذها دانه  
فاستيفظت فابصرت عزم عضت على اصبعها ياد  
فهل لنا من فتوه عندك مأجوره في ذاك ام انه

## جواب

قلت لكم سيترك العالمه انا لاهل العلم كالخادم  
أقول ما قالوا وما خيرا عن اليرقد تحت نائم  
الشافعي قال لها اجري ما لم تكن في نكها عالمه

## خیر ان حسا

۱۵۹

والمالك قال انا فتوتی مأجوره في ذاك لانه  
والحنفي قال لا رذفها في ظلة الليل وهي عالمه  
والحنفيلي قال انا فتوتی في هذه النكه كالانه  
لوم يكن لذاتها طعمه لانه صفت من تحت فاعه

## عائشه سمرقنديه

شاعره بوده است از اهل سمرقند و طبع لطیفی داشته این دو رباعی  
از او در تذکره اشکده مسطور است  
اشک که ز چشم من برون غلطید است  
در کوشش کشیده که مر و اید است  
از کوشش برون آر که بد نامی است  
کانرا بر ختم تمام عالم بد است

نامن خوش و صیل نو کشاید از ناکام از شام کند صبح آغاز  
با اینهمه که عوض کشند ندم کوه شیبی از ان صید عمر دراز  
مضمون رباعی اول شبیه است بمضمون دو بیتي جارا الله زنجیره که  
در مرثیه استاد خود ابو مضر منصور گفته و آن دو بیتي این است  
وقائله ما هذه الدرد اليه لناظ من عينيك سمط من عين  
فقلت لها الدرد اليه كان قد ابو مضر اذ في لناظ من عينه

## عائشه الفطيمه

دختر احد نای بوده است از اهل قطیفه پای تحت قدیم اندلس شعرا  
بسیار خوب گفته و در مسائل و مکاتبات نیز دیده طولی داشته در کثر  
مطالعه اشهار و فقه و او را مقدم ادبیه اندلسه اند اند عم او عبد الله  
طبيب علاوه بر خداقت در فتوی طیب در قریش و انانیه ماهر بوده  
و عائشه را در شعر برتر از و پیدا اند در هر حال اشارت الیها قضایا یلیغه  
در مدح ملوک نظم کرده و عراض خود را مستیما با آنها اظهار می نمود  
گویند و فدی مجذور مظفر منصور الی عامر فقه یکی از پسرهای کوچک

پادشاه



# خبر ات حشا

۱۶

پادشاه را نزد او بدیدید که گفت است

اراک الله فيه ما تريد ولا بحث مغاليه تريد  
فقد كنت محال على ما توكله وطالعه السعيد  
تثوق الجياد له وهزم الحام هوى واشرق النور  
وكيف يحب شبل قد نثقه الى العليا ضرا غدا سو  
فكوف تراه بدلا فسا من العليا كواكب النور  
فانتم ال عامر خير ال وكما الانباء منكم والحد  
وليدكم لدی ای کشیخ وشيخكم لدی حوب بلب

در نفع الطيب عيطور است که غاشته الفربطه خط را خوش میو شمشیر  
و بکایت قرآن حکیم داشتغال داشتند در سال چهار صد هجری بکران  
نمود و قتی یک از ثقلای شعرا او را خواستگاه کرد او در جواب

فوش

انا لبوه لکنی لا ارقص نفسي منا خا طولی فمر اهد  
ولو اتی اخنا فذلک آمل کلبا و کم اغلفتم موی لب

## غاشته امر ابو عبد الله

ما در عبد الله الصغير اخر ملوك اسلامه اندلس است و قتی که پسرش  
غزناطه را بفرنگها تسلیم کرد و با اهل و کسان خود راه افریخت پیش گرفت عیله  
رسید که اهل اسپانیا آنرا جای آه کشیدن عربی که کوبند در الحار و  
باز پس کرده یکبار دیگر بغزناطه دید و آهی کشید و گفت الله اکبر و اشک  
از چشمهای او جاری شد در بیوقت ما در ش غاشته عبادا ای معنی بر قیج  
با و خطاب نموده کرد لیل کال عقل و حکمت و حجت و غیرت مشا و الهامینا

و صورت ان از فرزند بل است

ای فرمایید شایسته نبود که عرب را چون قور فرزند نداشتد شرم آید که قورا  
را ده خود خوانم کاش بجای او سبک داشتید بودم ای بچه امثل زنان  
گرچه کن بران وطن عزیز که ما شدم ان نواشته ان را نگاه داده

ایا

# خبر ات حشا

۱۷

ایا نمینواشته از لیران جان باز که دوزیر لولای محلی به صجای د اشکند  
استغانت غنا به اجداد تو با رها دشمنان را مقهور و آزاد ساختند تو  
اگر غلبه بر آنها نواشته از عهد حفظ وطن خود هم بر نیامد زبید زبید  
دنیا تو را فریفت سر و عادات را بر هم نام صلیک نرجس دادی و شب و روز  
در بنا پین با جوار به بعضی پرده اخیه شهرت خود را با مال شهرت ساختی  
اگر نیاکان تو از تو پرسند شمشیر چنانکه اجداد کرد که تو در بعضی نهاد  
بودنچر کرد به و قصر الحمراء و البضاء را بیکد کذاشته و شیران چیکه که  
دشمنان همیشه از بیم ایشان لرزان بودند از جانب تو ما موچکار شد  
و اسبها کخیلان بکدام طرف ناخند چه جوار بخواه داد و روز قیامت  
بروی آن قاتلین چکونه نظر خواهم کرد خواهی گفت من آن شمشیر ابا و کشتن  
اسیران و کشتن آن غیر مطبوع بودم و در غزناطه و باغها الحمراء و البضاء عیش  
میکردم و اعتنا به محاربت ملک و قراهم آوردن اسباب استدانان نداشتم  
عنا که به که شامچه بزرگ کرده و شربتی اده بودید بر ای بقای لذت بفسنا به خود  
بدست اتحادی اده آنها را فریاد بر راه کردم نازی زادان با دینکاشان را  
برای آوردن جوار به و غولای با طراف فرسنادم زود باش و با بن صحار به  
و سیعه و دارا به خالصه و ابنیه رفیع و دواخی و کتاخانه های که منبع معارف  
بود و با بن چشمه سارها که آب آن با خون اعراب مخلوط شده و با آن چمنها به  
باز هفت یکبار دیگر نظر کن و ببین الحمراء که قراگاه احقاد به غیر بود چنان  
مشغل شده و از آن فقط خاکش به ماند که نشانه و علامتی از پستی پایه و مایه  
تو باشد غزناطه که جایگاه اشراف عرب بود چون بواسطه مبالای و فرمایک  
تو برانده شد در و زحساب تو را تو بیخ و سر تو نخواهد نمود

بگرزای سست عنصر بگرز بعد ازین سلطان عرب را در کشور او شکست نباشد  
و بدان که پسر ازین در صحار به افریختا چون حیوان زندگانی خواهد کرد و قبیله  
عمر ابداست بسجوا به بر و دکان میر که بزرگ ازین نیک فارغ خواهد شد بلکه  
در همان زمان که در محد خوا بیکه باشد استخوان پوسیده تو را را ک

استماع



## خیرات خفا

۱۶۲

استماع این خطاب کند که گویند این استجد عبد الله الصغیر که شرافت  
مادرش را دید خود را خود و نا بود نمود میجا رکان ملک را بظلم بکش و حکومت را  
در اندلس منقرض ساخت و غرناطه را بدشمن تسلیم کرد او است که در دربار خاک  
جای دارد

## عائشه جبه

شاعر مشهور اسلاف بول جبه فادین ندیم سلطان سلیم ثانی است که در حرف  
ذکر به او نوشته عاشق جلیله و قتال به زاده حسن جلیله در تذکره طحاخود منسوبند  
مشاور الیها انیمه شیخ مجیر و از اخفاء شیخ آن شمس الدین و جلیله شمس جلیله  
در شاهزاده که سلطان سلیم ستمنا سنا و عی و د اشته و بدین مناسبت ملازم  
سرای سلطنت و صاحب سلطان کردیم است صاحبان تذکره گویند عائشه جبه  
بر شواعر روم و ایران که قبل از او بوده اند از قبیل مهرب و ذبیح جازیه و افانیه  
و محاوره لشاد برتری و اشته بلکه او را بر بعضی شعرای روم هم ترجیح داده اند  
غزلیات و قصاید و مشوئیات دارد از جمله مشوئی خورشید و جمشید است که  
زبان از تنه هزار بیت بسیار شد و مضامین لطیفه دارد در غنث

## بدعا گوید

دعا تیشلی بوسف کیه مردم	کیم اکامشتر بدرخاوغ عالم
و بر دهر کیشم مقدر نجر کوهر	انک نامشتریدن اولار
سن اولدک شمد هم اولدک	قبح عرض ایلدی بوسف جها
کخور بنجر دشمنه برزن	خربدار اولدک اکا جاهدین

عائشه جبه وقتی بنا و دست سلطان مراد خان ثالث نایل می کرد و در آنوقت غزلی  
از سلطان را افتنا نموده بهمان سبک بنظم درجی آورد اما غزل سلطان مراد  
ابراست

افتمت الی الرب و الی جلیله	فرد احدی قادر الله جمیل
حال منی نه حاجت که پیا ابدیام	الدفع من العین علی الحال الی
البتر بو حال من او بار که خبر وار	فی القلب من القلب الی القلیب

عاشق

## خیرات خفا

۱۶۳

عاشق خیر غا اولو چو سنا اوله آرو العاشق من هجره کان و علیل  
خاشاکه رسا ابله غیر بدیهه میله  
قلبی لك من محمد الی اللہ عید  
غزل جبه فادین

فوضنا الی الله هو الی رب جلیل حی صمد دام له الفضل جمیل  
بوق و دار لغن اثبات ایچون غیر تکلف للعقل له یشهد و العقل لیل  
عدا الیون اولدک یولق حقیقتی الترخ شریف الی الله سبیل  
اقسولودل ارضان کور و باجنا ایچن الی ایچن کاقیل بیل

بوظنم شهر بنیر نظره دبه حبیبی

فی الحزن مضی العسر هی لان علیل

ابن بکت بدیع نیز از نایب افکار عائشه جبه است

راست در رفقا و منزها نند منبیل قوتیا

برهنه از ایدیده مخوره گیش حقیقتی

صاحب کشف الطون مشا و الیها اهل شهر اما سیه فوشنه و اورا سنا

جبه هم فوشنه اند

## عائشه العیش

دختر قاضی علاء الدین الحنبلی بوده است و در انباء الغمر فی انباء العر  
که از مؤلفات جلیله حافظا شهاب الدین احمد بن علی بن حجر القسطلانی است  
در جوار و قیات سال هشتصد و چهل هجری ذکر او شده است و اشتهارها  
بجهت علم حدیث بسیار شد در مجلس درس حدیث جد خود فتح الدین العسقلانی  
حاضر شده و از محمد بن مصر و شام اجازه ها عده کرده و لا در دریا  
هفتصد و شصت هشت اتفاق افتاده و قاضی عز الدین ابن فاضل السیسی  
برهان الدین ابن نصر الله الحنبلی از بطن او بوجود آمده و حقا را خوش  
مینوشته بسیار مخرم بوده و طلاب از او چیزها روایت نموده اند

## عائشه بنت الخطیب

دختر



## خبر اتحشا

۱۶۴

دختر خطیب عبد الرحیم بن بکر الدین ابن جماعه و خواهر فاضله الفضل بن هان  
الدین ابن جماعه میباشند مشاوا الیها نیز محدثه است که در انباء ابن حجر  
ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نود و یک گذشت است

### عائشه بنت سعد

دختر سعد بن ابی وقاص الصخایه است و پدرش از عشره مبشره بوده این  
عائشه غلامی داشتند فند نام که او را آزاد کرده گویند روزی در مدینه  
منوره خاله اندازید و باو داد که برود از دکان نانوا بخرد و نانها را ببرد و در دکان  
بقافله میخورد که بمصر میفرستند با آنها بمصر رفت و بعد از یک سال فائمه  
در آنجا باز گشت چون بمدینه رسید از دکان خنانا نانها را ببرد و در دکان  
خانه عائشه می آمد نگاه پایش لغزیده افتاد و آنش ریخت او گفت بخت  
الجلد و از آنوقت اینکله بر بصره شد و بر بصره حرکت و باطن من فند از

### عائشه بنت طلحه

دختر طلحه میباشند و طلحه نیز از عشره مبشره میباشند و از قریط سنه و ساجه  
او را طلحه النخ و طلحه الفیاض لقب کرده اند مادر عائشه ام کلثوم دختر ابی  
بکر است با آنکه مشاوا الیها از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت  
او نزد محدثین معتبر است چون بحاله بکماله باشند و وی خود را ائیموشید  
و میگفتند است من مجزاهم ابن حنین خدا داده و ظاهر سنازم و مردم را باطن  
مخفوظ دارم گویند و در بیهوشی او را دید گفت سبحان الله کانتها  
من الحور العين عائشه دختر ابی بکر که خاله ابن عائشه باشد او را  
ببرادرزاده خود عبد الله بن عبد الرحمن ابی بکر که پسر ابی مشاوا الیها  
نیز داده او چهار پسر آورد و در عمران و عبد الرحمن و ابوبکر و طلحه و یک دختر  
که او را نفیسه نامیدند و طلحه و عبد الله بطلحه الحور معروف شد چون  
شوهر عائشه عبد الله دکن شد مصعب بن زبیر او را از زوج کرد و خیره  
سینه سکنه بنت الحسین سلام الله علیها کردید و حضرت مشاوا الیها

انما

## خبر اتحشا

۱۶۵

او را ذات الاذنین گفتند چه گوشها او بزرگ بوده است بنا بر بعضی روایات  
مصعب بن حنفیه از این دو زوج خود پانصد هزار درهم مهر داده و هفتصد و پنجاه  
شهریه و غیر از آن فضل و علم عائشه بنت طلحه و کمال اطلاع او از اخبار  
و اشعار عربی معروفة است

پوشیده نباشد که طلحه الطلحات طلحه بن عبد الله بن الخلف النخایه است  
از قراری مکتور اینها را ابی او در زمان مسلم بن زیاد بن ابیه و ابی سحبتا بود  
و در همانجا در گذشت و چون از اسنیا بوده او را طلحه الطلحات گفته  
و در حق او سروده است

رحم الله اعظامه فوفها بحبنا ان طلحة الطلحات

### عائشه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المذان الحارثی صحابه و از فضلاء تابعین است حلیه عبد الله  
عنا سر عمر اده حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبد الله در خلافت  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جانب حضرت ولایت یمن داشت معاویه  
بسرین او طایفه را با سپاه معاویه بر یک کرد عبد الله از یمن فرار نمود و پدید  
از خود داد و آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبد الله نیز در یمن افتاد  
داشتند بسر چون بمکه رسید عبد الله به عبد المذان و اعیان یمن را که  
هو اخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بود ند مقبول نمود و دو طفل معصوم  
عبد الله را که عبد الرحمن و فتم نام داشتند در پیش چشم مادرشان بگشت

عائشه ازین مصیبت اشغله گشت این اشعار بر کف

یا من احس بائنی اللذین هما	کالدنین تنقاعهما الصد
یا من احس بائنی اللذین هما	تخ العظام ففی الیوم من هف
یا من احس بائنی اللذین هما	قلبی و سمعی ففی الیوم مخطف
من کرا لاهت حرمی مدله	علی صیدین ذلا اذ غدا سلف
تبت بسر و غما متفانعو	من افکم و من القول للذین صفوا
انما علی و دجی انتی مرهف	من الشفاد کذاک الایم بقرو

در نایب



## خیرات حسن

۱۶۶

در تاریخ کامل مسطور است که مادر دو طفل مقبول عبد الله بن عباس بر وایت  
ام الحکم الجوری بن بنت خربل بن فارط بوده است

### عائشه بنت العجم

دختر فاضل القضاة شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجمی بن مشاور الیهما  
محدثه بوده است صاحب نام و از اشیاء امام سیوطی در سال هشتصد  
هجری قدم بر حقه عالم نهاده است

### عائشه بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن عبد البر الطائفة  
الدشقی و مشهور بام محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است  
و کجاست علاء الدین ابن سکندر الدین ابن المنجا الحدیث و حدیث معروف باین  
القواسم میباشد چندی در قریحه نموده و مدتی مدید در مکه معظمه زاد الله  
تعلیاً منجا و بوده صالح الدین صفیک در عنوان التقریر و بد از ادبی  
معروف و یکی بن علان و الیهما زهرابن ربلق و ابن دقرخان و السیما فی  
و التور علی بن سعید و التلعفره در علوم ادبیه بعاثه بنت العدل اجازه  
داده اند و لادت مشاور الیهما تقریباً در ششصد و چهل و پنج هجری و در  
در ششم ذیقعه هشتصد و هجری اتفاقاً افتاده است

### عائشه بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدشقی و در حقه حافظ شمس الدین  
الحسینی است و او محدثه بوده است شامیه که در انباء ابن حجر ذکر او شده  
مصطفی شار الیه میگوید عائشه بنت علی و شوهرش نزد ابن المنجا محدث  
و سرداوی و سایر مشایخ بن اسماعیل حدیث کرده بکذا آن خود ابن علم از این  
نموده اند و قات عائشه بنت علی در سال هشتصد و نوزده هجری اتفاقاً  
افتاده و تقریباً هشتاد سال از دنیا رفته است

### عائشه بنت محمد

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسین بنت عمر الدین التوحید الدمشقی)

بوده است

## خیرات حسن

۱۶۷

بوده است مشاور الیهما نیز از محدثه همام کوزه در انباء ابن حجر میباشد  
از عبد الله بن الحسین بن ابی النضر بن سائر بن احمد علم حدیث نموده و از  
اشخاص عریضه اجازه گرفته ابو بکر الدیلمی و تقی سلیمان و علی بن المظفر سقزلی  
مکرم و وزیر بن بنت المنجا از جمله کسانی هستند که مشاور الیهما اجازه داده اند  
و او در روایت از آنها متفق بوده ابن حجر گوید من نزد مشاور الیهما کنجی  
حدیث و چندین جز از اجزای شریفه خواندم عائشه بنت محمد در دمشق  
شام در خانه که تقریباً نود سال عمر کرده بود در ربیع الاخر یا در جماد  
الاولی سال هشتصد و سه هجری در گذشت

### عائشه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الطاهر المقدسی محدث است او را المسند البکیر میگویند  
و از محدثان مشهوره بشمار آمده در امر سناد حدیث مهارت کامل داشته  
و بهین بخت بلبق بن یزید ملقب گردیده در شرح بخاری و قطاری و غیره  
صفحه ذکر او شده و از محدث معروف بحجاز و اجازه گرفته و عمر او  
در از بوده است

### عائشه بنت محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن الیهما الحرانی و خواهر خاس محدث و خود  
از محدثه های معروف است و برادرش از او حدیث نموده نزد اسمعیل بن  
احمد الحرانی و ابن التور البلیجی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الطاهر المقدسی  
و ابراهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البیلهانی و فوج الفریجی و البلیجی و  
ابن عبد الله الدائم و الغاد عبد الحمید و سایر مشایخ مشایخ محدثین تحصیل  
علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیثین  
تقریر و جمیع عصر خود بوده صالح الدین صفیک و خواهر او زاده او ابوهریر  
در شام از او اجازه گرفته اند عبد الله بن الحب و هم اولاد و طلا با و از  
مشاور الیهما استفاده کرده اند ابن زین الکریم اهل خیر و صاحب فضیلت  
بود اما چیزی نداشت و بکرباس بانی معاش میکرد و لادت او در ششصد

چهل



# خبرات مختصا

۱۶۱

چهل و هفت شهر و وفات او در شوال هفتصد و سی و شش اتفاق افتاد

## عائشه بنت محمد

یکی از دخترهای شایسته محمد بن محمد بن محمد است که از علمای عصر بلورم نام برده اند و از قرابته در تاریخ خواهر میگوید و استخوانها عائشه که سکه و قاطع نام داشتند نیز اهل علم و فضل بوده و از پس برده برای طایفه رکن میگذراند

## عائشه بنت معاویه

دختر معاویه بن ابی العاص بن امیه و معروف به بیضا و مادر ابولولید عبد الملك بن مروان است

## عائشه بنت المعظم

دختر معتمد بالله خلیفه عباسی و از نظایر و سخن گویان زمان شمرده میشود گویند که شار الیها کثیره که دلدار داشتند و ملکه نام شخصی موسوم بعینه بن قایم در عصر ملکه داده و با او عاشق شده و ملکه نیز با او راغب گردیده کار عاشق و معشوقه به بقیه ارباب کشید و هر وقت کثیره فرصت میکرد دلدار خود را بیدار میکرد و در آغوش میبرد و چون عائشه بنت المعظم از بیخاک خبردار گردید کثیره را از آغوش جدا کرد و عیش علییه بن غالب منعقد شد و در آن خود را بیک از اجناس اظهار نمود او گفت عائشه بنت المعظم شاعره است با فضل و نظر و در علوم ادب نامها رکن بفضل او با ما بل و از رعایت جانب آنها فرو گذار نمینماید و بلطیفه و مزاج میگذارد و هدیه برای او بفرست و بیتی چند که میخواند بر لطایف باشد بر آن بیفزاید و مطبوع او شود و قورایع تصور و رساند علییه بن قایم مجله بخانه آمده هدیه ترتیب داد و ابیات نظم و مزید او کرده نزد عائشه بنت المعظم فرستاد و آن

## ابیات اینست

کنیت الیک ولم احکم  
و شوق المحبتین لا یتکم  
وانتم نتم بمن قد علنت  
فان غاب عن بصیر لا یتهم  
فتی علی بها و ارحمی  
بترتبه و الدک المعظم

عائشه

# خبرات مختصا

۱۶۹

عائشه بنت المعظم چون این ابیات خواند خندید و گفت بکار اینها را حق حیرانم پس بیک از خدمت خود فرمود ملکه را بر دار و نیزه آن مرد ببرد و این نامه نیز با و برسان و نامه عبارت بود از اینست که در جواب عینی بن قایم سروده و صورت آن از قرار ذیل است

اثانی کابلت فیما ذکرنت و ما انت عنده بالتمم

فخذها الیک كما قد طلبت علی الرغم من انفس قد رخم

ولا تخش منها لوقت المبت کما یفعل الرجل المغفل

ملکه از وفود نا شام نزد عینی بن قایم رسانده هنگام مراجعت ابیات عینی نوشته بود ادکه بیاشته بنت معتمد دهد و صورت آن ابیات

## اینست

سأ لها قبله فضنت و لیکر افضل من تمیق

و لم ازل غاضبا لکها اصرع قد امها و افلق

فما راثنی لک اهلک و لا رعت من طها تعلق

فعاتبت بها عجب فقلک من شدة الوجع قد عرق

چون عائشه بنت معتمد این اشعار را بخواند خادم خود را طلبید گفت این کثیره را برای عینی بن قایم ببرد که از دست و قیقه من او را زود او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذکر کرد و در جواب عینی نوشته فرستاد

سمعت ما قلت من طال و لکن فی ذاک بالصدق

قد خیرتني بان قاهها بقیك طول النهار ملصق

فاشکر علی ما رقت منها فلیس کل العباد یرزق

## عائشه بنت النسیف

دختر ابوبکر النسیف بن علی بن منصور بن قوالج الدمشقی و شاعر و عارف بود که این قوالج محدث است و از محدثه های مشهوره شام بشمار آمده ابن حجر عسقلانی در انباء الفکر او را در جمل و فیات سال هفتصد

نود



## خيرات حسن

۱۷۰

فردوسته ذکر کرده و نام برده از فاسم بر مطلقه و محدث مشهور حجاز  
و غیره و این حدیث کرده و فاش در شوال سال مذکور اتفاق  
افتاده است

### الشیخ عائشه بنت یوسف الدمشقی

از نیاوان با کمال بوده و کتاب مشارالین بن عبد الله الطهری را که  
در سلوک است مختصر کرده و آنرا موسوم به الاشارات الخفیة  
المشار الی العلیة نموده و عبد الله الطهری از مشایخ او اساطفاته  
چهارم هجری است

و غیر از عائشه دختر ابی بکر هفت نفر صحابه دیگر این اسم داشته اند  
و آنها عائشه بنت جبریل و عائشه بنت الحارث بن خالد و عائشه  
بنت ابی صفیان بن الحارث و عائشه بنت عبد الرحمن بن عتیک و عائشه  
بنت عیم بن الحارث و عائشه بنت قدامة بن مطعون و عائشه بنت عجم  
میباشد و عائشه آخری را اولی این است که تابعیه بگویم کانی اسد  
الغابه و عائشه دختر یک نفری باشد که از اعیان شام در تاریخ بغداد  
در وفای سال هزار و شش هجری میگوید عائشه مذکوره که آنوقت در  
بکریک الای بیکی شام بود با حلاسته ماهی و دیگر آورد پس از آن  
جرا به انداختن چون او مشغول شد چهارده طفل نام الاعضاء در آن  
کرد و از آنها که کور و نابینا بودند و هنوز حیات در آنها سرایت  
نکرده بود و حکما این را غلط طبیعت میگویند

از غریب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشه میگویند از آنجا که عائشه  
نمبر پنجم و اقصی بکشته صاحب موسوم می باشد که در عائشه در نزد یکی  
مدینه منوره با و منسوب است و عائشه بن عثم نیز مردی است که منشا  
مثل ضبط من عائشه میباشد و شرح این مثل در کتب امثال

میستور است

### عابده بنت محمد الجهمی

مستقیم

## خيرات حسن

۱۷۱

مستقیم زاده در نالیف خود که موسوم بسند کرم الحظا طین باشد در این  
زن نموده گویند عابده مشارالین از و جرم عمر بن شبر از و زرا بوده  
و با وجود فصل و شعر و خط بمقامات اهل سلوک و ترک همنه  
و بقصد فناء فی الله نیستی را طالب بوده شوخی در کتاب بنف الحجاز  
از شعر و فضل او اشعار و ذکر بی میناید

### عابده بنت محمد

از ادیبه ها اندلس از فضل آنی است که از شرق بدانجا رفته حبس کرده بود  
و در مدینه منوره متولد شده مالک را و محمد بن یزید بن مسلمه او را حبس  
الولید المروانی که او را در خون می کشتند بجاییده و چون او را با ندلس برده  
و اگر چه دختر کی سیاحت کرده بوده و حسن و زینا بی نداشته اما نظر بفضایل  
عابده چون او را همچو ابیه خود قرار داده و او را ام ولد شده است مشارالین  
از امام دارالجمهر مالک و از سایر علمای مدینه مظهر حدیث روایت میکرد  
در کتب الطب میستور است که عابده ده هزار حدیث روایت کرده و اسناد  
آن احادیث را بصاحب شریعت صلوات الله علیه می رسانیده (محمد بن یزید بن  
مسلمه نواده مسلم بن عبد الملك است که وقتی بطرف اسلامبول رانند و  
غلط را افتخار کرده و محل داخل در سور را که منهدم بوده با جامع عرب که در آنجا  
واقع است بنا و آباد نموده و غلط را مدینه الفکر نامیده است)

### عائشه بنت زید

از صحابیان و دختر زید بن نفیل و عم زاده عمر و خواهر سعید بن  
زید از عشر مشیره است که بحال و در الن شهر بوده اول عبد الله بن ابوبکر  
بعد از آن عمر بعد از بن عبد حضرت امام حسین علیه السلام او را از نجیب کرده  
و در وقت کربلا در مرتبه انصرفت گفته است

وحیدنا فلا نیت حسینا اقصی تر است از اعداء

فا دروه بکربلاء صریحا جاد المرنی در کربلاء

گویند عبد الله بن ابوبکر بطور بی مغنون عائشه بود که هیچ کار اقبال نداشت

خسته



# خیرات حسن

۱۷۲

خیزان نماز جمعه را ترک کرد لهذا ابوبکر حکم کرد او را اطلاق دهد کبر از حد آن حالت آشفته بماند ابوبکر با ورم نموده اذین رجوع داد بعد آنکه عبد الله در محاربه طائف بنجم تیر به در گذشت عمر او را بر نه گرفت بعد از عمر در تخت ازدواج زبیر که از عشره مبشره بود در آمد چون او بن در و قعر حله روادی سماع در خانه کرد و در بر درختی خفته بود بدست عمر بن جرموز کشته گشت چنانکه در کمرش زانوای حنظل سید الشهدا علیه الاف الخیر و التناء نابل گردید و معروف شده بود که هر کس خانه را بر نه گیرد مقبول و شهید خواهد شد و عاتکه برای هر یک از شوهرها خوشه ها

فصیح بلیغ گفته است

عات که رفت شهید

جاریه و لید بن بزید اموی و دختر شهیده است که ترجمه حال او کند شد مادر و دختر هر دو خواستند بودند اما دختر در فتور چند امانت دارم بوده گویند عاتکه روزی در حضور ولید بعضی بیانات مجاورت می نمود و از آنجمله این بیت خود او بود

یا صاحبه دع الاله واعلم ان الهوی بدع الکرام عبدا  
دختر که مصرع ثانی را ایبطور خواند ان الهوی بدع الرجال عبدا  
عاتکه بفرهنگ گفت بنده از زبان هم مرده است ایما از کرام شمرده میشود  
(بنده از شخصی بوده که روغن زیتون می فروخته و بیسته شهرت افتاد)

عاتکه بدع عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از فضیلت زنان قریش بوده اگر چه از شرف دختر عبد المطلب جز صفت ظاهر هیچیک بشراف اسلام مشرف نشده اما شرافت قرابت سید کائنات او را داخل در خیرات حسان مینماید بیانات ذیل را در حال احتضار پدید خود در

مرثیه او گفته است

اعینتی بود اولی بخله بد معکما بعد نوم النیام

اعینتی

# خیرات حسن

۱۷۳

اعینتی و استغفر و استغفر  
اعینتی و استغفر و استغفر  
علی الجفیل الغمری النابی  
علی شکره الحدادی الزی  
وسیف لدی الحرجه صفا  
وسهل الخلیفه طلق الید  
نبتک فی ناذخ بدیهه  
و ابیان ذبل که در غریب شجاعت و خاصه است و در آخر باب اول

حما سربشت شده نیز از شما و الهام میباید

سائل بنا به قومننا و لکف من شرینا

قیسا و ما جمعو لنا فی مجمع بان شناعه

فیه التور و الفنا و الکشر ملتق فناعه

بعکاظ یعشی لنا ظربین اذا هم لمحو اشناعه

فیه قتلنا مالک قرا و اسلمه رعا

و سجد لا غادر نه بالهنا ع نهشته ضیاعه

در کتب سیر مطبوعه است که بعد از وقوع هجرت عاتکه بدعت عبد المطلب در مکه خواهر پیدایش سوار به مکه آمد و ندا کرد که ای جماعت بیوفانا ستر و روز یکم بحمل محاربه و طایفه که در آنجا خواهر پیدا افتاد و عمر بر سپید بعد از آنکه ای کعبه اجلها الله و پس از آن در ذروه کوه ابوقریب این ندا را تکرار کرد و سینه بزرگ برداشتند بیاین انداخت آن سنگ قطعه قطعه شده هر قطعه بخانه افتاد عاتکه ازین خواهر چین استنباط کرد که بقریش یعنی بر اهلبه مکه که هنوز در کفر و شرک بودند بلائی نازل خواهد شد آن خواهر را برای برادر خود عباس نقل کرد و تعبیر آن به الحقیقه جناب بدو بود گویند اگر چه عاتکه خواهر خود را اینها به بیعت باس گفت اما یوشید نمائند و منتشر شد ابو جهمل شنید و بیعت باس بطور استنهای گفت که بایستد

بر زنان



خیرات خشنا

۱۷۴

بن نازن شاهم سرایت کرده خلاصه ستره روز از آن خواب گذشتن خبر موقت

جنگ بد و بیکد رسید

لفظ غاتکه از اعلام منقول است و هر فرقی که بدن خود را بطبیعت غفران زد و دیگر او را غاتکه می گفتند

غاتکه بنت اسید و غاتکه بنت خالد و غاتکه بنت عوف و غاتکه بنت نعیم و غاتکه بنت الولید از صحابیات بوده اند و غاتکه بنت خالد همان ام معتد که در حقیقت الف ذکر او شد و اسم اصلی ام زرع سابقا ذکر چنانکه بیور مرحوم در خاشیه شما نقل نداشتن غاتکه بوده و غاتکه بنت بنید زوجه عبد الملك ابو ماد و بنید بن عبد الملك است و غاتکه بنت عبد الله بنید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بنت غاتکه الذی تعزل

حذر العدا و به القواد موکل

و این شعر مطلع قصیده طنان است معاویه نیز در حقی غاتکه نام داشت و ابو دهل شاعر مضمون او گردیده در اشعار خود از نام مبریده شما الهما با و جازه هاداده که اسم او را در شعر نبرد غاتکه الغنویه در عرب بنون بنی غنیه و چون را بقدر الصدوقه دارای مقام ولایت بوده و انجده مهاضر و سالک پناه صلی الله علیه و آله نیز غاتکه نام داشته اند لهذا الخضر ابن العوانک گفته اند و در حدیث است که فرموده اند انا ابن العوانک من سلیم و ستره نفر از عوانک مذکور از قبیل سلیم و شش نفر از قبیل دیگر بوده اند و یکی از عوانک قبیل سلیم غاتکه بنت هلال ماد رجه هاشم بن عبد مناف است و دیگر غاتکه بنت مره بن هلال که ماد در خود هاشم بوده و سیحی غاتکه بنت الاوص بن مره بن هلال که ماد رجه ام التیم امیه بنت وهب بن عبد مناف باشد و غاتکه که منشأ مثل النجب من غاتکه شده غاتکه بنت مره زوجه عبد مناف مادر هاشم است و چون عوانک را بوضع دیگر نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث باز فصلی درین عنوان

نکاشند

خیرات خشنا

۱۷۵

نکاشند خواهد شد انشاء الله

و مقصود از عوانک در قصیده معلقه حارث بن حلزله الی شکره مرثیه و خیابان جوانان است

غالیه

بنت طحیانه صحابه است از قبیله ربیعیه یا از بنی کلاب بنابر مکتوبات ابن ابی شامه را الهام می دهد در تحت از و ارج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده بعد بترک او فرموده اند و غالیه دختر هرون الرشید بوده و او را برائی و میل جعفر بن محمد و بر هرون با بر اهیم بن عبد الملك بن صالح الهاشمی تزویج نمودند و حشابه محبوبه بنید بن عبد الملك که ترجمه حال او گذشت نیز غالیه نام داشته و منصور خلیفه عباسی و ابنی در حقه بوده منشاء غالیه

عباسیه

کثیرین بوده که مجاهد غامری او را عبیداد پدید معتمد امیر اشبیلیه تقدیم کرده و منسوب با و شده از بیعت وی را عبیدادیه گفته اند و چون ظرافت طبع و فضل و کمال داشته و در نظم شعر و کاتب ماهر بوده از ادیبان آن زمان شمار آمده است محفوظات او را در مرقیات الفتن با گفته اند صاحب فیه الطیب ابن علی شارح کابادیا لکاتب ابن قتیبه نقل کرده گوید عبیدادیه از افاده ها که در محضر علمای عصر خود گذشت است که گفته است حالیکه در هنگام خنده در صورت بعضی جوانان پیدا میشود اگر در رختان است آنرا نونه گویند و اگر در صورت است محضه و این در اتونث از غریبای طلاغات ادبیه بوده و از علمای اشبیلیه

گویند انت

در قدرت طبع عبیدادیه گویند شبیه در فراس مولای خود عبیداد خوانند و عبیداد بچنانی در و چار بیخوای شده برخواست و نشست و اشاره بعبیدادیه که خواب بود کرده گفت

تنام



## خیرات خسا

۲۷۶

شام و مدنفه اشهر و قصبه عکه و لا یصبر  
عبادته پیدا شده و فوراً گفت  
لئن دام هذا و هذا لیسک و جدا و لا یفر  
و این منتهای قدرت طبع است

### عباس بن الفضل

حلیله مجتهد مشهور ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل از ائمه اربعه میباشد  
و او محدث صالح بوده و با شوهر خود کمال موافقت و ادانشه صاحبان  
بعد از او گویند عباس در حیات ابو عبد الله در گذشت و پس از فوت او  
ابو عبد الله در حق وی گفت ای ام صالح بی سال ما هم بر پدرم و در هیچ  
حرفه منیا بین ما مخالفت واقع نشد و صالح پسر بی بوده است که از صلب  
عباس ابو عبد الله آمده و پسر دیگر عبد الله نام نیز داشته از زوجه دیگر  
و هر دو عالم و فضیله بوده اند و فاته ابو عبد الله در ربیع الاول سال  
دویست و چهل و یک هجری و وفات پدر صالح در حایه که فاضله صفتها  
بود در رمضان سال دویست و شصت و شش اتفاق افتاده و عبد الله  
نخستین پسر ابو عبد الله ناسنه و دویست و نود و نده بوده در کسره مر بوده  
در حایه ای الا و در هفتاد و هفت سالگی در گذشت و عباسه از  
عبد الله بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

### عباس بن الفضل

دختر محمد بن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفه عباسی و خواهر هارون  
الرشید است و از باب سیر او را بفضایل شوده اند ابتدا محمد بن سلیمان  
علیه که از خاندان عباس بود وی را از پیرم کرد چون او در گذشت از پیرم  
صالح بن علی او را برپه گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر بن اوجیه  
با او مایل شد اما یکی از شعر استر بیگ در شامت عباسه گفته بود  
عیسی بن جعفر و از خیا انصرف شد و آن سه بیت است  
اعتبار انت الدعا و الدی فضل لک و فی الثافت

فثلث

## خیرات خسا

۲۷۷

قتل عظیمین من هاشم و اصیحت فی طلب ائمان  
فمن ذا الذی غتر عیسی یجمل بالمال للوارث  
بعد از آن چون خلیفه هر بن بخت جعفر بن محمد بن عباسه و عباسه و  
مفرط داشت و میخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند از آن داد که جعفر  
عباسه را از قریح کند بشرط آنکه در غیر مجلس هر بن با هم ملاقات نکنند  
و این من اوجت فقط برای محرم بودن عباسه بجعفر باشد اما عباسه  
بمسکله خود را در خلوت بجعفر رسانید و آبتن شد و طفلی آورد  
و اینکه بعضی مورخین استیصال و اعدام بر امکه را با بنفقه نیک  
داده اند و جعفر بیت و این خلدون هم در مقدمه تاریخ خود این فقه را  
تکذیب کرده بسیار بر این ایه که اشارت باین واقع میباشد و با یونس  
نسبت داده اند بیعتی است آن آیات این است

الاقل لا یمن الله و ابن القاذه الساسه

اذا ما ناکت سرك ان تنفذه راسه

فلا یقتله بالسیف و زوجه عباسه

این اشهر در کمال گوید هر بن زوجه بنر شماه عباسه داشته و عیسی  
بن شامد دختر امیر ابو العباس احمد بن طولون صاحب مصر و خاله قطر الله  
که ترجمه حال او در حرف قاف بیاید و این عباسه که در مصر بنام خومعه

بیان کرده است

### عباس بن الفضل

از نساء قرن اول و خیار امان الله و بنی بصر او بی بوده که در خدمت رایش  
عذقیه سر نموده و عبده بن عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی  
قناده ام احمد الانصار تیره و محدثه ایت که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او  
شده و عیسی بن مغیره بوده است محبوبه در کمال خلفای اموی و بنی عباس  
شاعر معروفی است بواسطه صدای او باو عاشق شده و شعرها در حق او گفته

از جمله میگوید

ما یوم



خبر ات خشا

۲۷۸

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقنا والاذن یقتوی قبل العیاجانا  
فالوا یمن لانی همک فکلم الاذن کالین توقی القلب کانا  
هک من دواء لشعوف بخاریه بلیقی بلقیانها وحوارینا

عبد الله بن علی کلاب

عارف بوده است از اهل بصره که او را از ای مقام ولایت دانسته اند و نامه  
اول هم به و باو ابصره رسیده و معاویه بوده با ما لکن در بینا ملاقات میگردید  
طیقات امام شعرانی بنصره می شد که مردم عیبیده را بر ابصره مقدم میداشتند  
و بعد از فوت ابصره نیز او را در خواب دیده و خود گفته است عیبیده در دربار  
الخرت از من بالا تر است و فایده عیبیده قبل از ابصره اتفاق افتاده

عبد الله الطنبوری

یعنی عیبیده طنبورن و آن مقبره بوده است نهایت خوش بینا از مقبره ها  
همه که خلفای بنی عباس در دوزن طنبور کمال مهارت را داشته و در حق او  
گفته اند

ام عیبیده فی الاثن واحد قاله جار لها من کل محد

من احسن الناس منیها واحد قاله الناس از غنطی طنبور

از فرار مکتور از اغا بن شعره در دوزن طنبور عیبیده بر آبنوس منقوش بود

کل شیء سوی الخیال نه فی الحب یحتمل

عتاب بن ابراهیم

مناد و جعفر بن یحیی الیهم است بعد از آنکه صیت جلال و رفوت برآمد

گرفت این زن در استیصال آن طبعه میل به منتهای درخت کرد بد

از پیک از رجال آن عصر نقل کرده که پسند او حکایت نمود روز عید قرانی

بخدمت مناد و خود رفتم پیرو فرمودیدم نهایت افروخته و فصیح و طلیق الی

مناد و من گفتن ای فرزند خال خود را اگر ام کن من شرط تحیت او کردم و پرسیدم

این مجوز کیت مناد و من گفت مناد و جعفر بن یحیی است برود کار او مناسف

و متعجب شدم مناد و من گفت یا بنی ائمانا کانت الدنيا عاریة ارجعها معیها

و حله

خبر ات خشا

۲۷۹

و حله سلمها صلبها یعنی ای پسر من منافع دنیا عاریت است هر که بفاریه گرفت  
پس او حله است که هر که بپوشید بکند گفتن از عیای هر چه دیده گفت عجب اینکه  
در حیات بکرم جعفر و رحیمین اعیان چهار صد نفر را بر در بر او من می افشاند  
و من شاک بودم که بکرم حق مناد و می مراد ائمه بکند حالا عیبیده ام که  
تمام از دوزن من در آن این است که دو پوست کوفته قرانی بمن دهند بکرم  
قرش و دیگر به و الحاف خود قرار دهم من ازین گفته نهایت منازش کردم و گریتم  
و با نصد در هم با و دادم بقتدی خوشحال شد که نزدیک بود روح انجسته  
پرواز کند باز از او پرسیدم از آنچه دیده که ام مشکله است این غوییت

بخواند

کل المصاب قد مر علی الفقه فنهون غیر شمانه الحشاد

ان المصاب شفقوا بیها و شمانه الاعداء بالحناء

بعد از آن گفت مشکله بن جعفر مناد است گفت منکر را دیده این بود

قرانت نمود

لا تحسن الموت موت البلاء لکننا الموت سؤال الرجال

کلاهما موت و اکتفا است من ذاک لذل السؤال

گویند عیاش حلیتی که بجهت موصلت جعفر کرد به وسط این زن بود اگر چه

این خلدون این حکایت را از یحیی عیبیده

عقبة بن ذر

این عدل از نصاریه در خطابه بوده و عتبه که ابو العاصیه شاعر و دانشا

نام او ابطور معاذله بوده از جواری مهملد خلیفه عتبه است

عتاب بن ابراهیم

بنایا به طور ایت کامل این ایشی خضر عید الله بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن

عثمان و مشوب بثمان بن عثمان و او زوجات هرون الرشید بوده و حقه

بدرش فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است

عجائب الجن

یعنی



# خیرات خشتا

۱۸۰

بسی پیروزهای هست و ذکر آنها در ترجمه حال صفتی بن عبدالمطلب

## عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی مرنه مهر و له است اما در اینجا مقصود ادب و ادب است اندکی که اصل او از عربستان شرف یعنی از عراق بوده بعد با ندر دفتر او از البینا خوب پیچونده در فتح الطیب ذکر او شده است و عجفاء بن علفه السعفی فاضل انبصرع است که کل فناء با بهایا عجیه و این مصرع مثل شده و در مجمع لامثال مذکور وضاحت عجفاء را ضامن صاحبان کتاب بیان کرده است

## عرق ضمیمه

از ادبیه ها اندلس جاریه بوده است که ابوالمطرف عبد الرحمن کاتب شهو او را از آد کرده علم نحو و لغت را از ابوالمطرف اخذ نموده و بعد از او در کتبه اسم او قمره او را در علم و فضا شعاریتاید در فتح الطیب مکتور است که عرق ضمیمه کتاب کامل مبرور و نوادر علی الفالی را حفظ نموده آنها را شرح میکند ابوداود سلیمان بن نجاح گفته است من دو کتاب غریب بود از دروغ و ضمیمه خواندم و علم عرفض را از او اخذ کردم عرق ضمیمه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت و قریب بیا در سال چهارصد و پنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابوالمطرف

در دانه در گذشت

## عربیت

از معنی ها مشهوره زمان خلفای بنی عباس و صاحب طبع شعر بوده ابو الفرج در آغازی که بعد از جمیع و سلاطین الزرقاء که شرح حال آنها گذشت و بعد از عرق المبله که در حجر او بنیاد و از مشاهیر معینه ها قدیم است مثل عربیت بنامده علاوه بر خواندن و شعر گفتن خط را خوش می نوشت و سطر نهج و تخته زدن و نحو باز و صیغه کرده ظریف و بدیهه گو بوده و در سواد به طور دی مهارت چایک داشته که با بر کاب نلک داشته سوار میشده

در آغازی مکتور است که عربیت در خیر جعفر یک بوده مادرش فاطمه نام چون صباحت و پاکیزگی داشته و در خانه نجیب پدر جعفر میرزا جعفر باو محبت

بهرنایند

# خیرات خشتا

۱۸۱

بهرنایند و بر انزوی نمود اما بجای محبت کینه لب آن دختر با بن وصلت رضا نبود لهذا جعفر ظاهر او را اطلاق داد و با طائو و برادر خانه دیگرها کن کرد و خادمی مجتهد او گذاشت و محبتی از پدر گاه گاه نزد او میرفت در سال صد و هشتاد و یک هجری غریب از فاطمه متولد شد و فاطمه در گذشت جعفر دختر خود را بدایه میسجی سپرد چون در سنه یکصد و هشتاد و هفت بدبختی تمام برآمد از صفت همتی محو کرد و غریب به ابنا بقی نایبها و من الرشید که عبد بن اسمعیل را کینه نام داشت بفرستند و در خانه او تربیت یافت نوشت و خواند و او از او یک مأمون و معتمد رسید و در نزد آنها اعتباری بهم رسانید در سال دویست و هشتاد و هفت در گذشت در خانه که نو و شش سال از عمر او گذشت بود این جزو به در کابل از کاکو بدعربیه امعظم خلیفه بغداد

در هم خرید و از او کرد

## عربیت جاریه التامون

جاریه بخوبی مأمون خلیفه عتباته بوده و کمال فصاحت و بلاغت را داشت خلیفه

از فرط محبت با او میکرد

انا التامون و الملك الهام علی ابدی محبتک می نهادم

ارضه ان موث علیک و بعدا و بیعتی الناس لیس لهم امام

و عربی رحو البتامون گفته ای پادشاه من پدر و شمارشید پیش از شما باقی

عشو سوخته که فرموده است

ملك الاشراق الانسان غنائی و حلل مرقلی بی کل مکان

ملا نطا و عقی البریه کلهایا و اطیعین و هن فی عصیتا

ما ذاک الا ان سلطان الله و به غلبن اعز من سلطانای

و رسید بخوبی خود را بنفس خود مقدم داشت و شافعی خود بر جاریه که نامی

مجتهد او هسبید مقدم میدادید ماموز گفت محبت من مخصوص من است و محبت

پدرم میان من و نفر منقسم بود عربی گفت مولای من محبت و رسید هم میکند بود

و آن دور هم محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن برید بن صفوان

در حق



# خیرات حسنا

۱۸۲

در حق رمله که زوجه و معشوقه او بوده گفته

احب بنی العوام طرا لأجلها وراجلها احببت اخواتها كلها  
ود بکری گفته

احببت لها التودان حتى احببت لأجلها سود الكلاب  
منا مومن سکون کرد و غریبان قطع بخواند

وانتم اناس فيكم الفدر سینه

لکم اوجه شقی والسنه عشر

عجبت لقلبي كيف يصبوا اليكم

على عظم ما يلقي وليس له صبر

عزته

بنت حبیب و محبوبه ابو جحر کثیر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است  
و اورا کثیر عزه گویند و عزه بفتح عین و تشدید داء بمعنی اهوره  
ماده است کثیر در یک از قطعات خود عزه را ثبت بیک از اجداد او  
داده و حاجت به خوانده و آن قطعه این است

اذا ما اننا خلزنا ربنا ابينا وقلنا الحاجبه اول

سنو لعل عرفا ان اردنا و نحن لنلك الحاجبه اوصل

کثیر را بجهت کونا بی خدا و مصغر نام داده اند چه کثیر مصغر کثیر است

گویند و وقتی کثیر نظام بنت شعث خارجی را دید از آنجا که او این مله را بقل  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بداشتند و کثیر شیعی بود گفت تو حیف داری

زشتی بکنی همه و حال نظام کمال حین ظاهر را داشت نظام گفت تو  
عجب مرد قبیله لغامه عظیم اطامه هستی و حیف داری خود را نورانیست کرده که باید

بواسطه اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیر عزه بگویند

کثیر در سال یکصد و پنج هجری در گذشت و شاعری مجید بود با وجود  
تشنه بستره میگوید

هل وصله الاوصل غانیه فی وصل غانیه من وصلها خلف

بهر

# خیرات حسنا

۱۸۳

بهر از اشعار او است

قضی کل ذی بن فوفی غریبه و عزه مطول معنی غریبهها  
و حکایتی از شعر را است که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از دست

واقی و طیبای بقره بعدا تخلت غما ببتنا و تخلت

لکلم یحی ظل العامة کلما تبوا منها للقیل اصحلت

این دو بیت اگر چه خالص از صنایع شعری است اما چون طبعی گفته شده مستحسن  
افتاده و این خلدون غایت پسندیده است

عزته المیلاء

از مقصود میخافیم غریبان است و قبل از جمیع مقصود در گذشتن چو رود در فنا  
مقابل بوده او را امیلاء خوانده اند امضار کرام و بر ازا ذکر کرده اند و در  
مکتبه منوره مشکته گرفته و اکثر خدمت حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام  
میر سیده و اشعار حشاش بن ثابت انصاری را میخواند و سیده سلام الله  
علیها را برقت و گریه می انداختند و در حین و جمال و خلق و حضال و عقبت و  
ظرافت او را شنوده اند و جلدش از دهم اغایه تفصیل حال او مذکور  
است

و عزه الا شجیه و عزه بنت حارث و عزه بنت خابل الخزاعیه و عزه بنت  
ایه سفیان از خطایات بوده اند و عزه بنت الحارث خواهر ام المؤمنین میمونه

بنت حارث است و عزه بنت ایه سفیان نیز خواهر ام المؤمنین ام حبیبه  
میباشد و اسم عزه بنت ایه سفیان را حمکه یاد کرده نیز گفته اند

عصمت

دختر خافان خلد اشیان مغفور و فصیح شاه ظاب ثراء و خواهر ضلیه و کلبه  
مرحوم شاهزاده محمد علی پسر زای معروف بدولت شاه است خجانه را بخوبی

اساتید این فن نوشته و قرآن خط افغانی را میخواند گاهی با فضاوی طبع  
موزون شعر گفته از جمله این سر شیه را در غزلت یکی از شاهزادگان بنظم

آورده است

چکرم



خیرات حسنا

۱۸۴

چکری قوای آسمان استمگر / که یکدم نیاسای از کین را دان  
ندار بجای از ظلم مایه بد که / نذار بجای از کینه تو شد در آستان  
فخواهی که مایه بنیاد پیچی / فخری که مهر به فروزد با توان  
بسیج که باز تو بد طهای خسته / بیغم غم ز تو در دل نا توان  
بود جاود از جان چون مرغی / روانت چون باد دایم در آفتاب

عصمت بیگم

از زلفای صاحب طبع است ظاهر دخیل مرجم شیا هنر آه سیف الملوهر را  
بوده در هر حال این دلیلی از و است

چون از بهار و معبد کمرانم / مانند فلک همیشه سرگردانم  
باهر که وفا کم جفا بیستم / بر بخت خود و ظالم خود حیرانم

عصمت عصفی

دختر قاضی سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشت در اغلب نثرها و کلام  
او شد این یک بیت نموده از اشعار او است  
مکر سوای عشق از مردم عالم غیبی دار / که عاشق کشتن و رسوا شدنم عالمی دار

عصمتی

ببین از امانه شواعر بوده و از بیک سبط و در دل که از نتایج افکار او است  
معلوم میشود که صاحب خیاالات دقیق بوده است  
از پاشکتنان طلب کعبه شکل است / آن کعبه که دستها کعبه دل است

عفاف

از عنصر ادکان خافاز معفور فضل شاه طاب ثراه و حلیله مرحوم شاهزاده  
حیدر قلی میرزا ابن خاقان بوده خطا شکسته را خوش میبوشته و در علوم عربیه  
و بطریقه اشعه هم میبکشته ابیات ذیل از نتایج افکار او است  
من آنم غم که اندام صیاد / تقاوت نیست با مرغ آزاد  
بگوی عشق ایدل با خیر باش / که آنجا دهر نماند و کین اند  
چه ناله فصل گل ای لیل زار / که گل را نیست پر دای غم تو

عفت

خیرات حسنا

۱۸۵

عفت السلطان

از بانوان محترم حرم جلالت علی حضرت شاه شاهیست اینها خیرات حسنا  
(ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و ولد میباشند و ارشد اولاد سادات تزار  
ها بون یعنی حضرت مستطاب کرم و ن فیابا شرف انفع اعظم شاه شاهیست  
مُعظم بین الدوله العلیه العالیه ظل الشاه سلطان معبود میرزا الله  
تعالی اقبال که صیت شوکت و جلالش بشرق و غرب عالم رسیده و عظام آثار  
با افتخار در شهر دیده دیده از این بطن ظاهر بوجود آمده

عفت

دختر خاقان خلد آشیان فیضی شاه طاب ثراه و خواهر صلیبه و بطینی مرحوم  
حیدر قلی میرزا ابن خاقان بوده و خطا شکسته را خوش میبوشته و در علوم عربیه  
و بطریقه اشعه هم میبکشته ابیات ذیل از نتایج افکار او است  
معلوم میشود که صاحب خیاالات دقیق بوده است  
از پاشکتنان طلب کعبه شکل است / آن کعبه که دستها کعبه دل است

عفت عفتی

بعضی این زن را از اهل سمرقند نوشتند و برخی او را اسفراغیه نوشتند اندر  
هر حال در عهد و صلاح و حسن عقیدت و خلوص نیت و پاک نهادی و مروت  
او در قریض و نوا فلز نایده از حد مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج  
افکار او است

فاست



## خیرات حسن

۱۸۶

فامی برو که در آب؟ دار شده کرده دعوی بعد بار نکونان شد  
مکت بودم بمی غفلت سابق پیش دوست جامیم عطا کرد و فتنه شد

### عقیده بنده عبید

دختر عبید بنده از انصاری و حبه حارث بن رفاعة التجاری است شار الیها  
صاحب اینست که سر او را ابن عفره گفته اند و آن سر به معاذ و معوذ و عوف نام  
داشتند و از اصحاب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله بوده عفره ایست که  
هم آورده و هر هفت در غرقه بد بخورد استند معاذ و معوذ با آنکه جوان  
بودند و در روز جنگ خدا را می مانند انداخته ابو جهم را داد او طلب شد و او را  
بکشند ویران و در روز کربلا عوف نیز در آن روز بهمه در کس سعادت شهادت  
زیر خود را از بر کربون کرده بهند لخت و شمشیر کشیده بد شمشیر حمله نمود  
و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقتضی خود  
نایل گردید و عفره اسم صحابه دیگر است که او هم از انصار و قبیل بنی

خزرج بوده

### عقیده عابد

بنابر مکتوبات کتاب فحاشی الاثر و طبقات مولا ناسرانی زید بوده است  
بصر او به دارای مقام ولایت و با معاذة العدویه که شرح حال او بناید معاذ  
میباشد گویند عفره چندان از خوف خدا گریست که چنانچه او گود شدند  
و زوری یکی باو گفت تا بیاید کار مشکلی است او گفت کوری دل مشکل است  
برخی از صلح با بنی نزار است شار الیها آمده طلب غاکر کردند او در کمال فریفت  
گفت اگر بنا بود کاهکاران لال شوند این پیر بهیچ خوف زدن نمیتوانست  
اما چون دعا کردن سنت است بدان افدام میبرد انگاه با بی کلمات زبان کشود  
جمل الله قراکم من بنو الحننه و جمل ذکر الموت فیه و منکم علی بال و حفظ علینا  
الایمان فی المئات و هو ارم الراحمین (عقیده بستم عین و فتح فاء بروزن

جمیره میباشد)

### عقیده

خادیه

## خیرات حسن

۱۸۷

جاریه و معتبره بوده است مشهوره که با خلیفه و در پیچ که پیش از آنها شده  
در یک سبک انزال کرده اند مولا ای آنها را ابن شماس و خود آنها را شماس  
میگفتند و عقیده دختر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده از الحنبل

که سلطان عثمان خان ثانی او را سر او را زود واج دانسته

### عقیده بنده شمس بن درو احمد

از فضیلت او ان عرب و صاحب نظر و جویزه بوده و در جنگ صفین در معرکه  
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر عیضا خود تکیه می نمود و اصحاب عیسا که  
آن بزرگوار را بجنگ با معاویه میبردند و میگویند آنها التماس علیکم  
انفسکم لا یقتلکم من ضل اذا استبدتم ان الحننه لا یحزن من سکنها ولا یخون  
من دخلها فبا عیونها بد او را دیدم نغمها و لا منضم همونها میسظمین  
بالصبر علی من طلب حقوقکم ان معاویه قد و قد علیکم بعرب العجم غلف الفلوب  
لا یفقهون الا یمان و لا یدرون الحکمة دعا هم بالذینا فاجابوه و اسند ظاهم  
بالناظر فلبوه قاله الله عباد الله فود بن الله یا معشر المهاجرین الانصاری  
امضوا علی سیرکم و اصبروا علی فیه بکم و اعلوا ان مصیرکم الی الموت کائن

بکم خدا و قد لقیتم اهل الشام کالحمل الشافره

در خلافت معاویه عکس شمس بن احمد حاجت بهر کسانیده نزد او آمدن شمس الیه  
ابتدا عیارات منور و را خوانده پرسید سبب چه بود که چنین میگفتی  
شار الیها گفت با امیر المؤمنین حق جمل و علا فرماید یا ایها الذین امنوا  
لا یستلوا عن اشیاء ان تبدلکم کسوکم و عاقا امیر بد اگر نخواهد  
اغاده نمینماید این بگفت و طلب عفو کرد معاویه از موافقه در گذشت

حاجتش بر آورد

### عقیده بیکم

مادر شاه اسمعیل اولین پادشاه صفوی و دختر ابوالنصر حسن بیگ  
باید که اق قویلو که او را اوزون حسن هم میگویند میباشد پدرش حسن  
بیگ بنا بر اعتقادی که بخانواده شیخ صفی الدین داشت محض اکر ام خور

بنی



## خبر ات حسن

۱۸۸

بر بے سلطان حیدر داد و شاه اسمعیل باد برادرش سلطان علی رسید  
ابراہیم از صلب سلطان حیدر و بطن علشاه بیکم بوجود آمدند و بعضی اسم  
این زن را حلیه بیکه اغا نوشته اند

## علم السمر

جابر بن عبد الله بن موسی الطادی العنابی بوده و بعضی اشعار علیه بیت  
المهدی را در این نموده بجهت روایت او در کتبی و در اغا

شده است

## علم الدینه

انادیکه ها اندلس است اصلش از کربلا شریف و جابر بن بکر از دخترها  
ها و بن الرشید بوده و در بغداد محبیل و کثرت ثروت نموده بعد مدینه  
منوره و در وفات موسی را در آنجا شریف داده لهذا شهرت کرده و بدینجهت  
او را مدینه گفته اند پس از آن او را بعد الرحمن ثالث از شاهیه ملوک اندلس  
فر فرخنده و عبد الرحمن را جابر بن بکر بوده خواستگار و دانشمند مشاه  
بفضل که در کتب فاء ذکر آن بنیاد

## علیه بیت المهدی

دختر مہدی خلیفه عباسی و خواهر صلیب هارون الرشید بن خواهر عباسی  
بیت المهدی است که ترجمه حال او گذشت مادرش مکتوبه جابر مہدی بود و خود  
از اناب شعر و فضل و کمال و در نهایت حسن و جمال با مهارت در فن موسیقی  
که در ایام غایت زنان که از عبادت منوع اند با نواز پیروز اخبر و از اشعار  
رائف او است

یا واحد الحب ما لک منک اذ کلفت نفسي یومک الا الهتم والخرن  
لم یسبک سرور ولا حزن و کیف لا کیف یسبک یومک الحزن  
ولا خلا منک لا فلی ولا جسد کلک بکلک مشغول و مرهق  
و تو له من شمس و صبح و حتی تکامل فی الریح والبرق  
گویند علیه مکتوبه داشته طل نام که در کتب مہر و معقون بوده و در اشعار  
ناو

## خبر ات حسن

۱۸۹

با او مغاذه می نمود و اسم او را میبرد برادرش هارون خبردار شده و این  
مکتوب را مناسبتان او نموده او را از بردن نام طل مکتوبه و قسم داد که پس  
این پسند نماید بیکد از مکتوبه شہد علیه در قرائت قرآن در او اخبر سوره مبارکه  
بقدره باین آیه شریفه رسید که و ان لم یضیها و ایل مظل حوائد است فان لم یضیها  
و ایل قانها فی عنده امیر المؤمنین هارون را حال انبساط و انصاف در نظر  
از نمی خود در گذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشتند و نهایت احترام را بشار الیهما میکرد  
و کثرت اصحاب و در و میبشده چنانکه وقتی بخراسان میرفت او را همراه برود  
انجا چون بجل موسوم برچ رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

و مغرب بالمرج یبکی شیخه

و قد غاب عنه المحدث علی الحب

اذا ما اناه الرکب من موارضه

نشق یکنشی برامحه الرکب

هارون و ارقص حاصل شده علیه را از هارون بپنداد بر کرد انبند ولادت  
علیه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دی و ده واقع شد  
شهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان

سلسله عباسی بود

## علیه بیت المنصور

دختر ابو جعفر المنصور عمه علیه بیت المهدی بود است و علیه اسم دختر زیناب  
معنی مشهور است در یاب از او کرده مہدی عباسی و شاکر اسحق موصی  
بوده و وقتی باندلس رفت و در بین معینها بعد از فوت او احدی نتوانست جاری او  
بگیرد جز دخترش علیه که مقبض بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها و جلد  
ثانی فتح الطیب موطورات

(علیه در این چند اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میباشند)

عاصم

سوزن



## خبرات حسا

۱۹۰

شهر زن محمده مضافه باین اسم بوده اند یک عمارت بنف عبد الوهاب الحسینی  
دیک عمارت بنف نافع بن عمر الجبجی و عمارت التقفینه

### غایم بنف ابوبالحسن

دختر مولانا حاتم الدین الحسن بن محمد بن ابوبالحسن است که او را شهرت  
نشا به هم میگویند مشارالیهما یک از اشیاخ امام سیوطی میباشد خواهر  
داشتن مضافه با لقب بنف حاتم الدین که او نیز اهل علم و با عظام تقویا در  
درجه بوده از کتابیکه الفاجاهه گرفته غایم هم مجاز گردیده است

### عمر بنف عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن زراره الانصاری است که از تابعیات شوان  
اهل مدینه بوده عالم بفقده و در حجره عائشه بسر کرده از و از ام سلمه و  
حدیث بسیار کرده قاله الصفدی فی الوافی

### عمر بنف مریم اس

خواهر عباس بن مرد اس و شاعره خوش طبعی بوده است در مدح العین  
اورا دختر خندا خواهر صخر که ترجمه حال او گذشت نوشته و بیات قبل از اینها  
افکار او است که در مرثیه برادر خود عباس گفته

اعین قلم اخذکما بختانه ابی الله و الا یام ان نصبر  
وما کنتم اخیر ان اکون کاتبه بعباد انبعی اخی تحسرا  
تری الخصم ذوا عواخی مهابه ولیس الجلیس عن اخی بازوا

### عمر بنف التهان

دختر نغان بن بشیر صحابی و زوجه مختار بن ابوعبیده الثقفی مشهور بود  
که در زمانه عبد الله بن زبیر خراج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بن زبیر  
انکه مختار را بکشت عمر بنف التهان و جلیله دیگر مختار را که ام تائب بنف  
سمره بن جندب بود احضار کرده گفت چه میگوید در حق مختار ام تائب گفت  
هر چه تو گوئی منم همان گویم مصعب او را زده کرد و بعد گفت تو چه میگوئی  
او گفت خدا رحمت کند مختار و امر صالحی بود مصعب که این بشید عمر را

حکیر

## خبرات حسا

۱۹۱

حکیر کرده و برادر خود نوشت زن مختار عمره به نبوت مختار فاعل الله  
حکم قتل عمره و افریناد و مصعب و میانه کوفه و حیره شیره او را البشیری قتل  
داد تا با دین او را بکشت چون مشارالیهما از بزرگ زادگان انصار و بیکاه  
وای او مرثیه ها گفتند از جمله این اشعار عمره را این ربیع الحری و حیات

ان من اعجب الجحائب عنده قتل بطناء حره عطول  
قتلت هكذا علی غیر جرم ان الله درها من قتل  
کنا القتل و القتل علینا و علی المحسنات جرا الذول

### عمره الخشعی

از نساء قبیله خشم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر  
در مرثیه دو بر خود گفته و در باب المراثیه دیوان خاصه ثبت شد آن  
اشعار این است

لقد زعموا انی جزعت علیها و هل جزع ان قلت و اباها  
هنا الخوا و القوم من لا اخاله اذا اخاف يوما نبوه قدماها  
هنا ملین المجد الحسن لیکت شجاعتها ما استطاع علی کلاها  
شها بان مشا و قد اتم اخدا و کان سنا للبدیع سناها  
اذا انزل الارض الخوف بها الرد یحقق من جاسها ماضیلاها  
اذا استغنی حاج الجميع الیهما و لم یثام نفع الصدق غناها  
اذا انقهر الم یحشا خشیة الرد و لم یحش وزه امنها مولیها  
لقد سانی ان عنت ذویاها و ان عريت بعد الوعی فریها  
ولن یلبث المرثان یستلها و خیار الاولیاء ان یسل غناها

و عمره اسم بیست و یک نفر زن صحابه بوده که یکی عمره بنف و احد خواهر عبد الله  
بن رواحه صحابه مشهور است مادر نغان بن البشیر الصحابی

### عمره

بعضه اسم سیزده نفر از صحابه است

### عنان

جانبه



# خیرات خشنا

۲۹۲

باری ابراهیم الناطقی و شاعر نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم الناطقی  
از رجال عصر بنی عباس است عنان حدیثاً متولد شده و دخترک در دهم  
بوده بعد از آنکه در تحت ملک ناطقی فرار گرفت ازین تربیت و پدرش از  
اکتساب علم و دانش کرد و از شعر او و ابواب فصاحت و بیان و جزیه دید  
گوئی گفت با فحول شعر مناظره و مشاعره می نمود در کتاب بنی ظافر چنانچه  
از مشاعر عنان نا ابو نواس نوشته از جمله این است که ابو نواس روزی

بهاریه این بیت را بگفت و بر عنان بخوانند  
کل يوم عن الفحوان جدید فضحك الارض من بكاء السماء  
عنان فریاد این شعر را شنید آن نمود

فهو كالوشى من ثياب عرس حليتها التاج من صنعاء  
میزر روزی ناطقی عنان را زده و او گریه میکرد که ابو نواس سید و گفت  
بگفت عنان فخری معها كلوا لوفيل من خطبه  
عنان میزد فوراً گفت

فليت من يضربها ظالما تصف يمتناه على سوطه  
محمی الدین در میان ارباب از فضل حاجات و طافعات کتاب الحاسن والامداد  
جملها نقل کرده گوید بنا بر مخطوطات سلو و این طافه در حق العروضا که  
کتاب بدائع البیان خود میگوید روزی نزد عنان رفتم بیک شعر ای در  
مشار الیهما بود چون عنان مراد بد گفت بیا که خدا انوار سائیده این مرد  
بمن میگوید شاعره بودن تو را شنیده ام یک بیت بگو تا من هم بیتی بر آن  
بفرماید طبع من حالا هم را به ندارد تو یک بیت بر ای و بگو من گفت

لقد جعل الفراق وعيل صبر عشيته غيرهم للبين وقت  
اعرابی که این را شنید گفت  
نظرت في اواخرها محبها وقد بان وارض الشام است  
عنان هم در طال گفت

گفت هوام في الصدقة ولكن الدموع على تمت

اعرابی

# خیرات خشنا

۲۹۳

اعرابی چون شاعر عنان شنید گفت والله تو از ما هر دو اشعری و کوناعی  
نبودی دانست دایمی بوسیدم انتمی

در کتاب بنی ظافر و عقدا الفرید از بدیهه ها که عنان گفته بسیار است  
عنان و قتی و شعر خطاب بفصل بن یحیی که گفته و درخواست کرد  
که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر را است  
که خلیفه هارون را بخرد که عنان را بخرد و آن دو شعر را است  
که خلیفه هارون را بخرد که عنان را بخرد و آن دو شعر را است

فضل یا خیا عنان موافقت کرده چون هارون شاعری عنان شد  
ناطقی گفت من بکثر از صد هزار تنید هم هارون از خیال افتاد چون  
ناطقی بمرد خلیفه عنان را از ورثه او به هزار تومان خرید عنان چون بخود  
هارون آمد گفت بیکماتو را بچند بخرم از آنکه مالک تو طلب میکند  
خریدیم عنان گفت یا امیر المؤمنین اگر خلیفه بخواد بکشد من بهای خود را  
ببخش و ذات حاصل نماید بکثر از این هم ممکن است

عنقوی

دو صحابیه مشاهیر با این اسم بوده و یکی از آنها ابند العنبر نام داشته  
بعدها بیکدیگر اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت مبیع

شاعر است که اشعار او در دیوان حاکم مخطوط است و ابیات ذیل  
که از شایع افکار او است از مضامین باب المراتی دیوان حاکم میباشد

ابکی لعبد الله ان حنت قبيل الصبح ناره  
طیان ظاوی الکشح لا برخی لظلمة ازاره  
یعنی البخیل اذا اراد المجد مخلو عا عذار

حرف غایم الغین

غایم

زوجه



# خیرات خا

۱۹۴

زوجه موسی الهادی العباسی بوده و نهایت خلوت را نزد او داشت و موسی در میان خود خیا می کرد که پس از مرگ من غادر در جبال نکاح برادر هارون در خواهد آمد و این خیال او را مکرر داشت غادر آن اندیشه را استیلا کرده او را اطمینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقا شوهر نخواهد نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی غادر را در نزد خود چون موسی در گذشت و خلافت هارون رسید از طرف خود و از جانب غادر گفته ها داد و مشاوران هارون را نیز می کرد شعی غادر موسی را در خواب

دید که باو باین ابیات عتاب می کند  
 اخلفت عهدی بعدما جاووت سگان المقابر  
 و نسبتی بحثی ایمانك الزور القوایر  
 و نکت غادر اخی صدق الله شک غادر  
 لا یتک الا لف الجید ولا تدعک الذوائر  
 و حکمت فی قبل الصباح و صرت حیث غدر صائر  
 غادر بر اینهمه از خواجگت و روی خود را نقل کرد و باضطر ابی فشا هر چه باو گفت باضغاث احلام است فایده نمی بخشید و در آن اضطراب جان بداد

ده تربین الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مطبوع است  
 افتاد در تاریخ کامل منویید از موسی جامی به اسم امة العزیز بنانده هارون او را بگرفت و دیگر از او بگریه رسانید و نام آن پسر را جل کد داشت

## غازیه خاتون

دختر ملک کامل محمد بن ملک غادر از ملوک ابوتیبر است مشاوران الهان خیر ملک مظفر محمود است و ملک مظفر از آنهاست که در حاکموت کرد اند و مخصوصا این شخص مجسین سیرت و درایت موصوف بوده از صلب او بطول غازی خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام از پسران و چون در خواست او را ملک بدر گذشت و او را ملک منصور لقب داده اند و چون

ایند

# خیرات خا

۱۹۵

ایند استی ندانند مدتی ماد و کش می نام حکمرانی مشغول و قیابت کرده و غازی خاتون در کماه ذبیحده سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاده نیز غازی خاتون اسم خواهر ضیفه خاتون است که شرح حال او نگاشته شد و این غازی به خاتون خالده (عنه) غازی به خاتون و زوجه ملک مظفر محمود است و ملک ظاهر شوهر ضیفه خاتون است و خواهرش غازی به خاتون را نیز گرفته و چون او در گذشت ضیفه خاتون را نیز می کرد نیز غازی به خاتون دختر امیر سیف الدین غلا و زور است که ملک ظاهر پسر سلطان مصر او را برای پسر خود ملک

## سعد بن کرفت

## غانم بن عاصم

از قصص زنان بنی هاشم بوده چون کار بجای می بالا گرفت و بنا خیریه ها می گذاشتند او با امویان از جانب هاشمیان منافقانه کرده و از فرار مسطورات محمدی الدین در مسامرات صورت منافقانه از فرار بد است

غانم گفته است هاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کریم ترین خلق بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوار تر بعد مناف که شاعر در حق او میگوید  
 کانت قریش بیضه ففتفت فامدح خالصه بعد مناف

از ما هاشمیان است هاشم پسرش که عمر نام داشت و هر وقت کاروان فرشت در تابستان بنام و در فتنان بهمن میرفتند ترتیب بر می داشتند و با بیعت هاشم نامیده شد و شاعر در حق او گفته است

عمر و العلاهشم الثرید لقومه و رجالا کثر مشون عجم  
 نیز از ما است عبد المطلب باعث فیض و برکت قریش و اسباب نزول رحمت بر آنها که شاعر در مدح او گفته است

و نحن سنه المحل قام شفیعنا بمکة بدعو و المیاء تقود  
 هم از ما است ابو طالب پسرش بزرگ قوم که شاعر او را این طور ستوده  
 ایتیه ملکا فقام حاجیه

باز از ما است پسر دیگر او عباس بن عبد المطلب که سید عالمیان او را بر

مرکب



# خیرات حنا

۲۹۶

مرکب خود سوار کرده و از مال خود با و بذل فرموده و شاعر در ثنای او گفته است

و بیعت سول الله امر مثله ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضا از مناسبتی که در حق او گفته اند

ابا یعلی بن الاکحان من و انت المناجد لبر الوصول

از مناسبتی که در حق او گفته اند و انت المناجد لبر الوصول  
جبار و در عوض و دست او دو بال با و عطا شده که در و پشت برین با

آنها را و از کند و شاعر در حق او گفته است

هنا تو کج غفرنا و مثل علینا انا اعترنا س عند الخالق

از مناسبتی که در حق او گفته اند و مثل علینا انا اعترنا س عند الخالق  
چند ها شمس است و قار سیکه ناز و از هر که بهتر و شاعر در ثنای او میگوید

علی الف الفان صفا و الی المصطفی طفلا صیدا بن

از مناسبتی که در حق او گفته اند و الی المصطفی طفلا صیدا بن  
طش است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الا نام با ابر الوصی انت سبط النبی و ابن علی

از مناسبتی که در حق او گفته اند و انت سبط النبی و ابن علی  
دوش گرفته و شاعر حضرت زین العابدین را چنین ستوده

حب الحسین فخر الحسین یارب فاحشرنی غدا فی حزبه

از مناسبتی که در حق او گفته اند و فاحشرنی غدا فی حزبه  
از مناسبتی که در حق او گفته اند و شرافت کاغذی است

## غایة المنة

از ادبیه ها اندلس و جاربیه معصم بن حماد است که مشارالیه خود بنحی  
او را امتحان و ابتیاع کرده و روز بروز رحمت معصم بنک غایة المنة  
افزوده و پیشتر از پیشتر از او رعایت کرده است و غایة المنة بمعنی منهای

از و می باشد

خبر سپر

در بعضی

# خیرات حنا

۲۹۷

در بعضی از کتب ادب این وزن را از جواریه مأمون عباسی نوشته اند  
اما چون اشعار به که با و ثبت میدهند اشعار عربی است باید گفت همان است  
تصحیف شده در تذکرة الخطا طین مستقیم زاده میگوید معصم خلیفه حنا  
جاریه داشتند است قاطع نام در حسن و جمال و موسیقی بکمال و بنا بر اینکه  
هر چیز نفیس را غریب گویند مشارالیه را این غریب لقب داده بودند قاطع  
زبان هلال شوخط کرده و در زمان خود بدرجه اسناد خود خوش نوشت

(این گفته محل نظر است)

## غزال

زین باین اسم دو ات دارد یکی از ملوک مصر بوده جز نال کردن قلم و لبقه در  
دوات گذاشتن و مرکب زان و بچین چینه نمیدانند اما چون میکنند  
بهم رسانیده در سال باضد و سی و شش هجری در قراقرز که در قراقرز  
مصر فاکه است در کجوار قبر نغان مسجد بنا کرده که آن را مسجد غزال  
گفته اند و بواسطه این اثر شهرت بهم رسانیده است و ذکر این مسجد در  
خطاب مقبره شده

## غزیه

اسم ام شریک است که پیشتر ذکر او شده مشارالیه از حضرت رسول صلی  
علیه و آله درخواست کرد که داخل زجرات طاهرات باشد اما بمقصود  
نایل نشد

## غسانیه

از ادبیه ها اندلس بوده و در فتح الطیب و الفیاضة الیخاتیر نوشته  
تجانه بر وزن رقعه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشارالیه امنسوب بدانجا  
اگر چه غسانیه شاعر مشهور است اما فقط دو بیت از او بدست آمده و آن

این است

عهدنهم والعیش فی ظل و صلام انق وروض الوصل اخضر فیان  
لنا فی سعد لا یخاف علی الهوی عتاب ولا یخشی علی الوصل هجران

غفره



# خیرات حسنا

۱۹۱

## غفره بدت رباح

بنابر ضبط وراثت ابن ابی خرواه هر بلال الحنبلی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابه بوده و بلال یک برادر خال دام هم داشت است

## عنصاء

همان مصیبت است که در کتب و آراء ترجمه خال او نگاشته شده و بعضیها بیشتر شهرت دارد تا مصیبت

# حرفه و الفاء

## فاخته

بنابر ضبط ابن ابی خرواه رفق صحابه فاخته نام داشتند و آنها فاخته بنت الاسود و فاخته بنت ابی طالب فاخته بنی شمر و از قدس خاله النبی و فاخته بنت الولید بوده اند و فاخته بنت ابی طالب خواهر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و همان امهاله است که در جلد اول ذکر او شد

## فارعہ بدت الی الصلوات

خواهر امیه بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علما زمان جاهلیت بوده از مظالم کتب اسماء بنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطلع شده اما بظهور آن حضرت حسد برده و بشرف اسلام و ایمان نایل نشده در رمضان سال دهم هجرت که وقعه بدر وقوع یافت او در شام بود از آنجا آمد و برای رؤسای قریش که در آن جنات کشته بودند مرثیه گفت و بوطن خود طایف رفت و چندی نگذشت که در گذشت اما خواهرش فارعہ در فتح طائف اسلام اخینا کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی شریف شد و آن حضرت از درایت و فصاحت او سرت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات که پندیده برادرش را بخواند او خواند بابت هو می نری طوارقها گفت عینک و الدمع سا بقها بعد از این ابیات را که امیه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد

کل

# خیرات حسنا

۱۹۹

کل عیش و ان نظا ولد کمر صائر امره الی ان یزولا  
لیستی کنت قبلها فذیل فی فلال الجبال اری و عولا  
اجعل الموت فسیحک أخذ غولہ الدهران للدهر غولا  
پس از آن از قصیده دیگر این ابیات را بعضی رسانید

عند ذی العرش بعرضه علیہ یعلم الجهر و الکلام الخفیتا  
بوم نأبته و هو رب رحیم اترکان وعده ما تبیا  
بوم نأبته مثل ما قال فردا لم یذرفیه راشدا و غویا  
اسعد سعاده انا ارجو ام مہان بما کسبت شفتا  
رب ان تعف فامحاه ظنہ او تغاقب فلا تغاقب ربنا  
ان او اخذ بنا اجر من فانی سوف الفی من العذاب قویا  
بعد خواند

از تعفر اللهم اغفر جنا و ائی عبدک لا اله الا انت  
پس از قرائت این اشعار حضرت رسول فرمودند شعر برادر قوم من و فلک  
او کافر است و ای که بر او و ان علیهم نبأ الذی انینا ایا ننا فالتسلیح  
فاتبعت الشیطان مکان من العاقبتین را فلا ورت فرمودند  
یا سیم امینه بن ابی الصلت نیز عالمی بوده است در اندلس از رجال مائمه پیغمبر  
معروف به ادیب حکیم که صاحب علم و حکمت و شاعر بی فکری طبیعت بوده است  
و این شعر از ویست

کیف لا تبلی غلا نله و هو بدکر و هو کجانی

## ولدا یضاً

اذا کان اصل من تراب کلهما بلادی و کل العالمین افا ربه

## فادعہ بدت شدای المریه

از شوال عرب و بصر او بی بوده از اشعار او در حاکمه مکتور است

ابیات ذیل را در مرثیه برادر خود گفته

هلا سقیم بنی جرم اسیرکم نفسی فداءک من ذی غلصا

شهاد



## خیرات حسنا

۲۰۰

شهادت اند به رفیع الویه      سدا داد و هیبت قناح اسدا  
نثار را غنیه قتال طاغنه      حلال را بیه فکاک افتاد  
قوال محکم تقاضا بریده      فراج میهنه طلاع افتاد  
از سیاق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلۀ بنی جرم اسیر کرده

و قشنه کشنده اند

### فادع بدین اطمینان

دختر تمام بن عرو بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فادع فریخته گفته اند  
و در هر حال مادر خجاج بن یوسف ثقفی بوده ابتدا حارث بن کلده  
الثقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه او را بنی کوفه و یقوی در تحت  
مغیره بن شعبه بوده در هر حال شوهر اول او را طلاق داده و یوسف بن  
البحر عقیل او را از یحیی گرفته و خجاج ظالم از یوسف آمده

### فادع

غیر از فادع بدین ابی الصلت شش نفر صحابه مسماء با بن اسم بوده و  
بقوی یکی از آنها فریخته است که خواهر ابو سعید الخدری الصحابه باشد  
و در کتب فادع بدین عقیل ثقفی در جلد اول خیرات حسنا در تحت عنوان

ابنه عنیدان گذشته

### فاضله الانصاریه

حلیه عبد الله بن انیس الجهمی الصحابه و خود نیز صحابه بوده در کتب  
احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضله  
الزمان غاشیه با عونیه است که ترجمه حال او گذشت چنانکه فاضل  
همدان صاحب مقامات را مدیحه الزمان می گفتند این زن را هم  
فاضله الزمان خطاب مینمودند

چون رسیدیم بترجمه حال حضرت خیر النساء صدیقۀ ظاهره فاطمه زهرا  
سلام الله علیها جلد دوم خیرات حسنا را بشرح حال فاضله الانصاریه  
ختم کردیم که محض تجمیع جلد سیم را شروع کنیم بان اسم مبارک نا افتخار

بشارت

## خیرات حسنا

۲۰۱

بشارت نموده باشیم و از برکات ابن قصد و نیت خالصانه بفضیله کامل  
نایل شویم انشاء الله تعالی

### نذیک و اعز

اگر چه ذکی بالنسبه مفصله در خاتمه کتاب خیرات حسنا نکاشته خواهد شد  
و ترجمه احوال بعضی نشاء مشهوره که در بین مجلدات از روی نیا که لازمه  
ذات انسان است یا بعین دیگر نکاشته شده در اینجا ثبت و ملاحظه میکنم  
لکن سرعت و بیادرت اقدام در معدرت را در اینجا نیز بشرح حال  
دو سه نفر از عقیل میسر دازد و خود را بنوعی از وصیت عقیل و  
اغفال بری الذمه میسازد بنا برین گوید

### تواب منبسطا علیه (المنعالیه) شکوه السلطنه (المنعالیه)

با توی معطره مقدسه و معقوده سرای سلطنت و مخدۀ مقهره حرم جلالت  
اعلی حضرت فاطمه شاهنشاه حجه خرد صاحبقران ناصر الدین شاه ادام  
الله تعالی دولته و ایامه و ذخیره حرم شاهزاده غفران پناه رضوانه علیها  
فتح الله میرزای شجاع السلطنه و مادر فرزند سیر شاهنشاهزاده اشرف  
ادفع اعظم حضرت اقدس معظم فرزنده اخبر برج شهر نایب و درخشنده  
کوهر برج کامکاری و بیع مکرر و نمکد و کت علیته ایران مظهر الدین میرزا  
دامت حشمه و شوکت میباشند مادر تواب منبسطا شکوه السلطنه  
مرحومه شهر بانو خانم دختر امیر جلیل الشان معظم مقهره حرم محمد ابراهیم  
ظهير الدوله حکمران ایالت کرمان و مضافات بوده و آنها که از شعب سلال  
جلیله فاجارید و ز ادل و اعیان علیته با خبر اند دانند که تواب منبسطا  
الیهام از جانب پدر و هم از جانب مادر و قوالان و میباشند

در عالم عصمت و طهارت و قدس و تقوی عقیله مشارا الیهما بمقامی رسید

که بالآخر



## خیرات حسنا

۲۰۲

که بالا نرازان مقصور نمیشود و خیال کثیر الانفال کامی فرائض می شود جل  
مقا صد و کمال سابعی آن محذره بکذل خیرات و مبرات است و انشاء عوارف  
و حیسات در طلب مرصعات حضرت عزت جل ذکره و عز اسمها نا بار ابعده  
عدو بهر و امته و کلیه سیه باران دارد و از آمداد و حمایت ضغفا و انفا  
و رعایت فضل بوجهی خود را معاف نمیشمارد مناصبائمه اطهار و فضایل  
اولیای برادر علیهم صلوات الله الملك الجبار داحر زحان و تعویذ روان  
میداند و از نشر و انتشار آن آله خود دارد به نتواند جمله حدیث از  
دین و دینداری است و حرقه معلومه اش برهین کاردی و نکو کار به قرص  
با تو اقل انباز نموده و در عبادت بیای بخاهدت پیونده آید است  
که پیوسته مشمول تو جهات خاصه خیر و الهی است و دارای مراتب متفاوت  
و مزیای دوجاهه باری جل عظم بر علوص نبش بفرزاد بقی الخیر

والله الا محاد

شهر نابو خانم

دختر مرحوم امیر معظم محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله قاجار قوا نلو حکمران  
کرمان و مادر توابعه خطاب علیه عالی مقامه شکوه السلطنه و امست  
شوکتها بوده است این دختر مرحوم ظهیر الدوله را از بطن حلیله خطاب  
آمد و حلیله مشارالیه از نجبا و بزرگ زادگان بکظام بنما به آید  
پدرش ابو محمد خان سردار بظام از طایفه عرب بکظام برادر مرحوم جعفر  
خان است و جعفر خان از امرای نامدار و پیدمادر مادر مرحومه معظمه  
قوابیه منظره و سرباب سترگ بر می محمد علیا (والله اعلم خیرت هالو  
ناصر الدین شاه) بوده و دختر ابو محمد خان مادر شهر نابو خانم زوجیه مرحوم  
ظهیر الدوله محمد ابراهیم خان میباشد شهر نابو خانم از نساء مجلله  
متمیزه دانشمند و بترایای زهد و قدس و تقوی و رغبت با عا خیریه

اختصاص داشت است

حاجه پدیده شاه خانم

از زوجات

## خیرات حسنا

۲۰۳

از زوجات خاقان خلدا آشیان معفور و فتح علی شاه البیسه الله جلجل النور  
و دختر مرحوم غفران منابله و معظم مصطفی خان قاجار قوا نلو عم اکرم حضرت  
خاقان بوده از نواد بر دنیا و عالم و در مناعت و بزرگ منتهی مستم چنانکه  
بنفتم احد از علما بلام حرم خاقان نداد و از او حج دفعه خود قدیمی پانین نه  
گوشت چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجه معظمه بدر نشا خانم واه روضه  
رضوان پیش گرفت معفوره مشارالیه یک را نزد خاقان خلدا مکان فرشتا  
که حقیقه از پیغمبرهای سبطینی بفرماید بیارند بر سر عاری عم شاهنشاهی  
برستند اگر چه خاقان کاره بودند اما از قدر دانی و رزبه شناسی روان  
مستند را جایز ندانسته آغا مکل را که از خواجگه سرایان زمان شاه شهید  
سیعید آغا محمد شاه ظاب شاه بود اگر چه بود جعفر و مرشد مشهور و حقیقه نادر  
با نهایت احترام ببرد و چنانکه حاجیه معفوره گوید کند و این دلیل نهایت

نشان و مقام مجلله مشارالیه است

نظم مرحومه معظمه نه تنها بر عالم صوری و دیکه گاه ظاهر بوده بلکه در فرغ  
مقامات معنوی و اخروی نیز کارها علی الا سیم را نموده سیکان و افتاد  
و ادب تکیه کرده با عا خیریه و لوح اشنه از مشار مشهوره مشارالیه  
ندیب چهار گلدسته کاخین علیه السلام میباشد حاجیه مرحومه  
عمه و والده مؤلف است و این شرافت مرا همیشه باقی است روانش شاد  
و باب غفران و رضوان سرباز باد

شاه جهان

قواب و الیه مملکت بهوپال است و لاد قش بقعه اسلام بکرش کرده بلده  
بهوپال در سال هزار و دویست پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاد در سنه  
هزار و دویست و شصت سه بعد از فوت پدرش در سنه سالیک حکمران آن  
مملکت گردید و فوت فارسی و خط و علم سیاست مدن و نظم و نیک ملک  
اکتساب نمود در نهم شوال سال هزار و دویست هفتاد و شش در سنه  
بیست و نسل که زمان اختیار دیاست و افتاد دولت را بدستدار گذاشت

و خود



خیرات حسن

۲۰۴

و خود بولایت عهد و قبول خاص خود انکشاف کرد در سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج و در غره ماه شعبان مجدداً احد نشین آوردنک ریاست گردید اعتبارات و مزایای مشارالیه را در دولت انگلیس بسیار است نشان درجه اعلاهی ستاره هند دادار او بنابر عواطف آن دولت نابل شده کویند در هند و نشان چون شاهجهان و زیبای القای یکم خیر عالمگیر پادشاه هیچکس بر کین اهل علم و فضل و اصحاب هنر و کمال نبرد اخذ شاهجهان را طبعی موزون میباشد و اشعار او مشهور میباشد نمونه را با پیچیدگی

اقتضای نمود

چون بال و پر افتاد چون دام بترد حسی که نصیحت او بدین نتواند پی قدر ناشناسه که زیانکار نکند دل به بهای خود را بعبث نکند بیدل مبادی شاهجهان این محبت است صد بار زنده کردم و مرگم از تو

رباعی

در یافت عطا کردی باری ما را در خیر او سنجیده ای ما را چون عاجز از پادشاهان نبوت نازم که کشتی پادشاهان ما را

ظاهر

دختر احد بن يوسف الازرق بن اسحق التوبخی از قضاة فقهنا حنفیه است که با اعتدال اهل علم و فضل بوده و در فقه مخصوصاً ماهازی پدید در سال سیصد و هشتاد و شش هجری و خود در چهار صد و شش و ش

وفات نموده است

طهران

از نساء مشهوره مذکوره در انباء ابن حجر و خواهر فاطمه بنت المنجاشیخ ابن حجر میباشد شارالیه طاهران بنت عزالدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان بن المنجا التوحید الدمشقی و محدثه نا کمال بوده از اقوش القبلی اسماعیل پیش کرده و انجری و فنیب بنت الکمال اجازه ندر پس گرفته وفات او در ماه شعبان سال هشتصد و سی و هجری اتفاق افتاده است

ظفر خاتم

خیرات حسن

۲۰۵  
ظفر خاتم

از خاندان فواد پاشا و حلیله قبولی پاشا و از ادیبها اسلامبول و نشوا با کمال اعتبار بن است منظومه دارد موسوم به عشق و وطن و آن حکایتی است که در اسپانیا واقع شده و جهت ارتباط هم با اسلامبول دارد

اخ

سال گذشته چون جلداول کتاب خیرات حسان منتشر شده بشریف ملا خطه مطالعه کنندگان شرف شدند بعین عنایت و رضا در آن دیدند و پسندیدند و ما را بمهر نایب و ملا طیفه های خود قهرین تشکر و امتنان و همین توجیه و استحضار نمودند چه نادر شخصی از ایشان بودند که اندام باحوال انشا مشهوره و زمان قابل فرستاد که منشأ اثری شده اند از شعب علوم ناب و نجوالات و سیر میباشد و خواهد بینار بر آن مترقی است و دانش آن تراجم امری لازم و محتم و پیش ازینهم اعلام علمای همین افکار اقدام باینکار کرده و ازین قسم نالیفات برداخته چنانکه کاتباء الشواعر از نالیفات ابوالفرج اصفهانی برین گفته براهان با هراست و در اقلیم قریک که در قرون اخیر کلیه علوم و رو برتر یافته و دایره فضا بل وسعت یافته مؤلفات کثیره باسم قم سیلبر و قسم ایللوستر و رتب یافته تحت اللفظ معنی قم سیلبر همچنین قم ایللوستر نساء مشهوره است بالجله آنان که قددا کا هبه و درایت را دانسته و خدمتی باین عالم توانسته و بجهت برده نافع در حیات نتوان داد علم و صنعت و سایر مزایا معلوم کرده و در حقیقت جنس انات را ازین راه تشویق کرده شهرک الزحمر را می خود از تو بچینک آورده اند و از ناب طالع بمطالع این قسم کتب و عین تمام دانند و سخن در این موضوع از قبیل اثبات ثابت و اظهار بیدیه است و انضا و سیر مسطورات تا قابل ملاحظه دارند بچون این جلد را دانسته بیکدیگر و نشر یان گوئی بیکار که ایستاب کنند اندن وقت و تحسین قوی خود را عیب خود دانسته و مضمون نازده هدیه را با هم مشربان خود برند و ذلک خواری انشا

خوب بند



# خبرات حسا

۲۰۶

خوردند و این ناز که ندارد همیشه ازین قبیل کرفضا در دنیا بوده است  
قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمه الله علیه در او آخر  
جلد سیم مشنوی فصلی فرماید که خلاصه آن این است

پیش از آن که بن قصه نا مخلص رسد	دود گشت آمد از اهل احد
من غیر نیم ازین لیک این لکد	خاطر ساد دلی الی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزوفی	بهر مجنونان مثال معنوی
که ذکر آن کر نیست غیر فال	این عجب نبود از احضار ضل
که شجاع آفتاب پر ز نور	غیر گر که در دنیا بد چشم کور
خرطی ناکاه از خر خانه	سر بر و ن آورد و طعنه
کابن سخن است بقی مشنوی	قصه پیغمبر است و پیرو بی
نیت ذکر و بحث اسرار بلند	که دو اند او کلبا زانو بند
جله سر ناسر فانه از وفون	کود که نه قصه بیرون درون
چون کتاب الله بیامد هم بران	اینچنین طعنه زدند آنکاران
که اساطیر با فسانه نژند	نیت تحقیقی و تحقیقی بلند
کودکان خورد و همش می کنند	نیت جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و بلبل و مار	ذکر هود و نادر و ابراهیم و نادر
ذکر فوج و کشنده و طوفان تن	ذکر کنگان و سران خطا نهن
ذکر روضه و ذکر زلف و چشم	ذکر یعقوب و زلیخا و غمش
ذکر فضل احمد و خلق عظیم	که قمر از معجزاتش شد و نیم
ظواهر است هر کس بی میرد	کوبیان که کم شود و بخود

کشتا که آستان نماید بنو  
اینچنین آستان کی سوره بگو

پس در تعاضل و مشوب نشدن خیال ساد و لو خان را گوئیم آنکه گفت  
خبرات حسا بچه کار آید و الباقی این است که برای تو هیچ کار نخواهد آمد  
ملا ثا طبع تو را پیش ازین نوشته اند چاره در پیش است کنند نام

حیدر

# خبرات حسا

۲۰۷

حیدر یک حسین کرم و امثال آنها و در جواب آن پیغمبر که گوید شرح  
خانزاده دختر مهربانکار تبریزه را بر ای چه نوشتند گوئیم زنهای شاعر  
صاحبان آثارند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن باشد باید معلوم  
شود و کدام کتاب است به اینها را غایب ابوالفرج اصفهانی که یک قسم از الحو  
معتبرها مشهوره است و خانزاده دختر مهربانکار چه حرفی دارد با فلان مغنی  
عمید خلفای اموی یا عصر خلفای عباسی نه آخر این بیچاره هم صاحب طبع  
موزون بوده شعر گفته و اثری از خود در عالم بیادگار گذاشته علاوه بر اینکه  
ایراد کنند نمیدانند ما خود اتمام بنکارش این شرح حال نموده ایم آنچه در  
خبرات حسا از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکره  
روز و روشن از مؤلفات محترم مظفر حسین مختص بصبای این مولوی محمد یوسف  
ابن الحاج التیغی مولوی محمد یعقوب گوناپامی هندوستانی که با عجب از  
فضای آن دیار میباید و آن تذکره و امولوی مشایر الیه در سال هزار  
و دویست و شش و شش هجری در کتب طبعیه و پال هندوستان طبع کرده  
و شرح حال خانزاده در صفحه صد و خود و شش آن کتاب از سطر سیم  
شرح میشود اگر هیچ جا آن کتاب بدست نیاید نزد نگارنده هست  
و بی مضایقه نشان میدهد تا بهر بیند و بگویند افسوس از نادانی  
افسوس از بی سواد ی افسوس از کج طبعی افسوس از نادانی

بکار بند تو این پند بنده کر بنوالب  
کرت هواست که دانی مکره ایچ ندانی

بانتجا موا حسنا مرید جلد دوم خبرات حسا بنو یوسف  
و تأیید فایده بر این خانزاده روز و قیام ماه ربیع الاول  
عاشور ماه از قریه سید و شش هجری استحقاق این  
و کتب الداعی الدوام الدوام القاهر محمد صاحب شمس کتاب



# فهرست اسامی سلاطین و ارباب و بزرگان

السلطان فخرالملک	ولادت سنه ۹۰۰	جلوس سنه ۹۳۳	مد سلطنت شش سال	رحلت سنه ۹۳۹	عمر چهل و دو سال	مد قمر خواجه دسج
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۹۲۲	جلوس سنه ۹۴۴	مد سلطنت شش سال	رحلت سنه ۹۷۰	عمر چهل و یک سال	مد قمر عبدالعظیم
حسین ملقب بجهان موز شاه	ولادت سنه ۹۴۳	جلوس سنه ۹۶۳	مد سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۹۹۹	عمر چهل و یک سال	مد قمر اسیر آباد
آقا محمد مرحوم	ولادت سنه ۹۵۵	جلوس سنه ۹۶۳	مد سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۹۷۱	عمر چهل و یک سال	مد قمر اشرف
فخر الملک میرزا	ولادت سنه ۹۵۵	جلوس سنه ۹۶۳	مد سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۹۷۱	عمر چهل و یک سال	مد قمر میرزا
نایب السلطنه عبدالمجید مرحوم	ولادت سنه ۹۶۳			رحلت سنه ۹۷۱	عمر چهل و یک سال	مد قمر مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۹۶۳	جلوس سنه ۹۷۱	مد سلطنت چهار سال	رحلت سنه ۹۷۳	عمر چهل و یک سال	مد قمر در قمر







لطیفعلی میرزا پسر مرحوم قایدالدوله حاجی محمد  
 میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کرم میرزا ولد مرحوم ایضا  
 محمد باقر میرزا دارا میرزا ولد مرحوم ضیاءالدوله  
 شاه رخ میرزا ولد مرحوم بخت میرزا محمد علی میرزا ولد  
 مرحوم ایضا احمد میرزا علشاه میرزا ولد مرحوم  
 یحیی میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم ایضا مسیح  
 میرزا ولد مرحوم ایضا آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضا  
 کبوتر میرزا ولد مرحوم محمد تلمیذ میرزا ملک آرا علی  
 میرزا نظام العلماء ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا  
 ولد مرحوم ایضا بخت میرزا ولد ایضا عبدالحسین  
 میرزا ولد ایضا جعفر علی میرزا ولد مرحوم حاجی  
 محمد تلمیذ میرزا کوچک میرزا ولد مرحوم ایضا مسعود  
 میرزا ولد مرحوم ایضا غیاث میرزا ولد ایضا  
 اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو میرزا ولد ایضا نادر  
 میرزا ولد مرحوم حنیف میرزا میرزا فخر میرزا محمد میرزا  
 ولد مرحوم ایضا طهور میرزا ولد مرحوم محمد یحیی میرزا  
 حسا السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان  
 الله میرزا ولد مرحوم علی میرزا میرزا کنالدوله ایضا  
 میرزا ولد مرحوم ایضا عبداللطیف میرزا ولد مرحوم شیخ  
 الملوك حاجی ابوالفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان  
 خسرو میرزا ولد مرحوم محمد میرزا عبدالرشید میرزا  
 ولد مرحوم عبدالله میرزا میرزا حسا الدین میرزا  
 معروف آقا جان سلطان پسر مرحوم محمد رضا میرزا  
 جمال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا اوکاتا آن میرزا  
 ولد مرحوم حسنه میرزا میرزا شیخ السلطنه قهرمان  
 میرزا ولد مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی  
 احمد میرزا ولد مرحوم کیفا میرزا محو میرزا ولد  
 ایضا سکر الله میرزا ولد مرحوم حاجی بهرام میرزا  
 مهد علی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا سلطان یوسف  
 میرزا ولد مرحوم مودع میرزا محمد کاظم میرزا ولد  
 مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا

شاهزادگان و امرا و خوانین و اعیان و اشراف  
 بالخاصه و کرامت و اعیان و اشراف و اعیان و اشراف  
 کرامت و اعیان و اشراف و اعیان و اشراف  
 امیرزادگان و غیره که در جزیره خوانین و اعیان  
 محمد شریف میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا  
 الدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله میرزا  
 محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاه رخ میرزا محمد  
 حسن میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا  
 محمد یوسف میرزا شیخ الدین میرزا حیدر خان میرزا  
 محمد یحیی خان سرلپ علی کرخان علیخان علی  
 خان علیخان محمد یحیی خان محمد خان سرهنگ  
 خواصین  
 طایفه بنی اعظم قهرمانان  
 خلیل الله خان رئیس سرلپ غلامحسین خان محمد  
 اسمعیل خان حاجی مصطفی خان محمد علیخان  
 طایفه حاجی محمد علیخان  
 حسینعلیخان سرلپ اول محمد علیخان سرلپ  
 علیخان سرلپ محمد علیخان محمد ناصر خان سرهنگ  
 محمد علیخان قاضی سلیمانخان صادقخان  
 طایفه خزان باغ  
 محمدحسین خان سرلپ رئیس نورالله خان محمد  
 صادقخان علیخان احمدخان  
 طایفه درویش  
 حاجی محمدحسین خان سرلپ رئیس حاجی محمد یحیی  
 خان سرلپ حاجی حسنعلیخان عباسعلیخان  
 سرهنگ محمد صادقخان ولد شاهاب الدوله محمد  
 ولد رئیس میرزا محمد ولد اسکندر خان سردار  
 طایفه عزالدینلو  
 محمد علیخان محمد اسحاق خان حبیب الله خان  
 محمد رضاخان کریمخان  
 طایفه شاهسپهلو



انامی ز آراء عظام واعضا انعام دار الشوری که ای ز شاهزادگان معظ و غیر هم از شرف و سواد  
ماخیزد است فیض نکرده فقط در طرف سنه ماضیه تنگوار پیل انخاصی که ماز باعضویت انجمن  
مجموعه نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است ترتیب نامان  
جانبه راست اشغفجان مستشار | جانب ابو الفاسحان ناصر الملک | جانبه چپ از اسد الله خان وکیل  
الملک پیشکار مالی ملکذاریا | مشیر حضور همایون | الملک حکمران اردبیل و شکیان

نواب مستطاب اشراف الاناب السلطنة امير كبير وزرعتك ورنيس كل مشروطه  
دولت عليا توپخانه ووزبورخانه و افواج قاهره وسواره منصوره وپاده  
نظام وخارج نظام

نظام و حاج نظام  
جناب جلال الباب نظام الملك وزیر لشکر و رئیس فرائد لشکر و امیر نوبان اعظم  
امیر الزمراء العظام حسن خان اجودان باشی کل نظام و غیر نظام امیر قومان

او با طهر و شکر  
 ملزمین کتابدار و غیر  
 شکر نوید ان عظام  
 جناب الانضام میرزا عبد  
 الوهاب خان شکر نوید باسی  
 وزارت علم و لشکر  
 میرزا علینق مشیر لشکر  
 حاج میرزا محمد تقی وکیل لشکر  
 جناب میرزا حبیب الله خان مجد  
 الاشراف میرزا یوسف شکر نوید  
 میرزا علی معین شکر میرزا حبیب  
 شکر نوید میرزا خان میرزا زین  
 القادین مشفق نظام میرزا علی  
 ولد میرزا محمد میرزا فضل الله  
 ولد میرزا موسی وزیر لشکر  
 میرزا بنید معان لشکر میرزا محمد  
 اغا دلشکر میرزا محمد علی خان شکر

نویس حاج میرزا اشراف حسنه  
 میرزا عبدالحمد میرزا مهدی  
 نویدی میرزا ابوالقاسم ولد  
 جناب حاج میرزا عباسقلی میرزا  
 عبد الله خان ولد جناب جلال الدین  
 قوام الدوله میرزا حبیب الله ولد  
 مرحوم میرزا نصر الله لاهیجان  
 حاج میرزا احتشام ولد مرحوم کبک  
 شکر میرزا نصر الله ولد میرزا اسماعیل  
 شکر نوید میرزا علی اصغر ولد  
 شکر نوید سرکار فضل آثار ولد  
 حاج میرزا رضای تهرانی میرزا  
 عبدالحسین میرزا حبیب الله ولد  
 میرزا ابوالقاسم فیض الشکر حاج  
 میرزا سید ابرار شکر نوید میرزا  
 مهدی گوری میرزا محمد حسین  
 نویدی میرزا سید تقی خان میرزا

اما غلط میرزا سید ابرار تهرانی  
 میرزا علی اصغر خان پیر مرحوم  
 میرزا محمد حسین تهرانی میرزا  
 خان پیر مرحوم حاج میرزا اشراف  
 تهرانی میرزا سید یوسف شکر  
 نوید میرزا احتشام پیر معان  
 شکر میرزا عبد الکرم شکر نوید  
 میرزا علی اکبر شکر نوید میرزا  
 مهدی علی آبادی حاج میرزا رضا  
 پیر مرحوم حاج میرزا جانی سرشته  
 صاحب خاصه میرزا علی علوی  
 شکر نوید میرزا حسین لشکر نوید  
 سرشته داران و محررین  
 دفتر لشکر

میرزا بنی ولد مرحوم میرزا فتح الله  
 شکر نوید باسی میرزا عباس  
 سرشته دار کل نظام میرزا رضا

[illegible]



حاج میرزا اسید کاظم سنو دواب	اطباء و جراحان حاضر رکاب	خان سداصلان امیر الامراء
میرزا علی اردبیلز حسن لشکر	صاحب منصبان	عظم نصیر الملک امیر الامراء العظام
نوبت کروی	امراء تومان	عزیز السلطان امیر الامراء العظام
قزوین	شاهزادگان و آنها بشکرت	نظام الدوله محمد ابراهیم خان نوکر
میرزا سید ابراهیم سر رشته دار	وزارت دارند	والی کرستان امیر الامراء العظام
مازندران	جناب جلالتا بلیم نظام کارزار	شجاع السلطنه جناب اعضا
میرزا فرج خان لشکر نویسی	کل ملکند آذربایجان	الکلی علی عراق امیر الامراء العظام
گیلان	جناب جلالتا بلیم نصیر الملک	سیف السلطنه امیر الامراء العظام
میرزا یوسف خان لشکر نویسی	وزیر مختار مقام اسلاطی	حاجی شهاب الملک والی مازندران
استرآباد	نواب الاجهاتسو میرزا امیرنوا	امیر الامراء العظام صارم الملک
میرزا مقیم لشکر نویسی	حکمران شاه رود و بیظام	امیر الامراء العظام یار محمد خان بها
چرمقربا	نواب والا اختتام الدوله والی	الدوله حاجی بنوری امیر الامراء العظام
کرمان	ملکت فارس نواب الافغان	میرزا محمد خان خشت الملک امیرنوا
میرزا محمد علیخان لشکر نویسی	والی ملک کرمان و بلوچستان	امیر الامراء العظام محمد آفرخان
کرمان	نواب الاضیا الدوله والی	عبد الملک کیکل طبرس امیر الامراء
ولد میرزا محمد علیخان میرزا علی	ولرستان نواب قباد الدوله	العظام حاجی حسا الدوله مامور
سر رشته دار	نواب خشت الدوله نواب حاجی	آذربایجان امیر الامراء العظام
کرمانشاهان	بها الدوله نواب شجاع الدوله	حاجی محمد صمصام الملک
میرزا سید علی لشکر نویسی	سلیمان میرزا نواب امیر خراسان	ایضا امیر لشکر خراسان
کرمان	حکمران استرآباد و کرمان نواب	و شش قایل امیر تومان
میرزا علی خشت کرمانی لشکر نویسی	حاجی حسا السلطنه والی ایالت	هکستند
همدان و ملایر نو دیکر	کیلان و طولاش	نواب نصیر الدوله مامور آذربایجان
و همدان	سایرین	عزیز الدوله العظام شجاع الدوله
میرزا محمد قلی لشکر نویسی	چون رعایت ترنج صاحب اسامی	عزیز الامراء العظام کشت و خشت
نعم الله سر رشته دار و مشاور	صاحب منصب اعظام تولد بعض	نظم الملک رئیس پلیس
اطباء و جراحان نظام	استکالامیکم و اساتذ	سر نیل اول
میرزا علی اردبیلز حسن لشکر نویسی	و کشت و میشد غیر ممکن	نوا سربازان اول و کجرو و توپخانه
میرزا سید محمد حکیمباشی نوچانه	چندان رعایت ترنج	و سواره نوشته اند
میرزا اسمعیل خان جراح باشی	امیر الامراء العظام سلیمان خان	نواب عیالک و سلطان محمد میرزا
فرج الله سر رشته دار اطباء	اختیار امیر الامراء العظام	زیرا اجودان حضورها یون و

دلا بان علاء نو دیکر و همدان	علیمیرزا میرزا جواد خان حاجی	خاندان میرزا محمد مصطفی خان
جناب جلال خان وزیر صنایع	سرور خان اعتقاد الحرم	مصطفی خان دیر محمد مصفا
حسینعلیخان قاجار قواشو	ولد میرزا آصف الدوله میرزا	الدوله محمد تقیخان بهو خان
نور الملک عبدالحمید خان جناب	خان صارم السلطنه سرباز	شجاع السلطنه حسینعلیخان
خان والی مامور آذربایجان	سر نیلان	سرباز برادر میرزا جواد انباشی
علیخان ولد میرزا محمد اعظم جناب	سوا آنها بشکرت در جز و سواره	حسینخان سرباز دیر محمد یون
حاجی حسینعلیخان معین الدوله	افواج نوشته اند	حیدر خان سرباز دیر محمد
وزیر مختار مامور سبکی	دار میرزا کامران میرزا	سعد الدوله جعفرعلیخان
سلطان الدوله میرزا یوسف خان	علیمیرزا زوال جواد حضورها یون	ولد میرزا یوسف خان
عبد الحمیدخان افشار حاجی	اسد الله خان دیر محمد وزیر نظام	عبد الکرمخان سرباز حاجی محمد
خان برادر سداصلان میرزا	محمد آفرخان سرباز یوسف خان	حسینخان زند محمد خان ولد
نواب محمد میرزا ولد ملک آرا	شفای عین الملک محمد علیخان	میرزا محمدخان امیرنوا محمد
جلال السلطنه محمد میرزا	اردباشی نواب شرف والا نایب	خان ولد میرزا یوسف خان
سربازیک و مخرج نوابی	السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ	خان ولد جلال میرزا وزیر سابق
اشرف والا نایب السلطنه محمد	میرزا محمدخان سرباز دیر محمد	دار الخلافه فاسخان کروسی
فاسخان صاحب جمع علیخان	اعظم میرزا سید محمدخان	محمدخان افشار
جناب امیر السلطنه علیخان	سرباز سابق فوج بهادران	سربازان خارج از فوج
در بابیک جناب نوبختان وزیر	اسمعیلخان ولد میرزا محمد علیخان	کلیخان ولد میرزا امین نظام
مختار مقیم دیر حاجی عطاء الله	ماکوفی ابوطالبخان عیینه خان	عبدالحقخان ولد میرزا جواد
نواب خشتام الملک عبدالعزیز	سرباز راج از فوج ایلات محمد	خان سمنانی نصر الله خان دلاور
امیرزاده عبدالحمید میرزا	علیخان ولد میرزا امیر الامراء	افغان خلفه میرزا سلیمانخان
فرج داغ و لیخان نصر السلطنه	مهدیخان جهان سیکو خان بابا	حسینعلی میرزا جشدخان ولد
اسکندر خان افغان میرزا محمد	پیر حاجی خیار محمد صادخان	حاجی اردشیرخان علیخان ولد
پیشخدمت خاصه و سرباز اول	فراباغی میرزا علیخان افشار	میرزا علی اکبرخان سرباز دیر
غلامعلیخان سربازیک و سر نظام	حیدر خان هرات علیعلیخان	اللهخان شقایق میرزا برکت پیر
الدوله	دیر محمد خان ملک عیینه خان	میرزا علیخان مقام علیخان
سر نیلان	هراتی عیینه خان پیشکوهی	میرزا نظام الدوله علی اکبرخان
سوا آنها بشکرت در جز و فوج	مهدیخان قاجار سید اللهخان	سرباز سابق فوج نهاد کلبه
نوشته اند	لا یحیی میرزا نصر الله خان	خان دیر محمد نظام الدوله محمد آقا
علیخان میرزا عبداله خان	میرزا خان کیلان علیخان	ولد میرزا علیخان بن خان افغان
مستشار الوزاره خارج محمد	اجودان ولد میرزا صمصام الدوله	خان علیعلیخان جوانتر علیعلیخان







سربلند مرحوم الله و پرخان	نابان جو خايشا	ياورين مېر
بوتگان سربلند پيم حنجان پير	نابان جو خايشا	سربلند مرحوم الله و پرخان
مسطفي خان امير زمان سربلند	نابان جو خايشا	سربلند مرحوم الله و پرخان
عليه خان سربلند فوج سيم كرم	نابان جو خايشا	سربلند مرحوم الله و پرخان
ذوالفقار خان سربلند پيم مهدي	نابان جو خايشا	سربلند مرحوم الله و پرخان
عسکر خان سربلند پيم فوج هضم	نابان جو خايشا	سربلند مرحوم الله و پرخان
شفاق صادق خان سربلند فوج	نابان جو خايشا	سربلند مرحوم الله و پرخان
جبار خان افتاد حنجان سربلند	نابان جو خايشا	سربلند مرحوم الله و پرخان
ميرزا محمد خان سربلند	نابان جو خايشا	سربلند مرحوم الله و پرخان
<b>سرهنگان</b>	<b>ياورين اول</b>	<b>سرهنگان</b>
محمود خان سرهنگ فوج پيم خوني	نابان جو خايشا	سرهنگان
زين العابدين خان اردبيلي حاج	نابان جو خايشا	سرهنگان
باقر خان سرهنگ افشار ريكشاور	نابان جو خايشا	سرهنگان
ميرزا ابراهيم خان ولد مرحوم جويان	نابان جو خايشا	سرهنگان
پاشا خان شفاق سرهنگ عباس	نابان جو خايشا	سرهنگان
قلجان شفاق سرهنگ نوچانه	نابان جو خايشا	سرهنگان
يوسف ميرزا سرهنگ نوچانه	نابان جو خايشا	سرهنگان
صالح خان سرهنگ عباس	نابان جو خايشا	سرهنگان
كروبي فتح الله خان طالش امير	نابان جو خايشا	سرهنگان
خان سربلند اسدالله ميرزا سرهنگ	نابان جو خايشا	سرهنگان
محمد علي ميرزا سرهنگ سيف الدين	نابان جو خايشا	سرهنگان
ميرزا ايضا علي اكبر خان امير	نابان جو خايشا	سرهنگان
ولد سيف الدوله سلطان حسين	نابان جو خايشا	سرهنگان
محمد آقاي سرهنگ حنجان محمد	نابان جو خايشا	سرهنگان
ولجان حنجان حنجان	نابان جو خايشا	سرهنگان
خان حسن رضا خان پاشا خان	نابان جو خايشا	سرهنگان
سرهنگ شفاق غلام حنجان	نابان جو خايشا	سرهنگان
جبار الله خان ابوالطاهر	نابان جو خايشا	سرهنگان
فخري خان مطلق خان سرهنگ	نابان جو خايشا	سرهنگان
الله خان سرهنگ پرازي	نابان جو خايشا	سرهنگان
قلجان پير مرحوم طفيل خان	نابان جو خايشا	سرهنگان

ميرزا علي شير شير شير ميرزا	كردستان	ميرزا علي شير شير شير ميرزا
حنجان ميرزا محمد حنجان	كردستان	ميرزا علي شير شير شير ميرزا
ميرزا محمود شير علي ميرزا	كردستان	ميرزا علي شير شير شير ميرزا
حسن بك نابيول نابيول	كردستان	ميرزا علي شير شير شير ميرزا
نور بطار اخراجي و نقر	كردستان	ميرزا علي شير شير شير ميرزا
نعلبند اشق و نعلبند شش نقر	كردستان	ميرزا علي شير شير شير ميرزا
جلودار جوده نقر	كردستان	ميرزا علي شير شير شير ميرزا
سرحان و لا يان معظه	كردستان	ميرزا علي شير شير شير ميرزا
<b>آذربايجان</b>	<b>كردستان</b>	<b>آذربايجان</b>
جليل بك نابيول نابيول	كردستان	آذربايجان
نقر جلودارده نقر	كردستان	آذربايجان
هراسان	كردستان	آذربايجان
رشدخان نابيول نابيول	كردستان	آذربايجان
دو نقر جلودارده نقر	كردستان	آذربايجان
اصفهان	كردستان	آذربايجان
حاجي قاسم نابيول نابيول	كردستان	آذربايجان
جلودارده نقر	كردستان	آذربايجان
<b>استرآباد</b>	<b>كردستان</b>	<b>استرآباد</b>
زين العابدين بك نابيول	كردستان	استرآباد
جلودارده نقر	كردستان	استرآباد
<b>بسطام</b>	<b>كردستان</b>	<b>بسطام</b>
ميرزا فضل الله نابيول جلودار	كردستان	بسطام
دو نقر	كردستان	بسطام
<b>خرم آباد</b>	<b>كردستان</b>	<b>خرم آباد</b>
آقا جان بك نابيول و جلودار	كردستان	خرم آباد
دو نقر	كردستان	خرم آباد
<b>عربستان</b>	<b>كردستان</b>	<b>عربستان</b>
زمان بك نابيول و جلودار	كردستان	عربستان
سرفه	كردستان	عربستان
<b>كردشاهان</b>	<b>كردستان</b>	<b>كردشاهان</b>
محمود خان نابيول جلودار	كردستان	كردشاهان



و میا شد باغچه همدان آقا سید کاظم	حسین خان خانقا خان عمود	معارف و نفر قورخانچی شش
یاور اول و میا شد کارخان طبل و	سلطان تیزی رضا سلطان	بروچر
میشور سار آقا سید حسین سلطان	حسین سلطان عتیقه سلطان	جمعی میرزا آقا علیغ باور سید نفر
میا شد کارخان اسبابه میوه و میا	امام میرزا سید آقا سید حسین	معارف و نفر قورخانچی نفر
کاظم سید باور و میا شد کارخان	چرخ بخار کاظم خان میرزا شفیق	بسطام
ریخته گری محمد علی خان باور و	سلطان چراغی سلطان حاجی	از بابی محمد بافر سید نایب باور
الحسین باور و میا شد کارخان	اسمعیل میرزا علی اصغر سلطان	وصو و مالیات بار و کوفی نفر
فتنک کاغذی طر و مفا	غلام حسین خان ولد امیر خان	خراسان
حسین سید باور و میا شد کارخان	اصناف	جمعی ابوالقاسم سید باور و چرخ
کاغذی اسناد میرزا محمد بخار	فتنک ساز و پر خنک و فدا	معارف و نفر قورخانچی
و در نسک کارخان بخار خان	پانزده نفر ریخته گری و از نفر	بیش و نفر
میرزا محمد سید باور و میا شد کارخان	نوپ برنجی سراج بیش نفر	عرشنان
چرخ بخار	دواگرده نفر سوهانکار و نفر	جمعی محمد صادق سید باب هفت نفر
یاور ها سید چرخ و چرخ	فتنک ساز و از نفر چرخ	معارف و نفر قورخانچی بخیر
مستور کار هشتاد	ساز هفت نفر بخار و نفر	فارس
میرزا مصطفی خان غلام حسین خان	نقاش و نفر حداده نفر کل	جمعی احمد خان سرتیپ بیش و نفر
اول حاجی ابوطالب خان یاور اول	برنده نفر	معارف و از نفر قورخانچی از نفر
محمد علی خان نر و سنی میرزا سید باور	موزخانچیان	کرمان
میرزا ابوالقاسم باور مهن خان	دوبست و بیش و چرخ نفر	جمعی علی اکبر خان یاور بیش و نفر
یاور میرزا علی اصغر باور آقا سید	از بابی باور و سراج	معارف و نفر قورخانچی چهار نفر
درویش باور حاجی اسمعیل سید	دوبست هفت نفر	کهن شاهان
سلاطین و سراج که موقوف	اخر باچیان	جمعی میرزا افغان سر هک بیش
تقسیم هر یک در جزو است	جمعی میرزا عبداللہ خان سرتیپ و	شش نفر معارف و نفر قورخانچی
مشغول کار و خدمت میباشند	رئیس قورخان آذربایجان	شانزده نفر
غلام سید سید میرزا ابوالقاسم میرزا	پناه و یک نفر معارف بیش	کرهستان
مهد امیر خان میرزا مطلب	و شش نفر قورخانچی بیش	جمعی غلام سید سید باور و نفر
محمد سلطان کاظم سلطان اسلله	اصفهان	معارف و نفر قورخانچی شش نفر
سلطان آقا محمد سلطان میرزا	جمعی میرزا حسین خان سر هک هفت	بزرگ و لرستان
علی اکبر سلطان حسین خان سلطان	معارف و شش نفر قورخانچی	بزرگ جمعی عبدالوہاب خان شش نفر
کل محمد سلطان میرزا حسین خان	استرآباد	سلطان نفر قورخانچی بخیر و شش
محمد سلطان کردیچ میرزا صالح	جمعی سید سید سلطان شش نفر	محمد حسن سلطان نفر قورخانچی نفر

زینو کمان مبارک	در شش	ابو اجمعی سر خان سرتیپ
نظر خان سرتیپ نور کمانه و	موزیکانچیان فوج ششم اقبال	فوج ششم افشار
فرامودان طاهره عبدالکحیر	در شش	ابو اجمعی لطف خان سرتیپ
خان سر هک علی محمد سید باور اول	موزیکانچیان فوج فرزند	فوج محمدران
اسمعیل خان یاور و قیم	در شش	ابو اجمعی شجاع السلطنه سرتیپ
موزیکانچیان	موزیکانچیان فوج منصور اکو	میرزا حسن خان
صاحب منصبان	در شش	توهمان دقبا
شکر الله خان سرتیپ محمد خان	موزیکانچیان فوج ندی	فوج چهارم از نو
سرتیپ نواده مرحوم خان باخان	افواج قاهره	شیخ باخان سرتیپ
سرتیپ کل محمد علی خان سر هک	توهمان اول	فوج سیم خونی
موزیکانچی صفر علی خان سر هک	فوج چهارم	ابو اجمعی میرزا علی خان سرتیپ
غلام حسین سید باور	ابو اجمعی شجاع السلطنه و قور	فوج سیم مراغه
در شش	فوج اول خاصه	ابو اجمعی فتح الله خان سرتیپ
موزیکانچیان توپخانه	ابو اجمعی شجاع السلطنه و قور	فوج کهنه قاپو
در شش	بهرتیک حاجی نقد علی خان	ابو اجمعی علی قلی خان سرتیپ
انکه و رودباری	فوج دوم خاصه	فوج پنجم شفا
در شش	ابو اجمعی عبدالکحیر میرزا و نفر	ابو اجمعی شجاع السلطنه میرزا
لورائی و شهرستانکی	الدوله و سرتیپ احمد خان	میرزا علی قلی قای سرتیپ
در شش	فوج دوم نصر	فوج ششم شفا
محمود نوای شرف و لانا ابوالسلطنه	فوج مظفر مراغه	ابو اجمعی عبدالکحیر میرزا و نفر
در شش	فضلعلی خان نفر الملك سرتیپ	الدوله امیر تومان میرزا خان
موزیکانچیان قورخان	فوج چهارم تبریزی	فوج هفتم خجالی
ساوه	آقا خان سرتیپ	عزیز الله میرزا سرتیپ
در شش	فوج پنجم بیلک	فوج محمدران ناگو
سپاه خوری	ابو اجمعی شجاع السلطنه میرزا	جلول پاشا خان سرتیپ قورخان
در شش	رحیم خان سرتیپ	خان سرتیپ
موزیکانچیان فوج خرقانی	فوج ششم اقبال	توهمان سیم
در شش	ابو اجمعی شجاع السلطنه سرتیپ	فوج قهرمانی
موزیکانچیان فوج جادان	پوشه خان	غلام حسین خان و شرفا جودان
	فوج هفتم افشار	علی خان سر هک











جامع شاهنشاهی ایلانی	صادق الملک امیر تومان	جامع عرب باصره
عزیز الله خان صادم الملک سرتیپ	خان بابا خان	جامع حبیب الله خان
جامع لطف الله خان سرتیپ اول	جامع هدایت	جامع سجایی
جامع شاهسون خانداری	ابو اجمعی خانبابا جلالتا باقر السلطان	جامع فوج الله خان سرکرده
امید ملیان سرکرده اکبرخان برتیب	سرکرده رجبخان	جامع قلی
اسلخان سرکرده	جامع شاهسون	جامع کریمخان سرکرده
جامع شاهسون دروین	که مشغول خدمت فراموشی دارد	جامع بخنیا
ابو اجمعی خانبابا جلالتا باقر السلطان	دار الخلافه هستند جمیع الملک	دارخان سرکرده
آقا جانخان سرتیپ غلام ملیان	سواره جدید اصغهان	پسند
سرتیپ محمد حسنخان ایضا غلام	ابو اجمعی محمد علمیرزا	خراساند
خان سرکرده ولنجرخان ایضا	جامع ایلات فریدین	نخجانیان
جامع شاهسون قوش بیگلر	ابو اجمعی اسدالله خان ولنجرخان	ابو اجمعی حیدر قلیخان سرتیپ
ابو اجمعی حیدر قلیخان سرتیپ	وزیر نظام	جزاریمچیان سرکرده
مرحوم حیدر قلیخان	جامع قراچولوی خوار	غلام ملیان سرکرده عزیز محمد
جامع باجلان	ابو اجمعی خانبابا جلالتا باقر السلطان	پسر عجبخان سرتیپ یوسفیک
ابو اجمعی احمدخان سرتیپ	سرکرده محمد علیخان	اسرار
جامع خرقان	جامع افشار بکشلو	دستخدا
ابو اجمعی ابوالباقی کلخان	ابو اجمعی ابوالباقی کلخان	دستخدا
امیر تومان علیخان سرکرده	جامع چکینه	دستخدا
جامع شیرین	پسر پسر اسدالله خان سرتیپ	دستخدا
جمیع ابدخان سرکرده برادر محمد	صادق خان	دستخدا
حسنخان سرکرده	جامع احمدوند ولنجرخان	دستخدا
جامع ایلانی	پسر محمد کریمخان	دستخدا
ابو اجمعی خانبابا جلالتا باقر السلطان	جامع کلیایی	دستخدا
پسر محمد حامی جعفر قلیخان	سرکرده جلال الدین میرزا	دستخدا
جامع افشار ساو جلالتا	سواره کریمه بر سرستان	دستخدا
جمیع حسنخان سرتیپ	جامع ناکله کرمانشاهان	دستخدا
رضا علی بابا	سرکرده	دستخدا
جامع کریمچیان	جامع باور احمد	دستخدا
که مشغول خدمت فراموشی دارد	پسر محمد حامی احمدخان	دستخدا

جمیع محمد علیخان سرکرده	حیدر قلیخان سرکرده	فوج اول
دستخدا	نقشچیان خجی و زاروری	ابو اجمعی خانبابا جلالتا باقر السلطان
جمیع محمد اسحاق سرکرده	اصغر خان سرکرده	ابوالباقی کلخان
دستخدا	نقشچیان عرب بسطامر	فوج دوم
دستخدا	ابو اجمعی سلیمانخان سرتیپ	پسر پسر علیخان سرتیپ
جمیع حاجی آقا رضا	سرکرده کریمخان	فوج سیم
دستخدا	نقشچیان رغبه	پسر پسر حسنخان قبه
جمیع اسدالله خان سرکرده	دراختان سرکرده	موزیکچیان
دستخدا	نقشچیان کوه چایها و قند	اداره مزبوره
علی اکبر بابا	ملک نهاد سرکرده	قشون حاضر در کاب
دستخدا	عزیز از بابا پیاده بلوچ	از پیاده نظام و سوار و نوچانه
دستخدا	جمیع شیخ محمدخان سرتیپ	و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر
جمیع سر یوسفخان سرکرده	اداره افواج طرح اطرش	ذخیره
سوار اسامی	و سواره طرح خرقان	پناه هزار نفر
ابو اجمعی نصر شاه جهان سرتیپ اول	افواج طرح اطرش	
پسر محمد اکبر ارمان	از بابا صاحب حسنخان کبر و زر	
دستخدا	هستند	
جمیع جبار علیخان سرکرده	دربار اول	
دستخدا	از بابا پیاده نظام	
جمیع نعمت الله ایضا	دربار دوم	
دستخدا	از بابا پیاده نظام	
جامع کلکلی و غیره	شاسور	
جمیع میرزا محمدخان سرتیپ	که عبارت از فوج مجازان باشد	
خان سرکرده محمد و علیخان سرکرده	دستخدا	
طایفه عمرانیو جامع طایفه کریم	که عبارت از فوج مهملر باشد	
علی اکبرخان بخشکی سرکرده	توپچی قاپیهای تبر اطرش	
علی اکبرخان	فوج	
جامع لشکر	موزیکچیان	
سرکرده محمد علیخان سرکرده	اداره مزبوره	
دستخدا	اداره مزبوره	
نقشچیان انار	برپا می آید کتک و زین کاد و ایف	















میرزا غلامحسین سرهشندار میرزا  
لطیف سرهشندار آقا فضل  
علیه آیدارخانه نازده نفر علم سقا  
خان سق هفت نفر  
**قهوجی خان مبارک**  
غلامعلیان قهوجی آشتی میزبان  
آقا جبار قهوجی  
صند خان قهوجی خان مبارک  
جبار ابن السلطان صند خان و جبار  
دارخانه خازن خزن نادر کاغذگر  
دولت علی  
**قشاق خان مبارک**  
میرزا محمدخان قشاق شاهی و جبار  
نقاش آقا شایان مبارک چهار نفر  
**تفنگداران خاصه**  
جبار غلامضای غلامحسین خان ابن  
خلوت رئیس تفنگداران خاصه  
رضاقلیان پیر سرخو سوارخان  
رستمخان سرتیپ نایب الحکومه کاشان  
میرزا ابوالفتح خان طالش حاجی علی  
خان سرتیپ مصطفی خان اسماعیل  
خان فرزند میرزاخان ثانی حاجی  
تقیخان میرزاخان میرزا باقر  
خان میرزاخان حاکم ابوالکاف  
علیه خان شقاق هادخان نوای  
نعمت خان پیر سرخو قهوجی خان  
محمدخان کرجی فیض الله خان کرمانشا  
شاه ملاخان علی اکبرخان کرمانشا  
شاه علیخان جعفرعلی ملک مرغی  
اسدالله خان ابری عبدالله خان مرغی  
رضا آقا و کلاز مصطفی خان شیرازی

اصلاح جهان بکلو باقی بگذارد  
خاصه یکصد شانزده نفر  
**کشیخان مبارک**  
امیرالمظفر العظام عبدالله خان امیر  
کشیخان شاه جابجای میرزا محمد  
وکیل اعظم حاجی محمدخان سرتیپ  
مولانا قاسمی رنده جابجای سرتیپ  
دکتر وکیل خارجه حیدالله خان  
پیشخدمت خاصه سرتیپ اول و غلام  
پیشخدمت شاهی  
**غلامرئیس محمد**  
صد شصت و دو نفر  
قاجار نایب اول اما الله خان قاجار  
آقایان قاجار سرتیپ سده نفر شاهر  
خوان یکصد و بیست و سه نفر  
**سرتیپان درویش**  
حاجی رستمخان عباسقلیان طما  
قلیان حیدرقلیان محمدقلیان  
عزت الله خان خانلرخان  
**سرتیپان سیم**  
کرخان و جبار سرتیپ و سیم دارند  
موسیخان کلبعلیان باباخان  
رستمخان و نشان سرتیپ دارند  
عبدالله خان باقرخان علی صفرخان  
محمدخان سعدالله خان محمد  
اسماعیلخان نوای باقی علی اکبرخان  
سرتیپ نایبان  
چهل و یک نفر  
**صاحب منصب سرتیپ**  
نوروزخان غلامعلیان رضاقلیان  
محمدابراهیمخان شهابخان تقیخان  
بلخان قاسمی قاجار محمدحسینخان

علی اکبرخان امیرملاخان  
محمدحسینخان کردادوزی  
**سایر نایبان**  
سید و دو نفر  
**ایشیکخان مبارک**  
صد و چهل و دو نفر  
جبار علیزاده ایشیکخان قاسمی شاه  
نایبان ایشیکخان قاسمی شاه  
امیرالمظفر محمدخان نواب صلیط  
خان تقیخان قاجار محمدخان با  
السلطان نورالدین و لبا شایع کران  
کلیاکیان و خوشنوار محمدابن خان  
قاجار نایب اول اما الله خان قاجار  
عبداللهخان شاهر عبدالوهابخان  
اسداللهخان قاجار جعفرعلیخان قاجار  
محمدحسینخان قاجار ابوالفتحخان  
قاجار مصطفیقلیان قاجار حاجی  
محمدحسینخان حاجی مهدقلیان  
علی قاسمی قاجار هاشمخان قاجار  
حاجی محمدعلیخان قاجار شاه بونقا  
محمدحسینخان علی اکبرخان وکیل  
عیسیخان موسیخان علیخان محمد  
خان حاجی علیخان نوای باقی  
میرزا ابن العابدین نوری عبدالله  
خان نوای ابوالحسن نوری میرزا  
داودخان نوای میرزا تقیخان نوای  
محمدعلیخان نوای غلامحسینخان کاش  
محمدخان نوای مهدقلیان نوای  
محمدعلیخان کردوسی نصراللهخان کرد  
غلامعلیخان شاهر خرمخان نوای  
بلخان قاسمی قاجار محمدحسینخان

غلامحسین ابرقانی میرزا علیالله  
خان شمس میرزا حسنعلیخان شمس  
باشی سرهشندار ایشیکخان مبارک  
مرتضیقلیان نایبان سرهشندار  
شیرازان خصوصاً بون بچاه نفر  
نایبان جابجای خان مبارک  
و جابجای سرتیپ  
**فرانشخان نوای خان**  
و شمسخان مبارک  
ابوالمظفر امیرالمظفر العظام حاجی الله  
حاجی حنیفعلیان قاجار فرانشخان  
**نایب و غیره**  
ابن زاده حسینقلیان میرزا آقا میرزا  
سرشندار دلچان آقا میرزا محمد  
فرزند عوبلدار ابوالقاسمخان  
طهرانی میرزا سید جعفر نفیسی  
مشتابدار آقا علی اکبر سرتیپ  
محمدابراهیمخان کاشی آقا محمدجعفر  
فرزند میرزا محمدعلی آقا محمدنوری  
علی مددخان غلامعلیان تبریزی  
میرزا ابراهیم نفیسی میرزا آقا نفیسی  
میرزا حسن نفیسی مشرب میرزا الله  
**خاویجیان**  
محمدقاسمی تبریزی میرزا الله  
نایب الدیبا هیلوان ابراهیم خان  
کرمانی اسفندیار خاویجی مخصوص  
**ششعلیان**  
جمعی محمدحسینخان ششعلی و ولد  
حاجی الله و لرغی عیسیخان قاجار

ابوالقاسمخان قاجار  
سرتیپ میرزا حسن مشرب بونقا  
قاجار نایبان قاجار میرزا محمد  
مازندانی حاجی عبداللهخان قاجار  
حاجی علی طهرانی رضایک فرزند  
آقا علی شمس خان مبارک سرشندار  
کل باغات و غلوات دولتی میرزا علی  
خان نایب اول و شمس و عشرت آباد  
و قهر قاجار باغبان و سرلداران کل  
باغات قاجار که دولتی باضلع  
**اطببا خاصه**  
فرزند میرزا محمد  
جبار کرمانشاهی و جبار کاشانی  
مؤمن الاطباء میرزا ابن العابدین خان  
کاشانی نایب حکیمباشی طولوزان  
دکتر محمدحسینان بکر سبزوهری  
دندان ساز  
**ایرانی**  
میرزا علیخان قاجار  
میرزا علیخان قاجار  
شیخ الاطباء میرزا حسنطی  
الاطباء میرزا علی دکر حکیمباشی کاشانی  
مشتاب الاطباء میرزا نصرالله نکاحی  
لقمان الملک ولد ملا الاطباء میرزا  
سید علی حاجی میرزا جبار الله الاطباء



**خواجه بایان**  
 اعزاز و محرابی آفرید و خان خواجه  
 آغا بایان سر بر آید آغا محراب حاجی  
 آغا بایان خواجه آغا علاء آقا سیف  
 عزیز الله خان آغا فتح الله آغا میرزا  
 احمد خان اردشیر آقا نور علی آغا فتح  
**اطاق موله مبارک**  
 آقا میرزا علی اکبر ششوی میرزا سیف  
 مستور بایان آقا باقر آقا محمد بایان  
 آقا مهدی سامان  
**آزاده خزان مبارک**  
 برابست جناب جلالت میرزا اسماعیل خان  
 امیر الملک بدر جناب مستطاب میرزا  
 میرزا فضل الله ششوی میرزا نصر  
 میرزا جعفر ایضا میرزا نصر ناظم خزان  
 خلیل داری میرزا سیف جعفر قزاقی  
 آقا مهدی خلیل داری حاجی محمد رضا  
 محمود لاری میرزا جواد آقا محمد علی  
 میرزا هادی خان سرشندار میرزا  
 محمدرشد دار میرزا سیف عبدالله  
 سرشندار آقا غلامحسین میرزا  
 آقا سیف جواد میرزا نور الله آقا  
**اداره خزان مبارک**  
 حاجی جعفر ایضا میرزا نصر خلیل داری  
 رضا علیخان زینشوی و منشی مسائل خط  
 خراسان و سیستان و غیره  
**آزاده خزان مبارک**  
 حاجی محمد حسن میرزا اردشیر آقا  
 رئیس میرزا عبداللہ سرشندار آقا  
 حاجی محمد خلیل داری مالیزه قمشاد  
 قریح سواد کوه فرار و خصوص

و بندر و شهر و غیره حکومت  
 سعد الملک خالصیجان لشکر  
 کلان و املاک و محوم مجمل الدوله  
**آزاده خزان مبارک**  
 ابوالفتح امیر الامرا العظام علاء الدوله  
 میرزا احمد خان سرشندار و پیشخدمت  
 مخصوص و خصوص  
 آریاب قلم  
 ضابطه لشکر میرزا علی اصغر خان لشکر  
 قریح حاجی میرزا سیف و طبیب  
 غلامان مهدیه  
 سید محمد و دسفر  
**آریاب ضابط**  
 سید محمد قریح  
**سرتیپ سرهنگ و غیره**  
 امیرزاده عبدالله بن میرزا سرتیپ  
 محمد الملک آقا حاجی جعفر سرتیپ  
 نواده مرحوم رفیع خان میرزا علیخان  
 سرتیپ فتح الله خان سرتیپ  
 فاجار سرتیپ املاخان سرهنگ  
 علیقلخان سرهنگ امیرزاده سیف  
 میرزا امیرزاده جعفر میرزا نایب  
 پناه داری و چهار نفر  
**سایر**  
 سید محمد و دسفر  
**سواره منصور**  
 چهار صد و دسفر  
**آریاب ضابط**  
 سید محمد قریح  
**سرتیپ سرهنگ و غیره**  
 عباسقلخان سرتیپ لطیفخان سرتیپ







میرزا علی رئیس فرار شهر	میرزا محمد رئیس فرار شهر	میرزا اسعد رئیس فرار شهر
شیراز	بهر چند	خط خراسان
میرزا علی شاهان رئیس میرزا محمد باقر	رئیس فرار شهر	سمنان
ناظم غلام و فرار چهار نفر	خط مازندران	علی اکبر خان رئیس فرار شهر
کازرون	سامری	رامغان
میرزا محمد علی رئیس فرار شهر	میرزا عبدالوهاب رئیس فرار شهر	میرزا عیسی رئیس فرار شهر
بوشهر	دو نفر	شاهرود
میرزا محمد و رئیس فرار شهر	باد فرشت	میرزا محمد خان رئیس فرار شهر
نفر علی کریم شش نفر	میرزا اسمعیل رئیس فرار شهر	غلام نفر
خط بند و کرمان	اشرف	سبزوار
امیر کمان	میرزا محمد رئیس فرار شهر	میرزا ابوالرئیس میرزا رضا خان
میرزا حبیب الله رئیس فرار شهر	آمل	فرار شهر
دشخان	میرزا الله یار رئیس فرار شهر	نیشابور
میرزا محمد حسین رئیس فرار شهر	بندر جزی	میرزا محمد حسین رئیس فرار شهر
یزد	رئیس فرار شهر	امیر قاسم
میرزا علی رئیس میرزا نفر فرار شهر	استرآباد	میرزا محمد علی رئیس مینس کهنه
غلام چهار نفر	حنکان رئیس فرار شهر غلام دو نفر	غلام و فرار چهار نفر
کرمان	خط فارس	تربت
میرزا حسن رئیس مینس فرار شهر	میرزا علیخان رئیس فرار شهر	میرزا ابوالقاسم رئیس فرار شهر
غلام چهار نفر	محللات	مرشهر
سیرجان	میرزا شاه شمس فرار شهر غلام دو نفر	میرزا رضا علی رئیس فرار شهر
میرزا عبدالوهاب رئیس فرار شهر	علاق و کلیایکان و خواند	کاباد
انادر	حاجی رئیس فرار شهر	حاجی پیر شمس فرار شهر
میرزا محمد حسین رئیس فرار شهر	کاشان	نوش
بندر عباس	میرزا فضل الله رئیس میرزا نفر غلام	میرزا محمد علی رئیس فرار شهر
لار	نفر فرار شهر	قوچان
میرزا بقی رئیس فرار شهر	اصفهان	میرزا عبدالکریم رئیس فرار شهر
خط همدان	میرزا کریم رئیس میرزا نفر فرار شهر	طیس
زرق	نفر مامور جلفا نفر	میرزا اسمعیل رئیس فرار شهر
میرزا محمد علی رئیس فرار شهر	آبادیه	بجنورد
		میرزا محمد رئیس فرار شهر
		میرزا محمد علی رئیس فرار شهر















وَمِنْ أَهْلِ جَلِيلَةَ عَلَيْهِ الْعِظَمُ

جناب سلطان بغداد الملك و وزیر حضورها یون و وزیر عدلیه اعظم و غیره

مجالس و اجزاء مجلس  
و دارت علیه اعظم  
اجرای مخصوص مجلس محترم  
و در عداک عظمه  
نابجلان فضا به عبد الملك  
حاجی ملا باشی جناب بر حاجب الله  
خان محمد الاشراف سپهر مرزا علی  
خان مستوفی مستشار و زدن عداک  
عظمی میرزا کاظم خان له باشی مستوفی  
دیوان اعظم حاجی میرزا حسنخان  
نابول و زدن علیه اعظم و لایق  
احمد خان عبد الملك فتح الله خان  
سرتیپ ناظم دیوان خان مبارک و مستوفی  
عرب صواری میرزا علی بن مستوفی  
باشی میرزا حسنخان مستوفی  
مستوفی دیوان اعظمی ذوالفقار خان  
فاجار و دیوان دیوان عداک  
فقطه محمد علیخان فاجار و دیوان  
دیوان عداک عظمه  
علاوه بر اشخاص مفصله فوق  
رای سائلان محمد از شاهزادگان عظام  
و زوایا و خام و مستوفیان کرام یک  
و نفر در اینجا حاضر هستند و نیز  
در هفتاد و دو شب مجلس از علای  
علامه و ویال و الاحرام مستوفی  
سائلان از مکتب و مشهور  
مجالس و فائز کل و زدن علیه اعظم  
نابول و دارا لاشا و سائلان عظام

محمد حسنخان سرتیپ فاجار رئیس  
علی اصغر خان سرتیپ غلامان دیوان  
مبارک میرزا اسمعیل مستوفی  
محمد خان علی اکبر خان حاجی میرزا  
زین العابدین داروغه میرزا علی بن  
مستوفی میرزا احمد و لایق و مستوفی  
میرزا محمد حسین مستوفی عداک  
محمد باقر اشقا و میرزا که میرزا علی  
برادر مشارالیه عبد القلیخان نایب  
غلام صوفی و دهباشی و فرزند  
بشیر  
مجلس محاکمات ملکیه  
که منقسم است بدو قسم  
مجلس محاکمات ملکیه راجع بر ارباب  
دار الخلافه الباهره بر شاه امیر امراء  
العظام حاجی اعتماد الملك  
اعضاء و اجزاء  
محمد حسنخان سرتیپ برادر مستوفی حاجی  
الدوله محمد حسنخان سرتیپ و مستوفی  
شاه باغلو میرزا محمد حسنخان نوای  
مستوفی مخصوص  
مجلس محاکمات ملکیه راجع  
بر ارباب داخله و الخلافه بر شاه  
شعب محمد دیوان خان مبارک  
اعضاء و اجزاء  
محمد علیخان فاجار سرتیپ رئیس  
امیرزاده محمد حسن میرزا میرزا ابوالقاسم  
میرزا محمد حسن مستوفی

عامة که مستوفی مجلس مخصوص زدن  
عداک عظمه است  
مجلس کل و دارت علیه اعظم  
برای استیکم مستشار و لایق  
میرزا استیکم مستوفی و لایق  
میرزا استیکم بر ایه مستوفی مدبر  
دیوان نظایر عامه  
اعضاء و اجزاء  
میرزا سید علی مستوفی میرزا کاظم  
میرزا مهدیخان مرآت شایسته کل  
احکام میرزا عبدالکرم عرب و لایق  
اجودان و فرزند فرزند  
دیوان سائلان خاصه  
میرزا علی بن مستوفی و لایق  
رسان و مستوفی دیوان اعظم  
اعضاء و اجزاء  
میرزا محمد بیج مستوفی میرزا علی مستوفی  
میرزا عباس نایب میرزا عبدالله  
میرزا غلامرضا و لایق مستوفی  
سائر مجالس که مستوفی  
بدعاوی ملکیه و قضیه و مجازات  
و جنایت اجراء و غیره میباشند  
مجلس اجراء  
برای است میرزا اسحق خان پیشین  
خاصه ها یونی است  
جناب حاجی ملا مقبوع امیرزاده  
سلطان حسین میرزا میرزا کاظم  
لایق مستوفی دیوان اعظمی

منتهی نوری مبرزها بختی مخصوص  
مبرزها بختی علی منتهی مخصوص مبرز  
بها الذین محترق مبرز احسن ثبات  
مبرز اعلی ان ثبات  
محلیس مطالب اظهار  
شاهزادگان عظام داهالی نظام و  
خوانین فاجار و غیره بواسطه عدا  
الامراء محمد حسین خان فرزند اباع  
و سرنبد  
اعضا و اجزاء  
جانب فاضل و توانمند و اذکر محمد خان  
سرنبد پیشکرلو امیرزاده صوفی  
حاجی محمد خان متر مبرز خفیه

اذا لم يمهلهما انا ومبارك

برنای جناب سبط عضد الملک و زین حصو هابون و فیروز علی عظم  
 امیر الامراء العظام امیر سلیمان خان زین  
 جناب سبط عضد الملک رئیس  
 اعزای محرمین اراد مبارک  
 مایس  
 مهنازین العابدین حافظه محرمین  
 مبارک و مستوفی دیوان اعلی  
 مهناز رضا علی محرمین  
 میهن اراد مبارک  
 محمد کرم بیگ حامله مهر مبارک  
 فراتش سرکاری و دوفر  
 نایب فرولان نقر فرولان  
 سواد کوهی چهار نفر



# وزارت خلیفه خارجی

جناب جلاله ایلی قوام الدار و وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب خاتم ضابطه بوقلمون دینک  
 اولاد و قانوز از خارجه واسطه  
 جنابین جابر جلاله ایلی وزیر امور خارجه  
 وکلادارای میباشند  
 سعدالدوله میرزا جواد خان نایب  
 وزارت خارجه مصباح الملک میرزا  
 نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه  
 میرزا عتیقعلی خان سپهر نایب اول  
 وزارت خارجه و امور بادیه و وزارت  
 عدلیه اعظم معاون الوزاره میرزا  
 محمدعلی خان نایب وزارت خارجه  
 میرزا احمد خان سرپنجه نایب وزارت  
 خارجه و مامور سفرائی دولت خارجه  
 حاجی میرزا علی اکبر خان نایب وزارت  
 خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت  
 خارجه عبدالحمید خان نایب تیم  
 وزارت خارجه  
 اداره تجار و باجهاست فرامین  
 مبارک و عهد باجهاست و دستورالعملها  
 سفرا و مامورین وزارت خارجه  
 بانامه نگار میرزا شکر الله خان نایب  
 وزارت خارجه میرزا اسد الله میرزا  
 وزارت خارجه  
 اداره متعلقه سفارت ایتالیا  
 میرزا کاظم خان البرز و سرپنجه نایب  
 با مصباح الملک میرزا نصر الله خان  
 نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد  
 الله خان میرزا حسن میرزا  
 ابراهیم خان میرزا ابوالفاسطیم

میرزا شعیب خان منشی  
 اداره متعلقه سفارت ایتالیا  
 با میرزا غلام حسن خان منشی و وزارت  
 خارجه میرزا عبد الله خان منشی و وزارت  
 خارجه میرزا خلیل منشی  
 منشی میرزا احمد منشی  
 اداره متعلقه سفارت عثمان  
 با محمد آقای سرپنجه میرزا جعفر خان  
 میرزا هادی خان منشی میرزا ابراهیم  
 منشی میرزا جلاله توبه  
 اداره متعلقه سفارت انگلیس  
 نا اعضاء الملک میرزا خاخر خان نا  
 اول وزارت خارجه میرزا احمد  
 میرزا حسن خان منشی میرزا بهد  
 تقی منشی  
 اداره محاکمات تجارتی  
 با میرزا زین العابدین خان نایب وزارت  
 خارجه و حاجی میرزا بهد رقی  
 نایب وزارت خارجه و ملک الکتاب  
 حاجی میرزا محمد حسین میرزا ابو  
 الفاسطیم منشی وزارت خارجه  
 میرزا اسمعیل توبه  
 اداره متعلقه سفارت ایتالیا  
 میرزا کاظم خان البرز و سرپنجه نایب  
 وزارت خارجه میرزا نصر الله خان  
 نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد  
 الله خان میرزا حسن میرزا  
 ابراهیم خان میرزا ابوالفاسطیم

میرزا موسی خان کارگذار سابق کلان  
 محمد تقی خان سرهنگ محمد حسن  
 کرناشاهان  
 کارگذاران داخله و سایر  
 مامورین و لایات  
 آخرت خانان  
 حاجی محمد الملک کارگذار حاجی میرزا  
 صادق خان سرپنجه نایب اول قلیخان  
 سرپنجه منشی حاجی میرزا مصطفی  
 نایب اول میرزا مهدی خان سرهنگ  
 کارگذاری میرزا حسن خان سرهنگ  
 نایب کارگذاری میرزا حسن خان  
 سرهنگ نایب کارگذاری میرزا  
 سعید خان نایب کارگذاری میرزا رضا  
 سرهنگ نایب ساطو خان منشی  
 سرهنگ میرزا محمد خان سرهنگ ناظم  
 دفتر میرزا شاه منشی میرزا ابوالفاسطیم  
 اجودان علیخان اجودان میرزا  
 اجودان امیر می  
 میرزا هاشم خان سرهنگ کارگذار و  
 یونس ارمند و یونس  
 اداره تذکره آخرت باجیان  
 امیر الوزاره و رئیس انصاری تذکره  
 میرزا احمد خان امین تذکره سرپنجه  
 میرزا حسن امین تذکره خوی  
 خراسان  
 ناظم الملک نایب اول وزارت خارجه  
 هشتادان میرزا جلاله خان منشی  
 اول وزارت خارجه  
 مشهد مقدس  
 حاجی محمد صادق خان کارگذار میرزا

میرزا علیخان کارگذار  
 کبلان  
 میرزا آقاخان کارگذار میرزا عبد  
 الرسول نایب کارگذاری  
 اداره تذکره کبلان  
 میرزا جلاله سرهنگ امین تذکره  
 میرزا امان الله سرهنگ و سرهنگ دار  
 کرمانشاهان  
 حاجی محمد صالح خان کارگذار  
 علی اکبر خان سرهنگ دار  
 کرمانشاهان  
 عبدالله خان کارگذار خارجه  
 میرزا علیخان امین تذکره  
 کاشان  
 میرزا فضل الله خان  
 اصفهان  
 محمد جعفر خان سرپنجه کارگذار خارجه  
 عبدالرشید خان امیران و نایب کارگذار  
 کرمان  
 میرزا جلاله سرهنگ و سرپنجه  
 ملا محمد کلانتر و سرپنجه  
 زود شینان کرمان و سرپنجه  
 سفراء و مامورین کارگذاران  
 دولت علیه ایران در مالک خارجه  
 ولا باستان دولت عثمانیه  
 اسلامبول  
 جناب جلاله ایلی امین الملک امیر و  
 سرپنجه میرزا جواد خان سرپنجه  
 اول و منشی سفارت میرزا  
 اسد الله خان سرهنگ نایب و تیم  
 حاجی آقاخان منشی حاجی محمدعلیخان

میرزا علیخان کارگذاری  
 بجنوب و خوجان  
 میرزا محمدعلیخان سرپنجه نایب اول  
 خارجه کارگذار میرزا کاظم امین  
 تذکره بجنوب میرزا فتح الله خان  
 امین تذکره خوجان  
 سرخس  
 میرزا علیخان کارگذار  
 دره جنر  
 میرزا اسد الله خان کارگذار  
 استرآباد  
 میرزا علی شرف خان سرپنجه کارگذار  
 بندر خیر  
 میرزا محمد خان آتش سرهنگ دار  
 علی اکبر خان امین تذکره بندر خیر  
 وقایع نگار شکر الله خان توبه  
 حاذقندان  
 میرزا ابوالحسن خان کارگذار میرزا  
 موسی خان وقایع نگار میرزا علیخان  
 خان امین تذکره مشهد سر میرزا  
 فتح الله خان نایب کارگذار توبه  
 خان منشی هادیخان توبه  
 قارس  
 حاجی محمد الملک کارگذار خارجه میرزا  
 رحیم خان نایب منشی کارگذاری  
 بوشهر  
 محمد جعفرخان حاجار کارگذار خارجه  
 محمد ابراهیم خان امین تذکره بوشهر  
 میرزا خان نایب کارگذاری بوشهر  
 بندر عباس  
 حاجی محمد صادق خان کارگذار میرزا



ماہنامہ

کیلان



<b>کبلان</b> میرزا صوفی قونلو نایب قونلو میرزا عبدالله خان	<b>شیرین</b> میرزا علی محمد باقشاهی میرزا حاجی آقا قنیش اول	<b>سفارت فرانس</b> میرزا جلال الدین سبزواری میرزا خوارزمی مخصوص میرزا سبزواری میرزا محمد سبزواری میرزا سبزواری میرزا سبزواری
<b>مشه</b> میرزا کافور قونلو میرزا نایب قونلو میرزا محمد مقدس	<b>کرمانشاهان</b> میرزا آقا محمد باقشاهی میرزا محمد سبزواری میرزا محمد سبزواری	<b>شیرین</b> میرزا سبزواری میرزا سبزواری میرزا سبزواری
<b>کرمان</b> میرزا نصیر علی اف وکیل خان میرزا محمد قونلو میرزا محمد قونلو	<b>کرمانشاهان</b> میرزا سبزواری میرزا سبزواری میرزا سبزواری	<b>شیرین</b> میرزا سبزواری میرزا سبزواری میرزا سبزواری
<b>سفر</b> میرزا محمد علی عثمانی میرزا محمد علی عثمانی میرزا محمد علی عثمانی	<b>کرمانشاهان</b> میرزا سبزواری میرزا سبزواری میرزا سبزواری	<b>شیرین</b> میرزا سبزواری میرزا سبزواری میرزا سبزواری

ولا ینفک لک محمد و سید سحر و زار الخ و زار الباء و طه از که خبر از آنست و باقی  
 و کید قمر میرزا صادق و طایف حاجی میرزا  
 مستوفی میرزا سعید مستوفی میرزا حسن مستوفی میرزا  
 مهديان مستوفی میرزا امیر علیان مستوفی میرزا  
 رفیعان مستوفی میرزا جرم مستوفی میرزا محمد خان مستوفی  
 میرزا صادق مستوفی میرزا جعفر خان مستوفی میرزا  
 علی اکبر مستوفی

**ملک آذربایجان**  
 نواب میرزا شرف و آقا شاهنشا هزاره اعظم و بعد  
 جاد و مهد و کت علی صاحب خیار و ملک آذربایجان  
 ادام الله اقباله الی الی  
 نواب الاعضا و السلطنه  
 جاد و آقا میرزا نظام کادکدار کل ملک آذربایجان

**حکام و مأمورین ملک آذربایجان**  
**حکام**  
 جاد و خاتم نصیر و کل ملک حکام اردبیل و مشکین  
 جاد و خاتم نصیر و کل ملک اردبیل و مشکین  
 نواب امیر علی میرزا حکام مرغه علیخان پیشکش  
 خاصه میرزا بوزجاک اردبیل هاشم خان پیشکش  
 خاصه میرزا بوزجاک اردبیل و قزوین نواب سلطان  
 عبدالحکیم میرزا امیر و حکام اردبیل و مرغه امیر  
 اعظم حاج میرزا آقا میرزا حکام اردبیل و قزوین  
 میرزا حکام اردبیل و مرغه امیر اعظم اعظم  
 خان حکام اردبیل و مرغه نواب میرزا ناصر  
 حکام اردبیل و مرغه حاج میرزا میرزا میرزا  
 جید خان حکام اردبیل و مرغه امیر علیخان اردبیل  
 حکام الان براغوش میرزا علیخان حکام اردبیل  
 علیخان اردبیل و مرغه علیخان اردبیل و مرغه  
 حکام اردبیل و مرغه غلامحسین خان اردبیل و مرغه  
 مشرود علیخان اردبیل و مرغه میرزا و مرغه  
 دارا حکام اردبیل و مرغه و اسکو

**مأمورین**  
**مستوفیان اعظم**  
 جاد و خاتم نصیر و کل ملک پیشکش  
 ملک آذربایجان میرزا یوسف مستوفی حاجی  
 میرزا اسحق خان مستوفی میرزا اعظم مستوفی  
 امیر قمر میرزا صادق مستوفی میرزا جعفر خان مستوفی

**اجزاء دیوانه مبارک**  
 نواب عبدالدول و مرغه میرزا خان مبارک جاد و مرغه  
 صدر دیوانه میرزا جعفر خان جاد و مرغه  
 میرزا اسحق خان کادرباز میرزا رفیعان مستوفی میرزا  
 مستوفی میرزا عبدل مستوفی میرزا عبدل مستوفی

**اجزاء حکومت شهر**  
 عده الامراء اعظم بکریک حاج میرزا محمد کلانز حاجی  
 میرزا شمس خان مؤمن دیوان حاج میرزا کاظم و کل رعایا و مرغه  
 الجار حاجی آقا خان فعله بک میرزا الطیف علیان کدخدای حله  
 نور علی میرزا نصیر خان کدخدای عمل حکم آباد میرزا عبدالله  
 خان کدخدای عمل و میرزا اسحق خان کدخدای باغیستر  
 میرزا علیخان و مرغه جید خان کدخدای عمل و مرغه  
 میرزا جواد خان کدخدای عمل و میرزا جعفر خان کدخدای  
 اجزاء و خدام در بخانه حضرت والا



علی شاه خرد جهان شکر  
مستوفیان

جانب بر شافع مستوفی کلاه سبک کردی میرزا سلطان  
مستوفی برادر و قایم نیکار میرزا عبدالعظیم مستوفی  
محمد مستوفی میرزا صادق سردر شده دار

مستوفیان

جانب بر السلطه میرزا علیخان میرزا نصر الله خان  
میرزا موسی خان میرزا عبداللہ خان میرزا آقاخان  
میرزا محمد علیخان میرزا حبیب الله خان  
میرزا علیخان حاج میرزا عبدالجبار میرزا محمدخان

اطباء

حاج میرزا رفیع فی اعتماد الاطباء میرزا محمد حکیم شاه  
میرزا علی حکیم شاهی میرزا سید علی حکیم میرزا عبدالعلی  
سید الاطباء میرزا ذین العابدین خان مستوفی الاطباء  
میرزا محمود خان

سند و قخانه

نواب الاشراف الدوله امیر تومان و رئیس سند و قخانه  
میرزا سید علی مستوفی میرزا محمد سردر شده دار  
سید عز الله کرک بران

نظاره خانه

امیرزاده مفرد میرزا ناصر میرزا رفیع خان مستوفی  
میرزا ابراهیم سردر شده دار

عذر خلوت

نواب عصره السلطنه پیشخدمت شاهی نواب علی بخش میرزا  
ناب بخش شاهی خانبا باخان ناب بخش شاهی  
سلطان بخش شاهی میرزا محمد شاهی علی آقا  
پیشخدمت میرزا محمد شاهی میرزا الطیفه قهوجی  
با علیخان قهوجی خان کر بلاه حسین سفا شاهی میرزا  
علی دلا خان

عذر خدمت

میرزا محمد فرید شاهی میرزا علیخان مصطفی علیخان نیکدار شاهی

امیرزاده مستوفی  
باشندگان و اعیان صاحبان

امیرزاده مستوفی امیر الامراء العظام حاجی صدر الدوله امیرزاده مستوفی  
علی آقاخان ناب بخش میرزا محمد بخش میرزا ناب بخش میرزا  
سید علیخان ناب بخش میرزا عبدالحی میرزا دارا کرشیک  
حاجی عیسی عیسی خان ناب بخش امیرالوزراء غلام بخش میرزا  
میرزا صدیق خان اجود شاهی حسین پاشا خان غلام بخش  
پاشا جانب میرزا ابوالقاسم ملا شاهی غلام بخش میرزا  
صدر الشراء رضاخان نیکدار شاهی میرزا حبیبی  
میرزا شاهی میرزا احمد بخش منوچهر خان حکیم شاهی

خواجگان

آقا مبارک آقا شاهی حسن خان خواجهر آقا سید محمد  
علیخان خواجهر آقا حسن خواجهر  
اصطبلان کالیسکر خان شکر خان و قاطر  
امیرزاده سلطان محمد میرزا امیرنور حبیله خان  
ساجید شکر خان و قاطر خان نصر الله میرزا ناب  
اصطبل میرزا بابا شرافت اصطبل عیسی خان ناب  
میرزا بابا ناب حاج میرزا بلبل صاحب الحی  
میرزا فتح کالیسکر شاهی

عذر رکاب

محمد علیخان شاطر شاهی علیخان کلبعلخان میرزا  
و شکر خان

دکتر کاه نواب الاغضا السلطنه

امیر الامراء العظام حاجی صدر الدوله پیشکار و در پیش  
میرزا محمد آدب ملا شاهی میرزا علی حکیم شاهی میرزا  
ابوالفتح مستوفی میرزا عبدالعظیم میرزا جعفر خان  
مستوفی مهدیان میرزا خود ولد شاهزاده دارا  
میرزا مصطفی خان پیشخدمت شاهی میرزا علیزاده  
مستوفی عیسی خان مستوفی میرزا محمود مستوفی  
عیسی خان شاطر شاهی میرزا علیخان

اصفهان

و مصاف و توابع

نواب سلطان شرف الدوله شاهنشاهزاده معظوظ  
السلطان صاحب خجانه اصفهان و مصاف دارام الله  
افراد العالی

اجراء حکومت

میرزا سلیمان خان دکن الملک مستوفی اشراف الملک و مستوفی  
محمد اسماعیل خان میرزا خود جابجای الملک مستوفی  
کرخان میرزا بخش دکن مله و قهوجی میرزا ضابطه  
خان مستوفی کردی میرزا جعفر مستوفی مخصوص علی  
سربل و قیامه و در پیش سرده ها بونی میرزا حسن  
نیکر حکیم شاهی سردر پیش میرزا موسی خان ناظم الاطباء

اجراء دفتر خجانه

جانب خجانه ضابطه پیشکار الملک مستوفی و در پیش  
میرزا حسن سردر شده دار میرزا محمد حسن مستوفی  
میرزا علی مستوفی میرزا ذین العابدین مستوفی و غیره

اخذ اراکضاء

میرزا رضاخان بنان الملک مدبر مسائل میرزا حسن  
مستوفی مخصوص بخجانه میرزا اسماعیل خان مستوفی  
میرزا ذین العابدین مستوفی میرزا یحیی خان مستوفی  
حبیب الله مستوفی و غیره  
میرزا محمد حسن مستوفی و غیره  
میرزا محمد حسن مستوفی و غیره  
میرزا محمد حسن مستوفی و غیره

افواج ثلثه اصفهان

فوج جلایه سر پیش نواب الاجلال الدوله فوج چاکا  
سر پیش سهام السلطنه سر پیش میرزا محمد بخش فوج  
فریدن سر پیش حاجی مصطفی علیخان

خراسان و سیستان

نواب لاکرن الدوله والی مملکت خراسان و سیستان  
نواب میرزا الدوله ناب لاکرن جانب جلالت ضابط  
مؤمن السلطنه و در مملکت خراسان جانب میرزا علی

نواب کلاه شکر  
امیرزاده حکام معین

نواب کلاه شکر نواب خراسان و سیستان  
امیرزاده حکام معین میرزا حکمران سبزووار امیر الامراء  
امیرزاده حکام معین الدوله الحاکم زعفرانی و حکمران قوچان  
امیر الامراء العظام میرزا محمدخان سهام الدوله الحاکم شاهر  
و حکمران بخجانه امیر الامراء العظام میرزا علیخان حاکم الملک  
امیر تومان حکمران قاپان و امیر الامراء العظام حاجی محمد  
باقر خان عابد الملک امیر تومان و حکمران کابل امیرزاده  
حسن میرزا سردر پیش الدوله حکمران نیشابور

فارس

نواب الاحشام الدوله امیر تومان فرهادی و علی  
فارس نصر الملک پیشکار مملکت فارس حاجی شاکر  
امیرزاده حکام معین فوم الملک ناظم الاطباء و در پیش  
میرزا محمد بخش سعد الملک حکمران بندران فارس

کرمان و بلوچستان

نواب الافغان قاهر تومان والی مملکت کرمان و بلوچستان  
امیرزاده حاکم الدوله میرزا حسن میرزا حکمران و ناظم و  
نواب شاهی میرزا آقا مستوفی پیشکار مملکت کرمان

استرآباد و کرمان

نواب لاکر امیرخان سردر پیش تومان والی و حکمران استرآباد  
و کرمان و کرمان استرآباد و کرمان و کرمان

کیلان و طولش

نواب الاحشام السلطنه میرزا تومان والی و حکمران کیلان و طولش  
جانب خجانه ضابطه حاج میرزا علی بخش پیشکار و در پیش  
میرزا علیخان مستوفی و در پیش و طولش

عربستان

جانب جلالت ضابطه نظام السلطنه والی عربستان میرزا علی  
نفر پیشکار عربستان رضا علیخان و در پیش

کرمانشاهان

جانب جلالت ضابطه نظام الملک والی کرمانشاهان



ویرکند ازین پیشکار

**کردستان**

امیرالامراء النظام نظام امیر تومان والی مالک کردستان  
میرزا یوسف مشیر دیوان پیشکار کردستان میرزا  
حسن رئیس دیوانخانه

**لرستان و بروجرد**

نوابه الاصفاء الدوله امیر تومان والی لرستان و  
برجورد میرزا حسن مشیر پیشکار حاجی میرزا علی  
رئیس دیوانخانه

**مازندران**

امیرالامراء العطاءشاه بالملک امیر تومان والی مازندران  
میرزا فرج الله خان پیشکار محمد اسماعیل خان قاجار  
رئیس دیوانخانه

**سیز**

نوابه الامراء الدوله والی ولا یسز میرزا محمد  
مشیر دیوان پیشکار میرزا ذبیح الله رئیس دیوانخانه  
ملایر و قزوین و قزوین

نوابه الاسیفا الدوله والی ولا یات ثلاثه ملایر و قزوین  
و قزوین حسین خان قاجار بالملک میرزا محمد  
میرزا طاهر مشیر وزیر میرزا شمس الدین رئیس دیوانخانه

**کاشان**

حکومت جناب جلالت ابابا الدوله و سخنان پیشکار  
نایب الحکومه میرزا علی محمد پیشکار

**همدان**

نوابه الاعضا الدوله حکمران ولا یتهان میرزا  
احمد شریف بالملک پیشکار همدان

قرمساوی و زرنند و شاهسون بغلک  
جناب جلالت الاعضا الدوله حکمران میرزا رضا پیشکار

جلخان قاجار رئیس دیوانخانه  
ولا یات غنسه

جناب خاتم نصاب امیر الخضر حکمران میرزا نصر الله

مشیر پیشکار محمد تقی خان رئیس دیوانخانه

**شیراز**

در اداره حکومت نوابه الاصفاء میرزا علی  
محمد باقر خان سر تیب حکمران ولا یات قزوین

**عراق**

جناب خاتم نصاب الاعضا بالملک حکمران عراق  
میرزا سید حسن مشیر پیشکار میرزا سید حسین  
رئیس دیوانخانه

**شاهرورد و سبظام**

نوابه الاجها نوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرورد  
و سبظام میرزا عبدالغفار پیشکار وزیر پیشکار

**سمنان و دامغان**

جناب خاتم نصاب حکمران سمنان و دامغان  
میرزا رضای آشتیان پیشکار کامران میرزا رئیس  
دیوانخانه

**کلیان و خوانسار**

نوابه السلطنه حکمران کلیان و خوانسار  
و رخت حکومت جناب جلالت ابابا میرزا نظام کاو کدار  
ملک آذربایجان علی رضا خان سر تیب حکمران کرمان

**کرمان**

محمد حسن میرزا حکمران

**محللات**

محمد جعفر خان حاکم

**خرقانین**

حکومت امیرالامراء النظام سخنان اجود ابابا  
امیر تومان

**کنکاور**

حکومت امیرالامراء النظام سزا صلاص امیر تومان

**اسکد آباد**

حکومت نایب ابابا خان سر تیب امیرالامراء النظام جلالت

صاحب اختیار امیر تومان

**نطنز**

داخله و مالیه و میرزا اعظم فرخ آغای نایب الحکومه  
طارد مر

در جزو حکومت نوابه مؤید الدوله و حاجی حمام  
السلطنه میرزا فرج الله خان سر تیب نایب الحکومه نطنز

**جوشقان**

حکومت کاشکان نوابه مؤید الدوله  
اعظم داخله امیرزاده شاه رخ میرزا حکمران

**طالقان**

در جزو حکومت جناب سلطان امیرن السلطان وزیر اعظم  
امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

**خوار**



# مالک خارجی

امری

## دولت استریم بخاری

امپراطور فرانسوا شارل ژوزف در سنه ۱۷۹۲ میلادی  
شاه واپس آمداری و در وقت فرانسوا شارل ژوزف  
پایتخت بنام صدراعظم وزیر و کار جنت کالیک  
مذهب و لای کاوولیک و پرستان هم نامی جمعیت  
هفتاد کرد

## دولت اسپانیا

پادشاه الفونس سیزدهم در سنه ۱۸۰۸ میلادی  
وزیر اعظم وزیر امور خارجه کالیک  
کاوولیک جمعیت بایستی سرکرد و سجد می  
پنج هزار نفر پایتخت مادرید

## دولت صربستان

جمعیت کل از فرانسویان و صربها و چهار کرد  
دولتی پرستان و بعضی کاوولیک هستند

## اوقیانوس

فرماندها و در یک کلو لوی شش شصت و سی سال  
ولیعهد در یک کلو لوی پلاداکوست شش سال  
پایتخت کال سزهره مذهب پرستان

## باویر

سلطنت و کفالت پرستان لوبلد پلاداک پایتخت  
مونیک مذهب کاوولیک

## پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس فردریش کلو لوی دوم  
دربست هفتم ژانویه سنه ۱۸۰۶ میلادی و تولد شده و در  
شانزدهم ژوئن سنه ۱۸۰۶ میلادی مطابق سوال سنه ۱۸۰۶  
برسر امپراطور المان و پادشاه پروس کلو لوی دوم  
ولیعهد پروس فردریش کلو لوی دوم در سنه ۱۸۰۶  
تولد شده و شش سال وزیر اعظم پروس بنام کالیک  
مذهب و لای پرستان و بعضی هم کاوولیک هستند

## دولت ساکن

شاه آلبرت غوربناکوست شش شصت سال پایتخت  
دورده مذهب و لای پرستان و کالیک  
وزیر

## دولت انگلستان

شاه شارل اول در یک کالیک اندر شش شصت سال  
پایتخت لندن مذهب و لای پرستان و کالیک  
دولت انگلستان و ولند و اسکاتلند  
پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندر شش شصت سال  
ولیعهد پروس آلبرت ملقب بر پروس و کال شش چهل  
سال وزیر اعظم در سال ۱۸۰۶ پایتخت لندن جمعیت  
تمام این ملک از انگلیس ولند و اسکاتلند و فرانسوی  
ماضی شصت هفت کرد و سجد می و جمعیت  
مالک نصرت انگلیس هندستان و غیره چهار صد  
هفتاد و شش کرد مذهب و لای پرستان و مذهب  
ملکشار و کالیک فرماندهای هند وستان لرز  
دو هزار

## دولت ایتالیا

پادشاه هومبرت اول شش چهل و سی سال ولیعهد  
امانوئل پرنس پایتخت تورین و وزیر اعظم  
کریسپی مذهب کاوولیک جمعیت افراسوئانی  
پنج و پنجاه کرد و سجد می و هشتاد و هزار نفر پایتخت

## دولت بلژیک

پادشاه لوپولد دوم شش پنجاه و سی سال پایتخت بروکسل  
جمعیت تقریباً ده کرد و سجد می و شش هزار نفر  
مذهب و لای کاوولیک

## دولت پرتغال

پادشاه لوی فیلیپاری فردریش اندر شش پنجاه سال  
ولیعهد شارل فردریش اندر لوی ماری شش و پنجاه سال

وزیر اعظم کاستوری برل پایتخت لیسبون جمعیت تقریباً ده کرد  
مذهب کاوولیک و کالیک شش و سصد هزار نفر خارج از اروپا  
شش و سصد هزار نفر

## دولت یونان

پادشاه کلو لوی سیم الکساندر فردریش لای شش هفتاد  
و یک سال پایتخت آتین جمعیت تقریباً سصد و سصد  
هزار نفر مذهب و لای پرستان

## دولت رومانی

پادشاه کریستین شش هفتاد سال ولیعهد کلو لوی  
فردریش کلو لوی شش چهل و سی سال وزیر اعظم  
یعنی رئیس وزراء استروپا پایتخت بکین هاک  
مذهب و لای پرستان جمعیت تقریباً سصد و سصد  
چهار صد و سصد هزار نفر

## دولت روس

امپراطور نیکولای سیم شش چهل و سی سال  
ولیعهد الکساندر و پنج شش شصت  
مسئود دیگر بنابر خارجه جمعیت تقریباً صد هفتاد  
هفت کرد و سصد هزار نفر مذهب و لای پرستان  
و مذهب تقریباً ده کرد پایتخت سن پترزبورگ

## دولت رومانی

پادشاه شارل اول شش چهل و سی سال پایتخت  
جمعیت تقریباً ده کرد و سجد می و شش هزار نفر  
مذهب و لای پرستان

## دولت سرب

پادشاه میلان اول شش و پنجاه سال پایتخت بکرا  
ولیعهد کلو لوی سیم سال استرین الکساندر

# اسپانیا

## دولت چین

شاهزاده تون پایتخت پکن مذهب و لای پرستان  
هشتاد و پنجاه هزار نفر و بعضی کالیک از فرانسویان







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَقَدْ

جُلْدُ  
دُورِ كِتَابِ خَيْرِ احْسَنَ  
اَزْ نَالِيفَاتِ جَنَابِ جَلَالَتِكَ  
اِعْمَادِ السَّلَاطَةِ مُحَمَّدٍ حَسَنٍ  
وَفِي رِئَاسَتِهَا عَالِي اَمْرِ اَقْبَلِ  
سَيِّدِ اَسْمَاءِ اَسْمَاءِ

قِيَمَتِ  
دُورِ اَزْ اَزْ  
كَيْفَ



